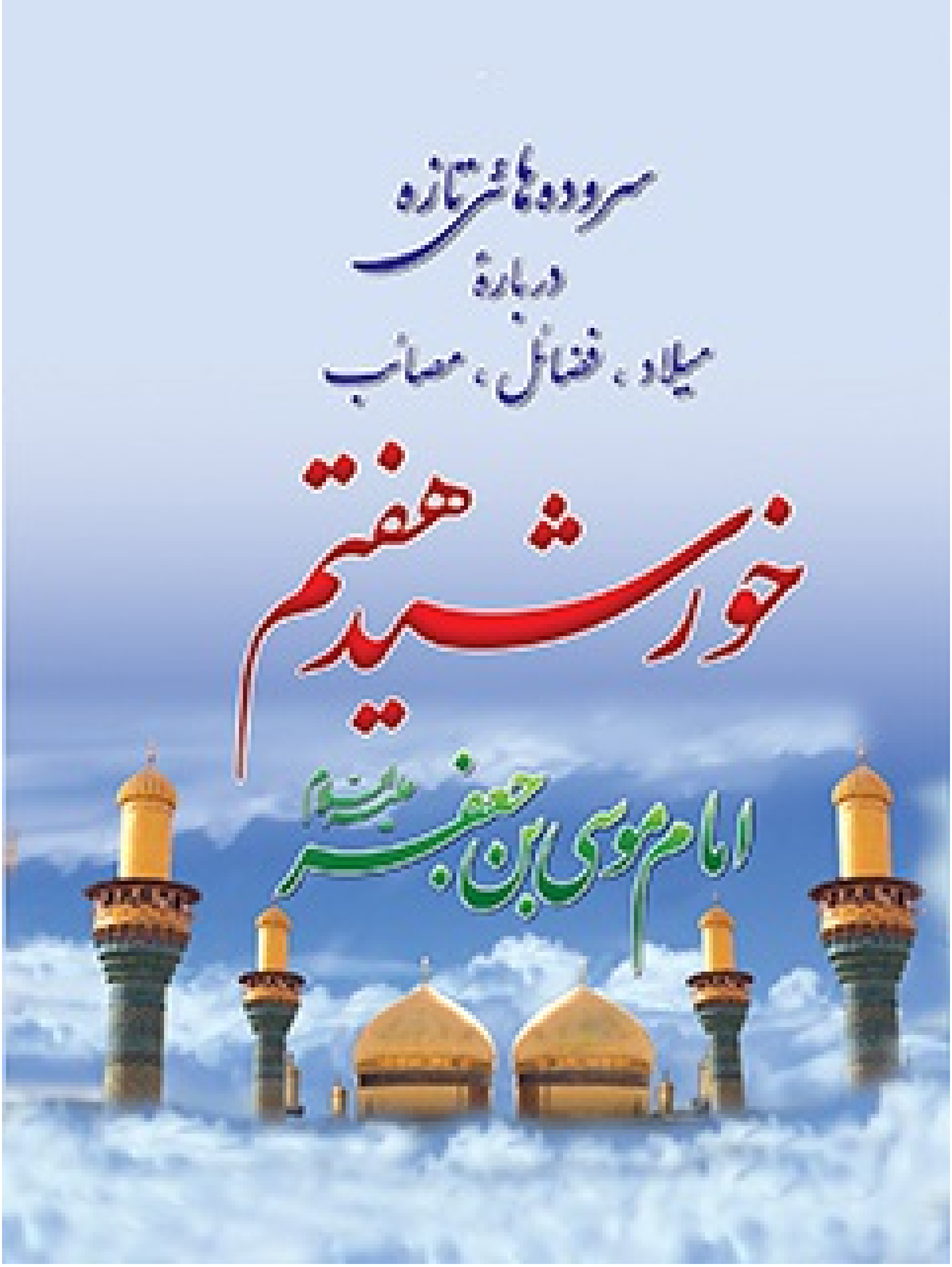

سروده‌های تازه
درباره
میلاد، فضائل، مصائب
خورشید هفتم
امام موسی بن جعفر علیه‌السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

خورشید هفتم

نویسنده:

جمعی از شعرا

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خورشید هفتم

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۶

عنوان و نام پدیدآور:خورشید هفتم: سرودهای تازه درباره میلاد، فضائل، مصائب امام کاظم، موسی بن جعفر (علیه السلام)/ جمعی از نویسندگان.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع: شعر - امام کاظم، موسی بن جعفر (علیه السلام)

ص:۱

اشاره

﴿ بِسْمِ اللّٰهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴾

أَلْحَمْدُ للّٰهِ رَبِّ ٱلْعالَمين

وَ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلىٰ سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا وَ حَبيبِنا وَ طَبيبِنا

الَّذى بُعِثَ رَحْمَةً لِلْعالَمين ، وَ بَشيراً لِلْمُذْنِبينَ

محمّد خٰاتَمِ ٱلنَّبِيّين

وَ عَلىٰ آلِهِ ٱلطَّيِّبين ٱلطّٰاهِرينَ ٱلأنْجَبين ، لا سِيّمٰا

ألإمامِ ٱلْمُنتَظَر ، وَ ٱلْوَلِيِّ ٱلْمُنْتَقِم

أَلْحُجَّةِ بْنِ ٱلْحَسَنِ ٱلْمَهْدِيِّ (عج)

وَ لَعْنَةُ ٱللّٰهِ عَلىٰ أعْدائِهِمْ أجْمَعين مِنَ ٱلآنَ إلىٰ قِيامِ يَوْمِ ٱلدّين

آمين آمين آمين

مقدمه

عرض ادب و ارادت

تمامیِ مراحل سرودن اشعار ، تهیه ، تنظیم ، طراحی ، چاپ و نشر

این مجموعه هدیه ای است کوچک از طرف همه دست اندرکاران و تلاش گران در این مجموعه ، به آستان مقدّس امام مهربان و رئوف

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

و کریمه اهل البیت علیهم السلام

حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

امید است آن بزرگواران در پیشگاه پدر بزرگوارشان حضرت باب الحوائج

امام موسی بن جعفر علیه السلام

شفاعت کنند ، و در دنیا و آخرت ، همه دست اندرکاران تهیه این مجموعه را متنعم سازند ، و با نگاهی از سر مِهر بنوازند ، که :

موری به یک نگاه بسی گشت مُشتهر

مورم من و ، نگاه سلیمانم آرزوست

ص:۴

فهرست الفبایی

ص:۶

ص:۷

ص:۸

بخش دوم / سرودها

بخش سوم / فضائل و مناقب

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۵

ص:۱۶

ص:۱۷

ص:۱۹

ص:۲۰

ص:۲۲

پیشگفتار

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم

سر فصلی تاریخی و نقطه عطفی بزرگ

سـال هـا بود که از تقارن هفتم ماه صـفر با عنوان سالروز میلاد امام کاظم علیه السـلام رنـج می بردم زیرا از یک طرف در این روز بنابر قول اصّح (که مورد قبول و اقدام زعمای حوزه های علمیه قم و نجف و اصـفهان و . . . بود) شـهادت سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد ، و از طرف دیگر ایام اسارت آل الله و حریم امام حسین علیه السلام و شهادت حضرت رقیه علیهالسـلام است ، و برگزاری مراسم جشن و سـرور به هیچ عنوان شایسـته نبود و به همین جهت در شـهرهای نجف و کربلا و کاظمین و در فضای حوزه های علمیه ، هیچگونه مراسم جشن به عنوان میلاد امام هفتم علیه السـلام برگزار نمی گردیـد ، ولی برخی از عناصـر سـست ایمان و ضعیف الاعتقاد نسبت به مکتب اهل البیت علیهم السلام ، بدون مراعات مبانی فکری شیعه ، و اندیشه ها و موضع گیری های مراجع معظم تقلید ، اقداماتی می کردند که نمکی بر جراحت قلب آل الله و دوسـتداران حقیقیِ خاندان امامت محسوب می گردید ، و این رنج روحیِ بزرگ ، سال ها بر دل و جانمان سنگینی می کرد .

ص:۲۳

بدین جهت همیشه سعی می کردم که در اَشکال گوناگون ، شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام را در هفتم ماه صفر بزرگ دارم و با تشکیل جلسات سوگواری و راه انداختن قافله عزاداری و منتشر نمودن فتاوی و نظر مراجع معظم تقلید در این زمینه ، گامی در راستای دفاع از حریم قدسیِ امام حسن مجتبی علیه السلام بردارم و در اجرای منویّات صدّیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام در این زمینه ، اقدامی بنمایم .(۱) ولی از طرف دیگر ، نبودن فضای مناسب برای عرض ادب به ساحت مقدس امام موسی بن جعفر علیه السلام و اظهار سرور به مناسبت میلاد مبارک آن امام مظلوم و شهید ، عقده ای بر دل من و دیگر دوستداران آن حضرت به شمار می آمد و روح و روان ما را آزار می داد تا آنکه روزنه امیدی پیدا شد و گشایشی الهی حاصل گردید . . .

کتاب القول المعتبر فی . . . و گشایشی الهی

تا آنکه فقیه جامع و محدث و رجالی عظیم الشأن ، مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سیّد محمد باقر موحد ابطحی V با بهره گیری از فضایی علمی و تحقیقی که در مدرسه و مؤسسه الامام المهدی f به وجود آورده بودند ، رساله ای تحقیقی عرضه کردند ، و در آن با استدلال هایی قویّ و مستند به روایات معتبر ، بیان نمودند که : میلاد امام موسی بن جعفر علیه السلام در ماه ذی الحجه و در هنگام بازگشت رئیس مذهب ، امام جعفر صادق علیه السلام از مکه

۱- [۱] . در ایام شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام در ایام هفتم صفر ۱۴۱۲ قمری حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام در پیامی معنوی فرمودند : برای فرزند مظلومم امام حسن علیه السلام جلسه عزاداری بگیرید . . .

معظمه ، و در سرزمین ابواء (در نزدیکی مدینه منوره) بوده است و نام کتاب را انتخاب نمودند « القول المعتبر فی مولد الامام موسی بن جعفر علیه السلام » .

انتشار این کتاب و مورد توجه قرار گرفتن آن در نزد بزرگان ، و بالاخص برخی از مراجع معظم تقلید دامت برکاتهم از یک طرف ، و مقارن شدن انتشار آن با ارتحال آن بزرگمرد و توجه بسیار عمیق و گسترده ای که نسبت به مقامات بلند علمی و معنوی و خدماتی آن بزرگوار اتفاق افتاد ، و به شکل عجیب و کم سابقه ای همه بزرگان و مراجع معظم تقلید و مقامات رسمی و اجتماعی ، جایگاه علمی و معنویِ آن بزرگمرد را با عباراتی کم سابقه بیان کردند ، زمینه را برای ورود محققین عالیقدر و مراجع تقلید و اظهار نظر رسمی و مکتوب آن ها فراهم نمود .(۱) و به دنبال آن زمینه برای دگرگونی در امر تقویم رسمیِ کشور فراهم گردید ، و رنجی بزرگ برطرف گردید و زمینه برای بزرگداشت شهادت امام مجتبی علیه السلام در هفتم صفر و جشن و سرور برای میلاد مبارک امام کاظم علیه السلام بدون مانع و در سطحی گسترده و در حال رشد و گسترش ، در ماه ذی الحجه فراهم گردید و سرفصلی تاریخی و نقطه عطفی بزرگ به شمار آمد و دلسوختگان مکتب اهل البیت علیهم السلام را خوشحال نمود .

۱- [۱] . برای آشنایی بیشتر با مطالب مورد اشاره ، رجوع کنید به : الف : جزوه نظر جمعی از مراجع عظام و بزرگان و محققین درباره ولادت امام موسی بن جعفر علیه السلام ب : رساله میلاد نور هفتم امام موسی بن جعفر علیه السلام در ماه ذی الحجه ج : مقدمه کتاب سروده هایی درباره میلاد حجت هفتم ، امام موسی بن جعفر علیه السلام

پس از آنکه رساله تحقیقی القول المعتبر فی مولد الامام موسی بن جعفر علیه السلام منتشر گردید و روزنه امیدی به سوی تحوّل در مسئله زمان میلاد مقدس امام کاظم علیه السلام پیدا شد و سعی و کوشش برای به دست آوردن نظر مراجع معظم تقلید و سایر محققین و مقامات رسمی کشور ، جریان یافت ، در روزهای اول ماه ذی القعده ۱۴۳۶ قمری به خاطر بشارتی معنوی ، عازم زیارت حرم مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام شدم و در عصر روز نهم ذی القعده ، مشرف به آستان مقدس آن بزرگوار گردیدم و در حالی که شدیداً نگران بودم از این که اقدامات در حال انجام ، به ثمر نرسد و تحولی اساسی پیش نیاید ، با حالت تضرع و التجأ به انواع توسل دست زدم و از نماز استغاثه به حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام و ختم یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کربی بحق اخیک الحسین علیه السلام و دیگر توسلات بهره جستم و در پیشگاه امام رؤف حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم که : می خواهیم گامی در بزرگداشت پدر مظلوم و شهیدتان برداریم و با موانعی گوناگون برخورد می کنیم و از محضر مبارکتان استمداد می کنیم که با عنایت خاصّ‌تان مشکلات را برطرف سازید .

پس از ساعت ها توسل و التجأ و اضطراب و نگرانی ، ناگاه احساس آرامشی عجیب سراسر وجودم را گرفت و گویا نوید و پیامی از جانب آن پناه

بی پناهان و ضامن غریبان و ملجأ درماندگان رسید که : دست به کار شوید و اصلاً نگران نباشید .

و در همین فضای استثنائی و روح بخش ، قرآن را بازکردم تا پیام قرآن را نیز دریافت کنم که در اول صفحه چنین آمد :

رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکر الله . . . سوره نور ، آیه ۳۷

از حرم مطهر امام رضا علیه السلام عازم بیت الزَّهرا علیهاالسلام اصفهانیا در شهر مشهد مقدس که محل برگزاری جلسات حدیث شریف کساء است و در آن شب ها ، محل تشکیل جشن میلاد مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بود ، گردیدم ، و در هنگامی که جمعیت حاضر در مجلس جشن در حد اعلای خود بود و زائران امام رضا علیه السلام از شهرهای اصفهان ، تهران ، قم ، قزوین ، شیراز ، یزد ، بوشهر ، خمینی شهر و . . . حضور داشتند اعلام گردید که در ماه ذی الحجه در ایام میلاد مقدس امام موسی بن جعفر علیه السلام جشن گرفته می شود ، و هر کسی در شهر خودش دست به کار شود برای برگزاری مراسم بزرگداشت میلاد مبارک آن امام مظلوم و شهید . آن چنان استقبالی شد و فعالانی که حضور داشتند از شهرهای یاد شده متعهد شدند که چنین اقدام نورانی را عملی سازند ، و حتی یک نفر به عنوان اعتراض یا سؤال ، سخنی برخلاف مطلب اعلام شده بر لب نیاورد و عنایت امام رضا علیه السلام و اشرافِ غیبی و ولائیِ آن حضرت ، به شکل روشن آشکار شد .

ص:۲۷

اولین جلسه برای اقدام عملی

بلافاصله پس از بازگشت به اصفهان ، مجلسی ترتیب داده شد با حضور شعرأ و مداحان عالیقدر اصفهان و در آن مجلس برنامه های لازم ارائه گردید و از آن ها خواسته شد که دست به کار سرودن اشعار در مورد تولد امام موسی کاظم علیه السلام در ماه ذی الحجه شوند و هیئت های مذهبی و امناء مساجد و حسینیه ها را به حرکت در آورند و در یک حرکت عمومی و نورانی آن ها را سهیم گردانند .

سفری به قم و در خواست از مراجع معظم تقلید

درهمان ایام ، به اتفاق جمعی از فضلاء و روحانیون معزّز ، عازم قم شدیم و علاوه بر استمداد از روح مقدس حضرت معصومه علیهالسلام به محضر مبارک مراجع معظم تقلید شرفیاب شدیم ، و با تقدیم نامه ای که متن آن در مقدمه کتاب « حجت هفتم » آمده است ، تقاضای همکاری برای تحقق این هدف مقدس نمودیم .

و همزمان با این اقدامات ، جلساتی با روحانیون و مبلغین فعال ، برگزار نمودیم و آن ها را برای تبلیغ این حرکت الهی در مناطق گوناگون اصفهان و شهرها و روستاهای استان آماده نمودیم . و به منظور رسمیت بخشیدن به این حرکتِ ولائی ، با طراحی و تهیه پرچمی زیبا و توزیع آن در سطحی گسترده ، و طراحی و چاپ پنج نوع پوستر جذاب و تأثیرگذار ، موجی نورانی حاصل گردید و یک حرکت عمومی با مشارکت علما ، خطبأ ، ائمه جماعات ، شعرأ ،

مداحان ، هیئات مذهبی ، امنأ مساجد و . . . برای برگزاری جشن های میلاد مبارک امام کاظم علیه السلام از ۱۸ تا ۲۴ ذی الحجه شکل گرفت ، و به شکل واضح و روشن ، عنایت امام رؤف علی بن موسی الرضا علیه السلام محسوس و ملموس گردید .

ذیلا به بعضی از اقشار جامعه که در این حرکت نورانی و موفّق ، سهم خاصی داشتند اشاره می نمائیم .

نقش مراجع معظم تقلید و محققین عالیقدر

جایگاه علمی و عظمت اجتماعی این بزرگواران ، تأثیر به سزائی داشت در این تحول و اصلاح باور اجتماعی ، نسبت به تاریخ میلاد مبارک امام کاظم علیه السلام و زمینه تشکیک و تردید را از بداندیشان گرفت ، و با کمال همراهمی و همدلیِ اجتماعی ، و عشق و صفای روحی ، برنامه های جشن و سرور میلاد آن حضرت اجرا گردید ، و مورد استقبال عمومی قرار گرفت .

جایگاه روحانیون و مبلغین و طلاب حوزه علمیه

در این حرکت نورانی و ولائی ، روحانیت عظیم الشأن و طلاب حوزه علمیه که در مناطق گوناگون مورد توجه و علاقه مردم بودند ، اثرگذاریِ شایسته ای داشتند و ارتباط قلبی آن ها با مردم ، نقش سازنده ای در اصلاح باورهای مردم نسبت به تاریخ تولد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ایفا نمود .

ص:۲۹

نقش پیش کسوتان شعر و ادب و شعرای جوان و پرشور

در میـدان مقـدس عرض ادب و ارادت به ساحت مقدس حجت هفتم و معصوم نهم امام موسـی بن جعفر علیه السـلام ، حضور اساتید و پیش کسوتان شـعر و ادب از یک طرف ، و جوانان پرشور و احساس از طرف دیگر ، بازار عرض ارادت و اخلاص را نسـبت به آن امام مظلوم و غریب رونق بخشـید ، و آن ها با تشکیل جلسات متعدد در شهرهای گوناگون پا به میدان نهادند ، و خود را خریـدار یوسف (یوسف زهرا علیهالسـلام) نشـان دادنـد و هر که ، هر چه در توان داشت از ذوق و هنر ، و احساس و شور ، و دانش و تجربه ، و اعتبـار و وجـاهت ، به کـار گرفت ، و از هیـچ عرض ادب و تواضع ، و کار و تلاش ، و همفکری و همراهی دریغ نکرد . برخی از شـعرأ ، شب ها را به بیداری سپری کردند و برای سـرودن شـعری شایسته ، خواب شیرین را رها کردند ، و برخی دیگر برای تکامل بخشیدن به این حرکت جمعی ، از هیچ کوششی دریغ نکردند و . . .

نقش مداحان و هیئات مذهبی

در میدان عرض ادب به ساحت مقدس امام کاظم علیه السـلام و تحقق تحول اجتماعی در مورد برگزاری مراسم جشن و سرور و بزرگـداشت میلاد منور امام کاظم علیه السـلام ، مـداحان و هیئات مذهبی به خوبی انجام وظیفه نمودند و موفق شدند که در انجام این وظیفه مهم و ولائی نقش خود را ایفا نمایند .

ص:۳۰

استقبال عمومی از این تحول نورانی

هم چنانکه در سال ۱۴۱۱ قمری ، بزرگداشت یکهزار و چهارصدمین سال شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام با استقبال عمومی و رو به رشد و توسعه ، مواجه گردید و به تدریج ، عاشورای فاطمی (به شکلی فراگیر و جهانی) در فرهنگ عمومی جامعه تثبیت گردید ، جریان بزرگداشت میلاد امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز در مسیر تکامل و رشد قرار گرفته ، و با استقبال عمومی مواجه گردیده ، و امید است در همه شهرها و کشورها بالاخص ایران و عراق ، که حرم های مطهر امام کاظم علیه السلام و فرزندان و ذراری آن حضرت ، از امامزادگان بزرگ و عظیم الشأن ، قرار گرفته ، سالروز میلاد مقدس آن امام بزرگوار و مظلوم و شهید ، همراه با جشن های بزرگ و دلپذیر شود ، و صدا و سیمای کشور ولائی و شیعیِ ایران سنگ تمام بگذارد ، و توجه جهانیان را به عظمت شخصیّت و مظلومیّت و غربت و شهادت آن حضرت معطوف نماید .

نقش شورای فرهنگ عمومی کشور در اصلاح تقویم ها

پس از آنکه مراجع معظم تقلید و محققین و اقشار مردم ، در اصلاح باور اجتماع نسبت به تاریخ ولادت امام کاظم علیه السلام اقدام نمودند ، شورای فرهنگ عمومی کشور که مرجع رسمی برای تعیین روزهای شادی و عزا و مناسبت های مذهبی است و تقویم کشور بر مبنای آن تنظیم و منتشر می شود ، روز هفتم صفر را منحصراً به عنوان شهادت سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام ، و روز بیستم ذی الحجه را به عنوان سالروز میلاد هفتمین

ص:۳۱

امام ، حضـرت موسـی کاظم علیه السـلام تعیین نمود ، و نقش خود را در اصلاح باورِ اجتماعی و حفظ حریم قدسیِ امام حسن مجتبی علیه السـلام از یـک طرف ، و بزرگـداشت میلاـد هفتمین امام معصومعلیه السـلام یعنی امام کاظم علیه السـلام از طرف دیگر ، ایفا نمود.

دومین مجلس نورانی با حضور شعرأ ولائی

در تاریخ جمعه بیست و دوم ربیع الثانی ۱۴۳۸ برابر ۱/ ۱۱ /۱۳۹۵ مجلس باشکوهی با حضور گسترده شعراء عالیقدر و ولائی ، در محل بیت العتره علیه السلام تشکیل شد و در آن به شکل کم سابقه ای ، پیش کسوتان و اساتید شعر و ادب از یک طرف ، و شعرای پرشور و احساس و جوان از طرف دیگر ، حضوری گرم و به یادماندنی پیدا کردند ، و علاوه بر خواندن اشعاری زیبا ، اعلام گردید که می خواهیم بازار خرید یوسف (یوسف زهرا علیهالسـلام) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شکل دهیم که در آن هرکسی ، با هر توان و قدرت و استعدادی که دارد ، خود را در صفِّ خریداران قرار دهد .

آنکه با توان بالا و ذوق و اسـتعداد برجسته است ، عرض ادب کند ، و آن کس که ذوق و استعداد کمتری دارد ، کلاف خود را به دست گیرد و در صف علاقمندان و ارادتمندان جای گیرد .

آری ، آنچه بـازار خریـد یوسـف علیه السـلام را مانـدگار و به یادمانـدنی کرد ، تنهـا زیـادیِ بهـای یوسف نبود ، بلکه فراوانیِ طالبان و علاقمندان ، و دلدادگیِ آنان ، داستان را بر سر زبان ها انداخت .

و البته و صد البته ، ارزیابی عظمت اولیاء الهی و ارزش عشق و ارادت به آن ها ، با معیار ریال و دلار ، و میلیون و میلیارد تحقق نمی یابد ، و چه بسا عملی کوچک و عرض ادبی ساده ، در این ارزیابی ، جایگاهی بزرگ دارد.

عظمت حرم ها و بارگاه های علوی و حسینی و رضوی ، آن ها به بخش مادی و ظاهریِ آن ها دیده نمی شود ، بلکه اشک ها و استغاثه ها ، نذرها و نیازها ، سوزها و گدازهایی که همراه هر خشت خشت آن ها به کار رفته است ، و عشق ها و ارادت هایی که بانیان و کارکنانِ آن ها را به حرکت وا داشته ، و چه بسا ، ماهها و هفته ها ، آن ها را از خانه و کاشانه ، و زن و زندگی ، و فرزند و فامیل دور نگهداشته ، و به خدمت در آن حرم و حریم وا داشته است ، همه و همه در یک ارزیابی حقیقی مورد دقت و توجه قرار داده می شود .

آری ، مورچه ای که ران ملخی را برای سلیمان بُرد و مَثَل فرهنگ ها و داستان ها گردید و دیگر مورچه ای که سلیمان بزرگ و پیامبر الهی علیه السلام او را مخاطب قرار داد و چهره ماندگار شد ، تا جایی که شاعر دلباخته امام رؤف علی بن موسی الرضا علیه السلام می گوید :

موری به یک نگاه بسی گشت مشتهر مورم من و نگاه سلیمانم آرزوست

نه به خاطر اهمیت ران ملخ و یا ارزش مادّیِ یک نگاه است ، بلکه در اینجا معیار دیگری حکمفرماست .

در آن جلسه مقرر شد که هر شاعری در حد توان اقدام کند ، و اگر تکامل شعری نیازمند یاری و همراهیِ او است ، دریغ ندارد و اگر می تواند شاعری

را به میدان بیاورد و اگر آبروئی دارد برای نشر و تأثیر شعر دیگران به کار گیرد ، و همت هرکس این باشد که این فضای روحانی و ملکوتی پر رونق ، پرطرفدار ، پرتأثیر و . . . بشود .

به دنبال این بیان و دلیل ، فراخوانی داده شد که برای تمام جهاتی که متعلق به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است (از تولد و فضائل و مظلومیت و شهادت) شعر بسرانید که در مجموعه ای مفصل و مشتمل بر انواع سروده ها منتشر گردد ، که گامی مؤثر در تکامل جنبه های اعتقادی و اخلاقی و فرهنگیِ برنامه های جشن و سرور و سوگ و عزای آن امام نور و حجت الهی ، به شمار آید .

و هم اینک سروده هایی از شعرای شهرهای دور و نزدیک (علاوه بر شهر دینی و ولائیِ اصفهان) فراهم گردیده به علاوه شماری از سروده های شعرای بزرگ و دلباخته اهل البیت علیهم السلام که در دوره های گذشته می زیسته اند و ارادتشان را در قالب سروده هایی دلنشین به محضرت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اظهار داشته اند در این مجموعه گردآوری نموده و با عنوان :

سروده هایی تازه درباره خورشید هفتم امام موسی بن جعفر علیه السلام

نامگذاری کرده ایمو در محضر علاقمندان قرار می گیرد ، و شایسته است علاوه بر تشکر از عموم شعرا و سرایندگان این مجموعه نورانی ، که از ایمان و ارادت و ذوق و هنر ، و ابتکار و خلاقیت خودشان بهره گرفته اند ، از زحمات و کوشش سرپرست های انجمن های ادبی که در فعال نمودن

اعضاء انجمن خود ، تلاش کرده انـد و یا در هـدایت و تشویق شاعری دیگر کوشـیده اند ، قدر دانی ویژه بنمایم و بالاخص از شاعر فرهیخته ، اسـتاد محمد علی صاعد و شاعر فرزانه ، اسـتاد حسین سرور و شاعر نکته سنج آقای فضل الله شیرانی (سخا) و شاعر بزرگوار ، اسـتاد مصـطفی هادوی (شهیر) و شاعر توانا و دلسوخته اهل البیت علیهم السلام سیّد محمود مرتضوی (ناظر) و شـاعر بزرگوار و دلبـاخته اهـل البیتعلیهم السـلام آقای جعفر رسول زاده (آشـفته کاشانی) و شاعر ادیب و نکته سـنج ،آقای عباس شاهزیـدی (خروش) و هم چنین از شاعر و مـداح دلسوخته اهل البیت علیهم السـلام آقای امیرایزدی همـدانی ، و نیز از شاعرگرامی و آئینی ، آقای محسن ناصـحی و شاعر پرتلاش و ارزشـمند آقای محمـدرضا کاکائی (شـفای اصـفهانی) و شاعر پراحساس و گرامی ، آقای مهدی جهاندار ، که علاوه بر سـرودن شعر ، از انواع همکاری و همراهی و تشویق دیگران و تکامل بخشیدن به این مجموعه و . . . دریغ نفرمودند ، قدردانی و سپاسگزاری می نمایم.

و هم چنین از تلاـش و همکـاری مـداح بزرگوار و خـادم السادات آقای حاج حسـین باقری تهرانی و خادم الحسـین آقای حاج حسـین ترکـان اصـفهانی که در تشویق شـعرا و جمع آوری اشـعار و همـاهنگی در برنامه ها مخلصانه گام برداشـتند تشـکر می نمایم .

و هم چنین از زحمـات مـداح دلبـاخته اهـل البیت علیهم السـلام آقـای حاج علیرضا مهرپرور که در تمام مراحل فراخوان و پی گیری امور و تشویق شعراء به

سرودن شعر و فراهم نمودن این مجموعه نورانی کمال جدّیّت مبذول داشتند و ادب و ارادتشان را نسبت به ساحتِ قدسیِ امام موسی بن جعفر علیه السلام و عزیزانشان بالاخص حضرت رضا علیه السلام اظهار داشتند تشکر و قدردانی می نمایم .

امیدوارم از درگاه امام مهربان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و کریمه اهل البیت حضرت معصومه علیهالسلام که بالاترین پاداش ها و کرامت ها را نصیب این خدمتگزاران به آستان مقدس امام کاظم علیه السلام بفرمایند و عزت دنیا و آخرت و موفقیت در زندگی و سعادت و سلامت نسل ، نصیبشان بگردانند .

و هم اینک سروده های شعرای عالیقدر را که در دوره های گذشته سروده اند و یا در این دوره تحول و توجه گسترده به عظمت امام کاظم علیه السلام انجام وظیفه نموده اند ، در پنج قسمت دسته بندی نموده و به علاقه مندان و دلدادگان آن حضرت تقدیم می نماییم .

بخش اول : میـلاد مبـارک بخش دوم : سـرود ها

بخش سوم : فضائل و مناقب بخش چهارم : مرثیه ها

بخش پنجم : نوحـه ها

*****

۱۳ رجب المرجب ۱۴۳۸

سالروز میلاد مقدس امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام برابر ۲۲/۱/۱۳۹۶ اصفهان - حوزه علمیه - میر سید حجت موحد ابطحی

بخش اوّل: میلاد مبارک

اشاره

ص:۳۷

چشم امید تمام خلق

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد مرتضی منصوری (آذین)

تنها نه آسمان که زمین دیدنی شده است

اصلاً تمام دین مُبین دیدنی شده است

پارا گذاشت حضرت کاظم به روی خاک

ابوا دقیق بهر همین دیدنی شده است

حتّی برای پا قدم اوست این چنین

دنیا شبیه خُلد برین دیدنی شده است

بابا شده است صادق و حالا به این دلیل

سیمای حجّت ششمین دیدنی شده است

زُل می زنند جمعیت عرش بر پدر

آغوش اوست خوبترین دیدنی شده است

این دست هاست چشم اُمید تمام خلق

باب الحوائج است و چنین دیدنی شده است

*****

رباعی

سروده : شاعر باولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج محمد آتشی

عالم ز نور مهر منیری منوّر است

باغ ولایت از گل نابی معطّر است

ای شیعه شاد باش که وقت مبارکی است

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است

ص:۳۸

بزمگاه علم و عمل

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیف الله آزاد روش (آزاد) از اصفهان

بیا که داد فرشته ز سوی عرش نوید

که در محیط ولا کشتی نجات رسید

بیا که مرغ سحر این ترانه میخواند

شکفته شد گل حمرا به شاخهٔ توحید

مشام جان شده پُر از شمیم باغ بهشت

که از دیار حبیبم نسیم عشق وزید

نهاد پا چو به ملک وجود موسی ما

بگفت موسیِ عمران که سرزده خورشید

چو دید سرو قدش را به باغ سرو خمید

نثار مقدمش از لاله اشک شوق چکید

امام هفتم ما آنکه باب حاجات است

توسلش شده بر قفل مشکلات کلید

به روز بیستم از ماه حج امام هُمام

ردای پاک امامت به قامتش پوشید

خوشا کسی که در این بزمگاه علم و عمل

پیالهٔ می ناب از خم ولا نوشید

به خاک پای وی « آزاد » می فشاند جان

سرش نهاد بر این آستان به صد امید

به کاظمین سفر کن که مرقد دو امام

طواف حور ببینی و آیت توحید

جلوه ای از جمال حق

سروده : شاعر دلسوخته اهل بیت علیهم السلام

آقای حاج آقا محمد اطهری نسب قزوینی (اطهری)

باز در گوشه دلم غوغاست

چار ضلعش ، تمام چشمه نور

جنّ و انس و پریّ و حور و ملک تا سحر « اِنْ یَکاد » می خوانند ذکر ایزد به هر زبان جاری دست افشان ، عطارد و پروین در تغزّل ، قناری و بلبل پای تا سر ، وجود ، غرق گل است در دو راهیِّ عشق ، حیرانم نیست رؤیا ، که این حقیقت عشق گل بگو و بخند و شادی کن روز ، روز شکفتنِ یک گل روز میلاد حجّتِ هفتم اوست موسای آل پیغمبر در رخ آن امامِ نور و مبین در وجودش صلابت حیدر زادگاهش در عالَمِ نور است کیست این طفل ؟ کز لب لعلش پدر از جان و دل ، عقیقه کند در نگاهش ، عنایتِ امروز برگه های برات می ریزد این چکامه که « اطهری » بسرود

خیمه عشق و عاشقی برپاست بیکران ، موج زن ، چنان دریاست دستِ شُکر و دعایشان بالاست با نوای خوشی که روح افزاست بانگ شادی ز هر طرف گویاست پایکوبان مَهِ فلک آراست گرم پرواز تا به اوج ، عنقاست این زمین نیست ، جنّه الاعلاست این به بیداری است ، یا رؤیاست از عنایات خالق یکتاست روز ، روز سرور اهل ولاست از گلستان حضرت زهراست باب حاجات ، حضرت موسی است کز ازل ، صاحبِ ید بیضاست جلوه ای از جمال حق ، پیداست در جلالش ، جلالت طاهاست گرچه در لفظ « وادیِ ابواست » تا سحرگاه ، بوسه چین باباست بسکه ناز آفرین و ، خوش سیماست در ولایش ، شفاعتِ فرداست برگه ها ، برگ شاخه طوباست از کرامات خاصه آقاست

ص:۴۰

هفتمین خورشید ولایت

سروده : شاعر خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

آقای اسدالله امینی (امینی)

جشن میلاد سعید نور چشم حیدر است

شادمان از این تولد در جنان پیغمبر است

حضرت موسی بن جعفردیده بگشوده به دهر

روح زهرای مطهّر شادمان چون حیدر است

مردم دیندار امشب غرق شور و شادیند

چون عیان ماه جمال آن ولیّ داور است

آمده موسای کاظم نوگل باغ رسول

آن که با امر خدا بر اهل عالم سَرور است

مقدمش باشد مبارک بر تمام شیعیان

خاک راهش بوسه گاه مردم دین پرور است

نازم آن مولای خوبان را که از راه کرم

بی پناه و بی نوایان جهان را یاور است

همچو اجداد کبارش پای میزان عمل

شافع اهل ولا نزد خدا در محشر است

دارد امیـد کرم از او « امینی » در جزا

چون قسیم دوزخ و جنت به حشر ، آن سرور است

*****

صاحب سرّ ولایت

سروده : شاعر فرهیخته و دلباخته خاندان رسالت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم اهلی شیرازی

صبح انوار هدایت موسی کاظم بود

صاحب سرّ ولایت ، موسی کاظم بود

آن گلستان ولایت کز نسیم او دمید

گلبنی در هر ولایت ، موسی کاظم بود

عقل در تفسیر آیات کمالش کی رسد

آیتی در صد روایت ، موسی کاظم بود

آفتابی چون علی موسی الرضا را در وجود

مشرق صبح سعادت ، موسی کاظم بود



ماه ذی الحجه و میلاد امام کاظم علیه السلام

سروده : شاعر دلبسته اهل البیت علیهم السلام

آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

باز ذی الحجّه الحرام رسید

ماه (لَبّیکَ لا شَریک) آمد در همین ماه ، حکمِ ذبحِ پسر ده شبِ اوّلش (لَیالٍ عَشر) ماه خوبی که با ولای علی آیه هایی به وصف اهل کسا (اِنَّما) (هَل أتی) (یُطَهِّرَکُم) یاد کن وقعهٔ (مباهله) را

ماهِ دارایِ احترام رسید مُحرمِ مسجد الحرام رسید بر خلیلِ نکو مرام رسید که به موسی ز حق پیام رسید گشت نعمت به ما تمام رسید از خداون_دِ لاین___ام رسید همه ب_ر سید الان___ام رسید که حدیثش ز خاص و عام رسید

بُرد با خود سر آمد ثقلین

علی و فاطمه ، حسن و حسین

ماه ذی الحجه ، ماه ذکر و دعاست

ماه تکمیلِ دین به نصبِ ولی

اصل اسلام ، دوستیّ علی است ماه گشتن به دور بیت عتیق ماه عرفان ، مهِ شناخت حق

عرفه ، زیر خیمه در عرفات

عصر آن روز ، حاجیان حتّی

نظر لطف خاص حق ، آن وقت

ماه میقات و قول (اَتْمَمْنا) ست

ماه (مَن کُنتُ) گفتنِ طاهاست

کز همین دین ، خدای کعبه رضاست ماه رفتن ز مروه ، سوی صفاست ماه راهی شدن به سمت خداست

راستی ، دلپذیر و روح افزاست

دلشان تنگِ دشت کرب و بلاست سوی زوّار سیّ___د الشهداست

خرّم آنکس که داشت ره توشه بوسه چید از ضریح شش گوشه

ص:۴۳

ماه ذی الحجّه ، ماه آن خورشید

گرچه خورشید خواندمش ، امّا

هفتمین اخت__رِ سپه__رِ ولا

نورِ حق ب__ود و بی__نِتاریکی

بیشت__ر جل__وه ک__رد آث__ارش

شکر لله ، به مزرعِ قلبم

چشمۀ رحمتی که در (ابواء) ه__رکسی از زلال معرفتش

کاندر آفاق معرفت ، رخشید

وامدارش بُوَد دو صد خورشید

که به تن ، رخت رهبری پوشید

نور بر قلب خاکیان بخشید

هرچه دشمن به محوِ وی ، کوشید

دست حق ، بذرِ مهر او پاشید

آخرین روزه__ای مه ، جوشید جرعه؟ نَه ! بلکه قطره ای نوشید

خاک اگر بود ، دُرّ و گوهر شد

بر سر نُه سپهر ، افسر شد

مژده بر باغ ده ، بهار آمد

در افق ، شمس دین تجلی کرد

دشمنان را رسید جان بر لب

صاحب خُلق و خوی پیغمبر

آنکه گفتار او به قلب عدو

کاظمِ عترت رسول الله

شهره شد بر فرو برندهٔ خشم

آنکه بر دوشِ ابرِ رحمت حق

باز بلبل به لاله زار آمد

روزِ روشن به شامِ تار آمد

بر دل دوستان ، قرار آمد

پ_سری ، فاطمی تبار آمد

می کند ک_ارِ ذوالفقار آمد

علم را ، حلم را ، مدار آمد

مظه_رِ عفوِ کردگ___ار آمد

دوستش را کند سوار آمد

تا که از چین به طالقان بَرَدش

پیشِ یاران و خاندان بَرَدش

آمد و درد را دوا آورد آمد و شد کتاب حق ، تفسیر بهر تحقیرِ حضرتش هارون

سرّ حق را به میهمانی ، خواند

بر سرِ خوان به سوی نان ، مولا

کرد ساحر ، به سحر ، نان را دور

چشم حق با نگه به پردهٔ قصر

وسط پرده ، نقش شیری بود

دلِ بیمار را شفـــا آورد گلشن وحی را صفا آورد روی ، در وادی جفـــا آورد

ساحری ، پست و بی حیا آورد

چونکه دست گره گشا آورد

بر سرِ خویش ، بد بلا آورد

معجزی بی نظیر را آورد

با نگه ، بر تنش قوا آورد

ص:۴۴

آمد و درد را دوا آورد آمد و شد کتاب حق ، تفسیر بهر تحقیرِ حضرتش هارون

سرّ حق را به میهمانی ، خواند

بر سرِ خوان به سوی نان ، مولا

کرد ساحر ، به سحر ، نان را دور

چشم حق با نگه به پردهٔ قصر

وسط پرده ، نقش شیری بود

دلِ بیمار را شفـــا آورد گلشن وحی را صفا آورد روی ، در وادی جفـــا آورد

ساحری ، پست و بی حیا آورد

چونکه دست گره گشا آورد

بر سرِ خویش ، بد بلا آورد

معجزی بی نظیر را آورد

با نگه ، بر تنش قوا آورد

شیر بیرون جهید و زَامر امام

خورد آن ساحرِ نمک به حرام

درّ بحر النّتایج آمده است

صاحب درد لاعلاج ! بیا

آمد آنکس که سکّهٔ مهرش

معجزاتش فزون بُوَد ز شمار

عالمِ عاملِ به حق واصل

پسرش بر عزای ثار الله

در قیامت ببین که قاتل او

مَثَلِ منکرش بود چو کسی

عید باب الحوائج آمده است که به دردت ، معالج آمده است

در همه دهر ، رایج آمده است

چند تا در (خرایج) آمده است

صاحب این مدارج آمده است

پشتبان و مُهیّج آمده است

به دَرَک ، چون خوارج آمده است

که بیان در (معارج) آمده است

منکر اهل بیت ، گمراه است

کوری ، افتاده در تهِ چاه است

همه عالم ، مطیعِ فرمانش گو به هر کس ز پای افتاده پدر و مادرش ، عصارهٔ نور در حریمش فرشته ، جاروکش گر چه در حبسِ سندی شاهک جان به جسمِ کتابِ حق بخشید دارد این سوره ، آیه ای در قم خاک شیراز از او شده گلشن

چشم جنّ و بشر به احسانش دست جان افکَند به دامانش پدر و مادرم به قربانش انبیا ، غبطه خور به دربانش بارها بر لب آمده جانش در سیه چال ، صوت قرآنش آیتی نیز در خراسانش گشته منزلگهِ عزیزانش

کشور ما از او شده آباد

همهٔ هستی ام فدایش باد

عالمی زنده می شود ز دمش

ما سوا را نیاز بر کرمش

آنچه ثبت است از کراماتش

قطرهٔ کوچکی بُوَد ز یمش

روشنایی به ما دهد خورشید

چون نشسته به سایهٔ علمش

کاظمینش ز مکـه دل برده

کعبه آورده رو سوی حرمش

بشر حافی ، دوید در پیِ وی

زن بدکـاره دیـد در زنـدان

حور و غلمان ، تمام بسته کمر

ای که خواهی ز درگهش حاجت

صورت خود نهاد بر قدمش

هست آماده روضهٔ ارمش

جمله هستند در صف خدمش

به حق فاطمه بده قسمش

این دو هستند قبلهٔ حاجات

هدیه بر روح پاکشان صلوات

ای خدایی صفات ، یا کاظم

دوستیّ تو هست در نظرم

در مسیر ولایت خود ده

سخت دلتنگ کاظمین شدم

تشنه ام ، جرعه ای کرم فرما

دوست دارم که با شما باشم

غرق دریای محنت و دردم

« ایزدی » را حیات طیّبه بخش

سرور کائن___ات ، ی_اکاظم

اصل صوم و صلات ، ی_ا کاظم

قدمم را ثب_ات ، ی_ا کاظم

کن کرم یک برات ، ی_ا کاظم

اربعین از فرات ، ی_ا کاظم

در حی_ات و ممات ، ی_ا کاظم

از غمم ده نجات ، ی_اکاظم

روح آب حی_ات ، ی_ا کاظم

زنده ام ، زندهٔ ولای توام

بی نیاز از همه ، گدای توام

*****

ص:۴۶

کلید قفل مهمات

سروده : شاعر و مداح اهل البیتعلیهم السلام

آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

رسید مژده که حق را حبیب آمده است

به قلبهای شکسته ، شکیب آمده است

به اهل درد خبر ده ، طبیب آمده است

جواب زمزمهٔ یا مجیب آمده است

رسید آنکه شب و روز در مناجات است

کلید قفل مهمّات و باب حاجات است

در آسمان امامت ، قمر مبارک باد

به بحر جود و کرامت ، گهر مبارک باد

به بوستان رسالت ، شجر مبارک باد

رئیسِ مذهبِ ما شد پدر ، مبارک باد

بگو به جملهٔ حُجّاج ، روح حج آمد

ولادت پدرِ ثامن الحُجَج آمد

روایت است به ذی الحجّه ، یار ما آمد

صفا و مروه و میقات را صفا آمد

عزیز فاطمه ، دل بند مصطفی آمد

به تیرگیّ زمین ، نور کبریا آمد

به بوستان حمیده ، گلی شکوفا شد

که غرقِ عطرِ وجودش تمام دنیا شد

ص:۴۷

حمیده را پسری داد ک_ردگار ودود

که تا قیام قیامت بر او سلام و درود

دمی که نور جمالش به دهر ، جلوه نمود

به حمدِ حضرت معبود ، لعل لب بگشود

برای مادر وارسته اش ، تبسّم کرد

به عهدِ مهد ، مسیحای ما تکلّم کرد

رسید و ز آمدنش جان به تن ، سخاوت یافت

فقط نَه وادیِ ابواء ، جهان طراوت یافت

به یُمنِ مدحت وی ، کامِ جان ، حلاوت یافت

بگو بر آنکه از او در دلش عداوت یافت

دلیلِ بُغضِ امامی که هست خیراندیش

کند سؤال به خلوتگهی ، ز مادر خویش

به درد ظاهر و باطن ، معالج آمده است

خجسته گوهرِ بحر النّتایج آمده است

ببین که سکّهٔ نامش چه رایج آمده است

شب ولادت باب الحوائج آمده است

بیار حاجت خود از ؟ راه صدق و صفا

بگیر عیدیِ خود را ز مادرش زهرا

سلام باد به طفلی که جان صادق بود

زبانِ عترت و سنّت ، کتاب ناطق بود

به فیض ، واسطه ما بینِ خلق و خالق بود

سپهر فضل و کرم ، قُلزمِ حقایق بود

ص:۴۸

سلام ما به امامی که قبلهٔ دل هاست

نگاه مرحمتش راه حلّ مشکل هاست

ستون خیمهٔ هفت آسمان ، مهِ هفتم

مناقبش به شمارش ، فزونتر از انجم

ز دختر و پسرش ، غرقِ نور ، مشهد و قم

ستوده است خداشان به (یُذهِبَ عَنکُم)

ستاره های فروزان برجِ قرآنند

جواهرات درخشان گنج عرفانند

خجسته آیت رحمت ز کردگار رحیم

محمّد است سراپا ، در اوست خُلقِ عظیم

امام صابر و طاهر ، بُوَد علیم و حلیم

جواد ، ابنِ جواد و کریم ، ابنِ کریم

خدا گواه که احسان به خلق ، عادت اوست

تمام کون و مکان ، زیر بار منّت اوست

رسید و بر همهٔ خلق ، درس ایمان داد

رُخش ، فروغِ الهی ، به بزم عرفان داد

طراوت نفسش جان به جسم قرآن داد

اگر چه خصم زبونش مکان به زندان داد

بزرگ اُسوهٔ آزادگان عالم ، اوست

به ذات بی متشابه ، دلیلِ محکم ، اوست

امام بنده نوازی که از برش مأیوس

نرفته هیچ گدایی ز مُلکِ چین تا روس

ص:۴۹

دمد ز برج جلالش مهی چو شمس شموس

انیس خیلِ نفوس و پدر به خسرو طوس

هزار شکر که ایران پُر از سلالۀ اوست

تمامِ وسعت این دشت ، باغِ لالۀ اوست

خدا ، مدیحۀ او در کتاب می گوید

سخن ز پاکیِ او ، آفتاب می گوید

زبان گشوده سلامش سحاب می گوید

یمِ خلوص ، وِرا دُرّ ناب می گوید

چگونه وصف کنم حالِ سوز و سازش را ؟

رکوع و سجدۀ طولانیِ نمازش را ؟

مهی که وادی دل ، مشرق طلوعش بود

نماز ، شیفتۀ حالت خشوعش بود

زبانزد همۀ ناظران ، خضوعش بود

هزار سورۀ اخلاص ، هر رکوعش بود

تمام عمر ، بپوشید از بدی ها چشم

چنانکه شهره شدی بر فرو برندۀ خشم

ز دشمنش بشنیدند اعترافی را

که کس ندیده از آن مقتدا ، خلافی را

میان گفته و کردارش ، اختلافی را

چو داد توبه به یک جمله ، بشر حافی را

چنان به جلوه رُبودی ز کف دل وی را

که روی خاک بیفکند ساغرِ می را

ص:۵۰

هزار شکر که در دل ولای او دارم

ز یمن دوستی اش عزّ و آبرو دارم

به مدح او همه دم شوقِ گفتگو دارم

کمم زخار و چو گل ، لطف و رنگ و بو دارم

قرار بخشِ دل « ایزدی » محبّت اوست

تمام دار و ندارش همین ولایت اوست



ص:۵۱

مهرخورشید پرور

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

ماهِ ذی الحجّه ، اختر آورده

مِهرِ خورشید پرور آورده

حیّ سرمد ز رحمتِ بی حد

خسروی دادگستر آورده

باز نازل ز مصحفِ لطفش

سورهٔ عفوِ دیگر آورده

قلبِ یاسین و جانِ طاها را

با جمالی منوّر آورده

باز هم آیهٔ مبارکه ای

چشمه ساری ز کوثر آورده

حجّت بالغه ، امام مبین

بر همه خلق ، رهبر آورده

بر سماواتِ هفتگانه ، ستون

بهر منظومه ، محور آورده

مژده مژده ! عروسِ دخت رسول

پسری ، پاک گوهــر آورده

به حبیبِ خدا ، جگر گوشه

بر خداوند ، مظهر آورده

گلشنِ وحی را ، همیشه بهار

نخل توحید را بر آورده

وارث خُلقِ خواجهٔ لولاک

وارث حلمِ حیدر آورده

فاطمی سیرتی ، نکو صورت

مقتدایی ، فلک فر آورده

پسری زاده کز رهِ اخلاص

سجده بر خاکش ، اختر آورده

پسری چون پدر ، حقیقت جو

راحتِ جانِ جعفر آورده

روشنایی به دیدهٔ صادق

صدق را روحِ پیکر آورده

این (حمیده) به تیرگیّ زمین

جلوهٔ نورِ داور آورده

در رهِ بازگشت از مکّه

کعبه را بر سر ، افسر آورده

خاک (ابواء) از او گلستان شد

نو بهاری معطّر آورده

زاد موسایِ آل یاسین را

شیعه را یار و یاور آورده

جز محمّد که هست خیرِ بشر

برتر از هر پیمبر آورده

ص:۵۲

ذاتِ حقّش به کشتیِ اسلام

در یمِ فتنه ، لنگر آورده

جبرئیل امین بر این مولود

صلواتِ مکرّر آورده

موسیِ کاظم است و بر قدمش

جبهه ، خورشیدِ خـاور آورده

کظم غیظش نشان ز حق دارد

خبـر از حـیّ اکبـر آورده

خشمِ او را ندیده چشمِ کسی

معجزی ، فـوقِ بـاور آورده

حُکمِ او نقش شیرِ غرّان را

زنده از پرده ای ، در آورده

شیر باامرِ او به بزم عدو

حمله بر یک فسونگر آورده

خورده آن نابکار را در دم

عمرِ نحسِ وِرا ، سـر آورده

باز گردیده نقش ، بر پرده

سر بـه فرمـانِ سـرور آورده

کیست این خیر محض ، کآمدنش

شعله بر خرمنِ شر آورده

نقل گردیده مُهر مِهرش را

بر دلِ خود کبــوتر آورده

اوست باب الحوائجی که خدا

حاجت سائـلش بــر آورده

حاجت خویش را به درگه او

هر گرفتارِ مضطر آورده

فوق رغبت ، گرفته مطلب خویش

آنکــه دل پیشِ دلبــر آورده

موسیِ جعفر آنکه رحمت او

عــالمی را مسخّــر آورده

بر تنِ مردگان ، روان ، ز اعجاز

بــا دمِ روح پــرور آورده

حضرت حق به شیعیان ، او را

شافــع روز محشــر آورده

در بر حُکمِ وی ، سرِ تسلیم

کهتــر آورده ، مهتــر آورده

« ایزدی » این قصیده در وصفش

بهر زیــور ، بــه دفتــر آورده

*****

ص:۵۳

گل گلزار کوثر

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

باز بر نخل دین ، بر آمده است

از یمِ نور ، گوهر آمده است

پارهٔ قلبِ جعفر صادق

نور چشمِ پیمبر آمده است

وارث علم و حلمِ شیر خدا

گلِ گلزارِ کوثر آمده است

دُرّ غلطانِ هشت بحرِ کرم

شهرِ حاجات را در آمده است

هفتمین مقتدای ربّانی

مظهر حیّ داور آمده است

موسیِ کاظم است فُلکِ نجات خیر مقدم به محضرش صلوات

جلوه گرنور کبریا آمد

وارث خُلقِ مصطفی آمد

کاظم الغیظ و روحِ بخشایش

آیتِ رحمت خداآمد

شارحِ صبر ، درهجومِ بلا

معنیِ واژهٔ رضا آمد

آمد آن نازنین که از یُمنش

دینِ اسلام رابقا آمد

جان به قربانِ او کز آمدنش

بر همه دردها ، دوا آمد

بی ولایش قبول نیست صلات هدیه بر حضرتش دو صد صلوات

اوست اُمّ الکتاب را تفسیر

پاره از اوست رشتهٔ تزویر

می دهد با نگاهِ نافذِ خویش

گردشِ روزگار را تغییر

هست با اذنِ دوست ، در دستش

آن قلم که رقم زند تقدیر

نقشِ پرده به یک اشارهٔ او

زندهگردد ، شود خروشان شیر

بِدَرَد دشمنِ خدای و سپس

بر سرِ جای خود شود تصویر

ص:۵۴

در یَدِ او بُوَد حیات و ممات بر گلِ روی ماهِ او صلوات

با دعایی به مُرده ، جان بخشد

تنِ بی روح را ، روان بخشد

ماهِ رخساره اش به یک جلوه

نور بر مهرِ آسمان بخشد

دست حقّ است و با سرانگشتش

نظم بر سیرِ کهکشان بخشد

نی عجب کز کرامتِ بسیار

به فقیری ، همه جهان بخشد

نی عجب کز گذشت و ایثارش

قاتلش را خطِ امان بخشد

شافعِ شیعه اوست در عرصات به مقامِ شفاعتش صلوات

مژده مژده ! رسید آن سرور

که بُوَد کردگار را مظهر

در رهِ بازگشت از مکّه

جلوه گر آمد آن نکو اختر

خاکِ اَبواء به یُمنِ میلادش

گشت دریایِ رحمتِ داور

مادرِ او ، حمیدهٔ دوران

پدرش مقتدایِ جنّ و بشر

صلوات خدا ، سلامِ رسل

بر تن و جانِ موسیِ جعفر

از محبّانِ آن حمیده صفات هدیه بر روحِ مادرش صلوات

حیّ سبحان ، به خلقتش نازد

عرش ، بر قائمیّتش نازد

گر بپرسند از کتابِ خدا

به صفایِ قرائتش نازد

سجده گاهش که نورِ عرفان داشت

به خلوصِ عبادتش نازد

آن نمازی که شد عمود الدّین

به دلِ پاک و نیّتش نازد

به خداوندیِ خدا سوگند

شیعه هم بر ولایت نازد

حبّ او هست بهترین حسنات به جلالِ خدایی اش صلوات

ص:۵۵

شیعه پوید ، مسیر رایج را

خواهد از او همه حوائج را

اوست باب الحوائجی کز لطف

داده بر سائلین ، نتایج را

دشمنش ، دشمنِ علی باشد

گو : بخوانَد همی (معارج) را

هر کجا نامِ خصمِ او آید

یادمی آورم خوارج را

زینت افزوده است (راوندی)

از کراماتِ او (خرائج) را

« ایزدی » خواهی اَر طریقِ نجات بر محمّد و آلِ او صلوات



تجلّی خورشید دیگر

سروده : شاعر گرانقدر

آقای علی وحید دستگردی (برزگر)

امشب دلم ز جلوه جانان منور است

امشب ، شبم از هر شبِ دیگر نکوتر است

امشب خم مراد به رویم گشوده در

امشب مدام باده عشقم به ساغر است

امشب به دیده خواب ندارم ، ز شوق دوست

امشب شبِ تجلّیِ خورشید دیگر است

از خانه امام ششم ماه منظری

سرزد ، که مهر در برش از ذرّهکمتر است

امشب جهان زجلوه آن آفتاب حُسن

چون مهر میدرخشد و ، چون مه منور است

امشب به یادگلشن رویش به باغ خُلد

زهرا کند تبسم و ، خندان پیمبر است

امشب فروغ تازه گرفته است ملک دین

امشب برای شیعه ، شبی روح پرور است

امشب سرود خوانم و ، گویم به شور و شوق

میلاد روح پرور موسی بن جعفر است

امشب به خاک در گه او سود « برزگر »

روی نیاز و ، چشم امیدش بر آن در است

ص:۵۷

رباعی

سروده : شاعر دلسوخته و استاد شبیه خوانی اهل البیت علیهم السلام

آقای علی وحید دستگردی (برزگر)

ذیحجه است و عالم هستی منور است

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است

ای شیعه شاد باش که امروز در جهان

شادان علی و فاطمه ، خندان پیمبر است

*****

ای آنکه صاحب عزت و خیر کثیری

از کظم غیظ و استقامت بی نظیری

در بیستم ذیحجه میلادت مبارک

آیینه دار روشن عید غدیری

*****

رباعی (سلام)

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای رضا رضایی (بی ریا) از اصفهان

سر زد ز گلستان ولایت گل هفتم

لب ها شده از مقدم او پر ز تبسم

این حضرت موسی که بود نوگل زهرا

محبوب خدا باشد و هم رهبر مردم

مهر منیر

سروده : شاعر دلسوخته و سلاله اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر هاشمی (بقا)

از اصفهان

بیا ای دوست کامشب بار دیگر

شده اسباب خشنودی میسّر

بپا شد مجلس از دلنوازان

که ما را می رسد پیغام دلبر

ببین شمع و گل و پروانه جمعند

نگر بر سرو و شمشاد و صنوبر

شده در وجد مهر و ماه و ناهید

به شادی عالم هستی سراسر

همه کرّوبیان دلشاد و مسرور

به لب ها نغمهٔ الله اکبر

تمام عرشیان تبریک گویان

روان در باغ جنت سوی حیدر

رسیده زین پیام آسمانی

تبسّم بر لب زهرای اطهر

رسد از جانب ابواء امشب

نسیمی بس دل انگیز و معطّر

چنان شادی رسیده شیعیان را

که نشناسند یکدم پای از سر

به دنیا آمده مهر منیری

که باشد نام او موسی بن جعفر

ص:۵۹

خداوند و پیمبر گشته خشنود

از این میلاد و این فرزند و مادر

رسد آوای شور و شادمانی

ز بیت صادق آل پیمبر

ز نور چهرهٔ موسای کاظم

زمین و آسمانها شد منوّر

ز بعد حضرت صادق به عالم

بود بر کشتی اسلام لنگر

رئوف و مهربان با زیردستان

چو خورشیدی عظیم و ذرّه پرور

ز کظم غیظ آن حضرت چه گویم

که قرآن است در وصفش ثناگر

بود خورشید هفتم از امامت

ز موسای پیمبر بود برتر

بود حاجات را باب الحوائج

به یاران در دو عالم یار و یاور

چو جدش مرتضی قرآن ناطق

میان قلزم دانش شناور

چنان محبوب بین مسلمین بود

که گردید از حسد هارون مکدر

امام کاظم ما شد به زندان

ز کید و کینه خصم ستمگر

به زندان ستم مسموم گردید

به دست دشمنش هارون کافر

ص:۶۰

گل زیبای گلزار ولایت

ز جور دشمنان گردید پر پر

پریشان عاشقان بی قرارش

زدند از این خبر بر سینه و سر

تمام شیعیان از پا نشسته

به سوگ حضرتش با دیدهٔ تر

خداوندا میسّر کن « بقا » را

که باشد زائر موسی بن جعفر

*****

رباعی

دستی ز ازل به خاک ابواء نوشت

اینجا شکفد گلی ز گلزار بهشت

موسی که ز صلب صادق آل نبی است

از دامن مادری بود پاک سرشت

*****

ص:۶۱

آب حیات

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایتعلیهم السلام

سرکارخانم عصمت حبیبی (پاک)

قلم از عشق تو امشب به دوات افتادست

واژه ها در خم گیسوی تو مات افتادست

تلخی ذایقه ها برده شکر خند لبت

به سراپای غزل شهد نبات افتادست

نفست رنگ نیایش به سحر ریخته و

صبح از پرتو حسنت به صلات افتادست

از قدومت تب توحید گرفته است زمین

آسمان مست به امواج صدات افتادست

در جهان هلهله برپا شده از آمدنت

در دلِ بود و نبود ، آب حیات افتادست

چشم دنیا به رخت روشن و از نور رخت

بر لب عالم و آدم ، صلوات افتادست



حلال مشکل ها

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

حاج حسین ترابی خادم استان مقدس امام هشتم علیه السلام (ترابی)

جشن میلاد فروغ دیده ی طاهاستی

عید مسعود ولیّ قادر یکتاستی

نوری از طور ولا امشب تجلیّ کرده است

زان تجلی عالمی چون سینه سیناستی

صادق آل محمد در بغل بگرفته است

آن که تاج تارك او علم الاسماستی

این گل ناز گلستان امام صادق است

آن که در ملك ولا یکتای بی همتاستی

این جلال و جلوه ی ذات خدای لایموت

سبط احمد نور چشم حیدر وز هراستی

در صبوری مجتبی و در شجاعت چون حسین

در عبادت سید سجاد را همتاستی

باقر بحرالعلوم و صادق علم الیقین

موسی جعفر ولیّ والی والاستی

قطره ای از بحر بی پایان این بحر کرم

زمزم و نیل و فرات و دجله و دریاستی

ذره ای از جذبه جذاب خورشید رخش

با تمام جذبه اش مهر جهان آراستی

ص:۶۳

عالم آل محمد ضامن آهو ، رضا

گوهری از جوهر جانِ همین مولاستی

جلوه ی جود جواد و معجزات بی حدش

جلوه ای از جلوه این اسوه تقواستی

هادی راه هدایت حضرت هادی هنوز

در تجلی رخش نوری از این موساستی

نور این خورشید تابان سپهر سروری

از جمال عسکری و مهدیش پیداستی

یوسف آل محمد مهدی موعود ما

دادخواه خاندان عترت طاهاستی

جشن میلاد امام کاظم است ای دوستان

شاد قلب مصطفی و حیدر و زهراستی

دامن مولا بگیر و هر چه می خواهی بخواه

چون که از حد تصور بیشتر آقاستی

درد اگر داری بیا با یک نظر درمان کند

مشکل ار داری بیا حلال مشکل هاستی

ای « ترابی » می نوازد ذره و خورشید را

یوسف زهرا پناه بنده و مولاستی

*****

ص:۶۴

یک درخت از بهشت . . .

سروده : دلبسته اهل البیت علیهم السلام

خانم عاطفه جوشقانیان از شهر قم

سرزمین حجاز نورانی است

بر سرش نقل نور می بارد

آسمان در دل زمین امشب

یک درخت از بهشت می کارد

بر سرش نور عشق می تابد

کم کم او برگ و بار می گیرد

میوه هایش که می رسد ، ایران

باز بوی بهار می گیرد

کشورم جان تازه می گیرد

تا ابد پر غرور می ماند

بچه های ام_ام کاظم را

هدیه های بهشت می داند . . .

*****

ص:۶۵

هفتمین نور هدایت

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای عباس جیهانی

(جیحون خوراسگانی)

نوگل باغ ولا موسی بن جعفر آمده

بر جهان نسلی از اولاد پیمبر آمده

حضرت موسی بن جعفر دیده بگشوده به دهر

مظهر الطاف یزدان سبط حیدر آمده

گشته در ابوا تولد با دو صد وجد و شکوه

حامی قرآن و دین با شوکت و فرّ آمده

او امام متقین آن شافع روز جزا

آن ولی و حجت خلاق اکبر آمده

هفتمین نور هدایت ، پور صادق آنکه هست

مهر حق را از برای خلق مظهر آمده

نوگل باغ نبوت ، نور چشم جعفر است

دادخواه دین حق ، بر جمله رهبر آمده

قاضی روز نشوراست ، و شفیع المذنبین

یاور ما شیعیان ، از سوی داور آمده

بیستم ذی الحجه آن نور دل خیرالبشر

در خط ابواء چون مهر منور آمده

مادرش باشد حمیده والد او صادق است

بر جهان در ماه حج این ماه منظر آمده

خانه صادق منور شد از این مولود پاک

حالیا شادی نما این مهر انور آمده

روز میلاد مسرت بخش موسی الکاظم است

گفت « جیحون » آن شفیع روز محشر آمده

*****

رباعی ولادت

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حایری

عالم همه غرق زیب و زیور آمد

بر خلق جهان ولی داور آمد

در بیستم ذی الحجه ز الطاف خدا

کاظم که بود به شیعه یاور آمد

ارزنده گوهر

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حسن خاکسار هرندی (خاکسار)

امشب گلی خوش رنگ با بوی معطّر آمده

از بوی عود و عنبر و گلها چه خوشتر آمده

بویِ گل از کاشانه فرزند حیدر آمده

گویا به دریای ولا ، ارزنده گوهر آمده

بهر همه دلدادگان ، دلدار و دلبر آمده

بر ظلمت شبهای ما ، ماهی منوّر آمده

نور دو چشم صادق و پور پیمبر آمده

هفتم امام شیعیان موسی بن جعفر آمده

امشب ملک از مقدمش در عرش غوغا میکند

شادی حوران در جنان بر ما هویدا می کند

وجه جمال الله را قلباً تماشا می کند

خود را مطیع امر این ماه دل آرا می کند

اسرار عشق و عاشقی تفسیر و معنا می کند ج

موسی کلیم الله را دعوت به سینا می کند

الحق که موسای نبی با نور دیگر آمده جج

هفتم امام شیعیان موسی بن جعفر آمده ج

امشب به دنیا آمده باب المراد شیعیان جج

باب الحوائج باشد و حاجت دهد در هر مکان ج

شامل شود هر بنده را لطف خدای مهربان ج

عیدی دهد با عفو خود ، بخشد گناه عاصیان

ص:۶۸

عیدی دهد با عفو خود ، بخشد گناه عاصیان

شادی فرستد در زمین روشن کند هفت آسمان ج

با یک گلِ اِعطائیش آباد شد صد گلستان ج

آنچه به دل داری بگو بهتر ز بهتر آمده ج

هفتم امام شیعیان موسی بن جعفر آمده ج

امشب گل افشانی شود با گل دیار کاظمین

کون و مکان و عرش هم در اختیار کاظمین

هرکس گلی در دست او ، گل شرمسار کاظمین

باد صبا ، افشان کند گیسوی یار کاظمین

اذن از خدا خواهد ملک در انتظار کاظمین

باشد سلام گرم ما هر شب نثار کاظمین

او پاک پاک و پاکتر از شیر مادر آمده

هفتم امام شیعیان موسی بن جعفر آمده

ای یوسف کنعان بیا حسن و جمالش را نگر

صد مرحبا ، صد آفرین ، گو بر جمال این پسر

تو یوسف کنعانی و این یوسف والا گهر

خوش رو و خوش سیماست او از ماه هم پرنورتر

هر کس ببیند روی او ، دیگر نیارد در نظر

تبریک از ما شیعیان این جشن بر کُلِّ بشر

ابواء شده بیت الهدی چون سایه بر سر آمده

هفتم امام شیعیان موسی بن جعفر آمده

طوف حریمش را خدا ، امشب نصیب ما کند

لطف جمیلش بی حد و عیدیِ ما اعطا کند

از مشکلات ما گره با دست موسی وا کند

ص:۶۹

از مشکلات ما گره با دست موسی وا کند

نقش حضور قلب را در قلب ما ایفا کند

توفیق شادی و سرور ابقاء در این دلها کند

امشب جواز مرقدش بر شیعیان امضا کند

ای «خاکسار» آگاه شو پیکی ز داور آمده

هفتم امام شیعیان موسی بن جعفر آمده



ص:۷۰

هفتمین ستاره

سروده : شاعر خاندان امامت علیهم السلام

آقای عبدالحسین خاکسار (خاکی)

از اصفهان

روشن ز مقدمت شد اهل دل و وِلا را

بخشد سرور بسیار ، این امت خدا را

از آسمان عشقت ، باران ابر رحمت

بگرفته جای جایِ ، دلهای ماسوا را

ای هفتمین ستاره ، موسی بن جعفر ما

نورت گرفته در بر ، تا عرش کبریا را

ای مظهر کرامت ، وی بحر استقامت

خورشید جان فزایت ، بخشد به ما بقا را

بر عرش و فرش تابد ، مهرت درون جانها

باشد ز باب رحمت ، آئین حق نما را

چشم و امید خلقی ، از بارگاه خلقت

یکدم ز لطف دریاب « خاکیِّ » خوش نوا را

*****

فصل الخطاب دیگری

سروده : شاعر ادیب و بزرگوار

آقای عباس شاهزیدی (خروش)

از جوار عرش سر زد آفتاب دیگری

وا شد از ابوا به روی خلق ، باب دیگری

انّه شُرباً طَهُوراً طیّباً لارَیْبَ فیه

آمد از میخانه کوثر شراب دیگری

بال واکن لحظه ای در زیر بارانِ شهود

از فراز عرش ، می بارد سَحاب دیگری

بوی پیراهن شنیدم دیده بستم تا مگر

یوسف شعرم ، ببیند باز خواب دیگری

ای غزل ، امشب به دریای مدیحش دل بزن

دارد این امواج ، گوهرهای نابِ دیگری

ما خدا را در جمال چارده تن دیده ایم

خوانده ام این حرف ها را درکتاب دیگری

جمله از شهر و دیار و ، آب و خاکی دیگرند

این یکی هم می رسد ، از خاک و آب دیگری

بوی احمد ، بوی زهرا ، بوی حیدر ، بوی عشق

بشنوید از این چمن ، عطر گلاب دیگری

حضرت خورشید هفتم ، آن که چشم روزگار

با وجود او ندارد انتخاب دیگری

ص:۷۲

شک ندارم جبرئیل امشب برای عرشیان

وصف او را می کند ، با آب و تاب دیگری

ماه کی بعد از نگاهش ، آفتابی می شود؟

می رود از شرم ، شب ها در حجاب دیگری

شِش کتابش را خدا آورد و ، امشب هم گشود

از کتاب معرفت ، فصل الخطاب دیگری

یا نمی داند بلندای مقامش تا کجاست

یا ندارد منکرش ، حرف حساب دیگری

مثل بغدادش خرابم کرده درد اشتیاق

بسته بالم را فراقش ، با طناب دیگری

یا بگو باب الحوائج ، یا بگو باب المُراد

نام او حیف است بردن ، با خطاب دیگری



طور عشق

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن درویش از اصفهان

دست افشان پای کوبان دل به دریا می زنم

دل به دریای کرامت های موسی می زنم

تا که از جام طهورا مِیْ بنوشاند به من

بر در میخانه اش دست تولا می زنم

منزل أبواست طور عشق و من با یاد آن

با غزال دل قدم در طور سینا می زنم

با تخیل می روم تا کاظمین و بوسه ای

بر ضریح روشن فرزند زهرا می زنم

چون گدایی در حریم آسمان هفتمین

شد نصیبم ، طعنه بر شاهان دنیا می زنم

کاش روزی از دهانش بشنوم این جمله را

پای شعر « محسن درویش » امضا میزنم

*****

روح الهی

سروده : شاعر دلداده خاندان رسالت علیهم السلام

آقای لطف الله دهقان

از اصفهان

به روز بیستم ذی الحجه آمدست پدید

کسی به حُسن وجاهت چنین جمال ندید

قدوم موسی کاظم بگو مبارک باد

کسی به حُسن و ملاحت به پای او نرسید

ولادتش به محلی به نام ابوا شد

خدا ز روح الهی ، به نورسیده دمید

فرشتگان همه گرد آمدند با تعجیل

خبر ز آمدنش تا به کهکشان برسید

صدای هلهله و شادی آن زمان برخاست

ستون کاخ ضلالت ز بیخ و بن لرزید

نشانی از برکاتش بیا خراسان بین

که مرغ دل ز قفس ، سوی مضجعش بپرید

زبان الکن « دهقان » چسان کند توصیف

که چلچراغ امامت ز نور حق تابید

*****

رباعی

سلامی از دل و جان گویمت به صد حسنات

لبت نمای معطر به ذکر این کلمات

ادای این کلمات است شامل برکات

مرا جواب دهد مستمع به یک صلوات

ص:۷۵

نور هُدی و آرام دل ها

سروده : شاعر گرامی حجه الاسلام

آقای شیخ اکبر وزنه (ذرّه)

در مه ذیحجه ، یکتا گوهری آمد به دنیا

حضرت موسی بن جعفر ، مظهر حیّ توانا

جان بابا ، روح مادر ، نور چشمان پیمبر

منتهای حلم و ، هم اصل کرم ، فرزند زهرا

حضرت باب الحوائج ، علّت غاییِّ عالم

جمله اوصاف نبیّ را دارد او ، مانند مولا

رکن هر شهریّ و کشور ، رهنما همچون پیمبر

باب ایمان ، کاظم و ، عالم به هر پیر است و بُرنا

او بُود از عترت ختم رسل ، با امر داور

در عبادت بی نظیر و ، صابر و ، الگوی تقوا

از قدومش حضرت صادق شده شادان و خندان

چون بود نور هُدی ، کهف الوری ، آرام دل ها

ذاکر موسی بن جعفر « ذرّه » دارد این تمنّا

تا که مولایش شود شافع بر او ، در دارعقبا

*****

ص:۷۶

طلوع خورشید

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی)

درهای رحمت خدا ، به سوی عالم واشده

طلوع خورشید ولا ، ز جانب اَبوا شده

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

ز نسل پاک مصطفی ، آمده هفتمین ولی

تا که به دوش خود کِشد بار ولایت علی

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

بال ملائکه شده ، فرش قدوم آن امام

هفت آسمان جن و ملک ، دهد به محضرش سلام

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

ان عبد صالح خدا ، کاظم و صابر و امین

سرچشمه جودو سخا ، مروج احکام دین

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

آمد به دنیا تا شود ، باب الحوائج همه

هرگز نشد کس ناامید ، از نور چشم فاطمه

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

درماه ذی الحجه شده ، نور جمال او عیان

شیعه بگوید تهنیت ، بر مهدیِ صاحب زمان

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

یارب به یمن مقدمش ، عیدی ما را کن عطا

ما را بِبر به کاظمین ، از سمت مشهد الرضا

وارث حیدر آمده ، موسی بن جعفر آمده

ص:۷۷

رباعی

سروده : شاعر دلسوز اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

نور چشمان پیمبر آمده

زاده زهرا و حیدر آمده

در مه ذی الحجه با عز و جلال

حضرت موسی بن جعفر آمده

*****

سروری دیگر به دنیا آمده

لاله ای از باغ زهرا آمده

از خدا ، ای شیعه حاجاتت بخواه

مولد مسعود موسی آمده

*****



هفتمین شمس ولایت

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

مژده ای دل باب رحمت وا شده

مرکز نور و شعف (اَبوا) شده

تا نماند خالی از حجت زمین

جلوه ای دیگر ز حق پیدا شده

بر رسول الله از سوی خ_دا

بار دیگر کوثری اهدا شده

آمد از سمت زمین بوی بهشت

چون شکوفا غنچه طاها شده

بهر ما باب الحوائ_ج آمده

صادق آل نبی بابا شده

هفتمین شمس ولایت آمده

مولد فرخنده موسی شده

احمد است این یا علی یا مجتبی

یاحسین پیدا در این سیما شده

کاظم و صابر امین و صالح است

کوی مهرش عروه الوثقی شده

آن امامِ و عبد صالح ، آن فقیه

آن که مهر و لطف از او معنا شده

ماه ذی الحجه ببین خورشید را

با طلوعش ش_أن تو والا شده

مهربانیّ و سخا و جود او

ملجأ « راضی » به دو دنیا شده

ص:۷۹

ستاره ای دگر

سروده : شاعر خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

خانم فرشته رحیمی

ستاره ای دگر از آسمان درخشیده

زنور پاک و سجودش زمانه تابیده

عزیز حضرت ریحانه میشود کاظم

که باشد هر صفتش در جهان پسندیده

شب ولادت او عاشقانه ، سجده کنان

فرشته آمده و گل به خانه پاشیده

ز بس که در دل شب می کند ستایش رب

شبیه ماه درخشان شده ، درخشیده

رسیده نور وجودش به ضامن آهو

و برکتی همه جانش به طوس بخشیده

ز دست شاکر ما این چنین برآید و بس

همین بود کمی از چشمهای که جوشیده

******

ص:۸۰

هفتمین تجلّی

سروده : شاعر و ذاکر اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج محمد مهدی (روحی) از همدان

امشب شب نزولِ عنایات داور است

وقت شکفتنِ گلِ لبخندِ کوثر است

هنگام شادی و شعفِ آل حیدر است

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است

بار دگر خدا چه شکوهی ، رقم زده موسای اهل بیت ، به عالم قدم زده

این ماهِ بی نظیرِ سپهر سخاوت است

این اخترِ منوّرِ برج امامت است

این گلبنِ معطّرِ باغ ولایت است

این هفتمین تجلّیِ انوار عصمت است

از شوکتش هر آنچه بگوییم ، لایق است آخر ز نسلِ حیدر و ، فرزند صادق است

گویند آسمان و زمین ، نورِ دائمش

گویند عرشیان به سماوات ، قائمش

هستند کائنات و تمامِ عوالمش

حیرانِ کظم غیظش و خوانند کاظمش

جانم فدای پیکر پاک و مطهّرش

زنجیر هم به سجده فتاده به محضرش

موسی اگر که معجزه کرده است با عصا

آن هم عصا که گشت به یک لحظه اژدها

ص:۸۱

موسای ما بدون عصا می کند دعا

الله اکبر از دمِ اولاد مصطفی

(این خانواده آینه های خدایی اند اینها خدانِی اند ولیکن خدایی اند)(1)

به به ، به این شجاعت و این عزّت و کمال

دارد به روی سینهٔ خود از خدا مدال

زندان کجا و نورِ خداوندِ ذوالجلال

شیرِ خدا نگردد اسیرِ سیاهچال

هر چند رفت گوشهٔ زندان به عشق دوست در بند هم حکومتِ هارون ، اسیر اوست

******



ص:۸۲

۱- [۱] . بیت داخل پرانتز از آقای علی اکبر لطیفیان است .

نور ولایت

سروده : شاعر فرزانه مکتب ولایت

آقای فضل الله شیرانی (سخا)

از اصفهان

امشب جهان ز نور ولایت منور است

روشن سرای صادق آل پیمبر است

ماهی شده است در مه ذی الحجه جلوه گر

کز پرتوش جهان تشیع منور است

یکباره آسمان و زمین غرق موج نور

در پرتو ولادت موسی بن جعفر است

باب الحوائجی است که حاجت روا کند

آن را که خسته دل تر و درد آشناتر است

هر کس که هست بر دل او دردلاعلاج

در خاک کاظمین علاجش میّسر است

آزاده ای اسیر و همه عُمر کظم غیض

از جمله ی فضایل آن پاک گوهر است

با آن مقام و مرتبه، شرح شهادتش

بر عاشقان او به خدا گریه آور است

پژمرده شد به گوشه ی زندان چو گل ولی

گلزار دین ز نکهت او روح پرور است

هر کس به مقتدای خودش فخر می کند

فخر « سخا » غلامی موسی بن جعفر است

******

ص:۸۳

صبح صادق

سروده : شاعر ادیب و بزرگوار

آقای فضل الله شیرانی (سخا)

از اصفهان

مَهِ ذی الحّجه و عید غدیر و عید قربانش

که ماه رحمت و ایثار داند هر مسلمانش

منور بود از نور ولایت ، شد منورتر

که سرزد آفتاب صبح صادق از گریبانش

فضا سرشار بود از نکهت عید غدیر ، اما

گلی از باغ طاها کرده عطرآگین دو چندانش

ولادت یافت روز بیستم تابنده مولودی

که دانند از شرف باب الحوائج اهل ایمانش

زمین آن روز مستغنی شد از مهر جهان آرا

که شد خورشید هفتم جلوه گر بر روی دامانش

چنان رخساره ی موسی بن جعفر بود نورانی

که چشم آسمان گردید چون آیینه ، حیرانش

بسان حضرت صادق به الطاف خدا واثق

که فیض بی نهایت دارد اقیانوس احسانش

به اهل معرفت رهبر، کریمی معدلت گستر

که بر خوان کرامت عالمی هستند مهمانش

چنان در سینه پنهان داشت اسرار الهی را

که خود بشکست ، اما با خدا نشکست پیمانش

ص:۸۴

امام کاظمش خواندند ، چون در اوج سختیها

مدارا و صبوری بود با غم های پنهانش

هر آنکس در دل نومید دارد درد جانسوزی

توسل بر وجود نازنین اوست درمانش

« سخا » در زادروزش وصف او را بر زبان دارم

نمی خواهم بگویم از شهادت کنج زندانش

******

رباعی

باز هم باغ ولایت ، گل به دامان گشته است

نو گلی زینت فزای این گلستان گشته است

با طلوع حضرت موسی بن جعفر ، گوئیا

درمَهِ ذیحجه ، خورشیدی نمایان گشته است

******



چراغ هدایت

سروده : شاعر گرانقدر

استاد حسین سرور اصفهانی (سرور)

امروز جان مزیّن از این زیب و زیور است

لوح دل از چراغ هدایت ، منوّر است

شیرین ترین کلام زِ کِلکم فرو چکد

گوئی که کام دل ، همه سرشار شکّر است

باور پر از تجلّی انوار سرمدی است

اندیشه ام ز مهر ، پر از زیب و زیور است

(اَبْواء) ، پُر ز فرّ و شکوه است این زمان

میلاد پاک حضرت موسی بن جعفر است

شد اقتران به حج و ، چنین موهبت یقین

از سوی ذات قادر بیچون مقرر است

ذیحجه شد تولد آن مقتدای خلق

آن حجت زمان ، که به اخیار سرور است

گلبانگ شعر من به تجلّی بُود کنون

زیرا محیط شهر ، پر از زینت و فر است

من نغمه‌ساز حضرت او گشته ام ز جان

زیرا برای طبع روانم میسّر است

شهد ولایتش چو به کامم اثر نمود

گلبانگ من رواست که چون شهد و شکر است

ص:۸۶

آری هر آنکسی که به بیند عنایتش

اعجاز در کلام ، برایش میسّر است

باشد روا که هست ضیابخش سینه ها

زیرا سخن ز مشرق الله اکبر است

من شهره ام ز فرصت رنگین چکامگی

اکنون چو از عنایت موسی میسّر است

فرّو شکوه ، میدمد از این ستوده جشن

زیرا به سعی و کوشش ملت مقرر است

من گفتم این چکامه و اجرای آن « سرور»

کار صدیق صادقِ من ، مهر پرور است

*****

رباعی

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت علیهم السلام

آقای اباالفضل آسمانی (سماوی)

عالم همه غرق زیب و زیور آمد

از جلوهٔ نورِ حق منوّر آمد

آمد به جهان بابِ حوائج کاظم

محبوبِ خدا موسیِ جعفر آمد

*****

نور شمس دین

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم محمدحسین شاکرین (شاکر)

این زمزمه در عرش برین است امشب

پیدایش نور شمس دین است امشب

مژده به محمد و علیّ و زهرا

میلاد امام هفتمین است امشب

*****

سُرور دل

بالنده بر آسمان ، زمین است امشب

با وجد و سرور دل قرین است امشب

این وجد و سرور را سبب دانی چیست؟

میلاد امام هفتمین است امشب

*****



شادی آل محمّد صلی الله علیه و آله

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت

آقای محمّد تقی شریفیان (شریف)

از اصفهان

امشب ، شب ولادت موسی بن جعفر است

امروز روز شادی آل پیمبر است

میلاد اوست در مه ذی الحجه الحرام

او زاده ی حمیده ی پاک و مطهر است

هر کس که لاعلاج شود سوی او رود

بردرگهش رود که شفایش میسر است

ابواست شادمانه به یمن ولادتش

از پرتوش بود که جهانی منور است

تابیده است نور ولایت به عالمین

خورشید سان بر همه عالم مظفر است

دارالشفاست مرقد پاک و مطهرش

گوید « شریف » زادگه او منور است

*****

ص:۸۹

آئینه هفت آسمان

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد رضا کاکائی (شفا)

باز کن آغوش ، نیل آورده موسائی دگر

در شب فرعونیان خورشید سیمائی دگر

چشم واکن تا ببینی باز مریم دامنی

از تبار عشق شد محو مسیحائی دگر

شش جهت نور است در آئینه هفت آسمان

در دل شب نیست غیر از شور فردائی دگر

در هوای شهر پیچیده است بوی عطر یاس

یا زمین مست است از جام تولائی دگر

ای بهار از جاری مهرت زمین را زنده کن

سر زده در باغ هستی سر و بالائی دگر

مهبط نور است یا شوق ملائک می کشد

چشم دل را هر قدم سمت تماشایی دگر

آمده نوری که نص آیه و والکاظمین . . .

جز به شأن او ندارد هیچ همتایی دگر

خانه شیخ الائمه حضرت صادق شده

از گل موسی بن جعفر عرش اعلایی دگر

کو زلیخائی که غیر از وصل یوسف در سرش

باشد از روی وفا و مهر سودایی دگر

ما نمک پرورده خوان امام هفتمیم

کی رویم از این در لطف و کرم جائی دگر

جز سر کویش « شفا » را نیست در دل آرزو

غیر دیدارش ندارد جان تمنایی دگر

ص:۹۰

مراد عرشیان

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

روانشاد مرحوم محمد (ابوالقاسم) جندقیان (شفیق اصفهانی)

نُه فلک تا گردد از فیض حضورش روسفید

در مه ذی الحجه گردید آن مه تابان پدید

نور چشم جعفرصادق ، نهم معصومِ پاک

آنکه سر سوده به پایش ، اختر بخت سعید

پیشوای هفتمین سر حلقهٔ اهل یقین

هم مُراد عرشیان ، هم فرشیان او را مُرید

فرد باشد در امامان زین خدایی رتبه اش

گشت او باب الحوائج تا برآرد هر امید

گرچه در ظلمات چون آب بقا محبوس شد

فیض او بر تشنه کامان حقیقت می رسید

شمع سان بر پا ستاد و ، سینه بر آتش گشود

تا که شد پروانه هر جان و ، به سویش پَر کشید

چون علی اسطورهٔ صبر زمان خویش شد

بود موسی ، لیک زندانیِّ فرعون پلید

تا کند بر کائنات از بندگیِّ خویش فخر

هر ملک خاک درش را بهر سجده برگزید

من که باشم تا که مدحش بر زبان آرم « شفیق »

جا به جا ، او را ستوده حق به قرآن مجید

*****

ص:۹۱

اشک شوق

سروده : شاعر دلباخته خاندان امامت علیهم السلام

سرکار خانم صدیقه صابری (شهلا)

از اصفهان

در مه ذی الحجه شد خورشید ابوا جلوه گر

با طلوع روی نیکویش ، پدید آمد سحر

گشت دامان حمیده مهد مهری مهربان

از رخ موسی بن جعفر نورباران شد جهان

هفتمین نور ولایت دیده بر دنیا گشود

گوئیا ماه درخشان ز آسمان آمد فرود

چهره اش گل کرد و عالم سر به سر گلزار شد

عرش و فرش از پرتو رخسار او سرشار شد

صادق آل پیمبر، پیشوای مسلمین

اشک شوق افشاند و زد صد بوسه بر آن مه جبین

همچنان شد بهره مند از مکتب فیض پدر

تا که در باغ امامت گشت نخلی بارور

تا نِهد در پرتو قرآن بنای عدل و داد

همچو اجداد شریفش بود دایم در جهاد

گرچه کظم غیض کردن بود، رسم آن امام

بود در راه هدایت پایدار و مستدام

چونکه در پیکار با اهل ستم چون شیر بود

سالها با دستهای فتنه در زنجیر بود

ص:۹۲

عاقبت آن اختر تابنده دین مبین

شد شبی در گوشه زندان شهید از زهر کین

شیعیانِ با وفایش اشک ماتم ریختند

همچو « شهلا » اشک را با خون دل آمیختند



ص:۹۳

نور پرفروغ

سروده : شاعر دلباخته و فرهیخته خاندان رسالت علیهم السلام

آقای مصطفی هادوی (شهیر اصفهانی)

امشب جهان به نور ولایت منوّر است

مولود پاک ، حضرت موسی بن جعفر است

خورشید آسمان امامت طلوع کرد

در صبحِ صادقی که به عالم مقدّر است

این نور هفتم است که تا عرش کبریا

روشنگر منادی الله اکبر است

این نور پر فروغ که سر زد ز کاظمین

از یُمن مقدمِ این پاک گوهر است

این خاک پاک ، مهبطِ انوار کبریاست

چون بارگاهِ حضرت موسی بن جعفر است

باب الحوائج است و به دارالشفای او

چشم جهانیان همه بر رویِ این در است

این کعبه مراد که آمالِ مردم است

هر ذرّه خاکِ درگه او مشگ و عنبر است

این تربتی که هست منوّر به نور حق

در شوکت و جلال رخِ هفت کشور است

در ماوراء گنبدِ این هفت آسمان

خورشید در برابرش از ذرّه کمتر است

عالم مُحاط و ، اوست محیطِ به ماسوا

از کنه علم و دانش او عقل قاصر است

دارد « شهیر » بر سرِ خود تاج افتخار

تا در دلش محبت موسی بن جعفر است

ص:۹۴

مژده میلاد

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مهدی نعمت نژاد (صابر)

مژده ی میلاد تو ، نفحۀ باد صباست

رایحۀ یاد تو ، با دل ما آشناست

آمدی و باب هر ، حاجت دل ها شدی

باب حوائج تویی ، نام تو ذکر خداست

عرش الهی اگر ، جلوه گر حق بود

بارگهت کاظمین ، خود حرم کبریاست

قبله ی قدوسیان ، کوی مصفای تو

نام دل آرای تو ، کعبۀ حاجات ماست

یوسف زهرایی و ، گوشۀ زندان و چاه

کنج سیه چال تو ، به غصه ات مبتلاست

شادی میلاد تو ، توأم اشک است و آه

چونکه غمین هر دل از ، کوفه و شام بلاست

محفل مولودی ات ، کربلائی شده

گوشۀ لبخند ما ، همره اشک و عزاست

*****

سرچشمۀ کوثر

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای رحمت الله صادقی

پیک تبریک از سما آمد

کاظم آن مظهر خدا آمد

عید هفتم امام شد تبریک

جلوهٔ اختر ولا آمد

ص:۹۵

می شکوفد در گلستان ولایت نوگلی

سروده : شاعر ادیب و گرانقدر

استاد حاج محمد علی صاعد (صاعد اصفهانی)

رئیس انجمن ادبی صائب

زهره امشب خوشتر از شب های دیگر می زند

نغمه ای بس دلنشین و ، روح پرور می زند

تازه ای دارد مگر امشب ، که بر بام فلک

نغمه را در پرده الله اکبر می زند

هست پیدا از نوایش ، دارد آهنگ حجاز

چشمکِ آهسته ، بر مشکوی جعفر می زند

زهره تنها نیست ، پروین نیز با عقد گهر

خانه ام ولد را ، حلقه بر در می زند

می شکوفد در گلستان ولایت نوگلی

کز صفا ، گل خنده بر رخسار مادر می زند

تازه مولودی ، مبارک مقدمی ، کز یمن او

کوس مسعودی ، همانا سعد اکبر می زند

مه بود بر آستانش ، حلقه بیرون در

بوسه بر خاک درش ، خورشید خاور می زند

عبد صالح ، موسی کاظم ، امام هفتمین

آن که تخت مرتبت ، از نه فلک ، بر می زند

آن که با رأیش قَدَر ، خود را نماید همطراز

آن که با حکمش قضا ، نقش برابر می زند

آن که هر جا زد قدم حیدر ، قدم آن جا نهد

آن که حرف از رأی و از لعل پیمبر می زند

آن که وقت درس او ، هستی شود یکباره گوش

آن که پای منبرش ، افلاک چنبر می زند

هر که همچون ابن یقطین ، مِهر او در سینه داشت

مُهر تأیید ولایت را ، به باور می زند

همچو هارون ، هر که بغضش را کند در دل نهان

کوس رسوایی برای خود ، به معبر می زند

گرچه عجز خویشتن را ، می نماید آشکار

چون دم از مدح و ثنای او ، سخنور می زند

لیک جان از شوق او ، از جسم ، سر بر می کشد

مرغ روح از بهر پا بوسش ، به تن پر می زند

اشک شوقی کز صفا « صاعد » به مدح او فشاند

نی عجب ، گر از صفا ، پهلو به کوثر می زند

*****

ص:۹۷

رباعیات

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای اسماعیل ولیخانی (طالع)

از حضرت صادق شده ظاهر گل نور

شد بیت ولایت همچنان وادی طور

نوری که به عرش کبریا آدم دید

یک باره شد از چهره موسی به ظهور

*****

میلاد امام هفتمین است امشب

روشن ز خدا چراغ دین است امشب

از نور جمال موسی بن جعفر

پر نور سماوات و زمین است امشب



زینت اسلام

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

روانشاد مرحوم اسماعیل ولیخانی (طالع)

مشرف باد این فرخنده میلاد همایون فر

مبارک باد این نوزاد چون مه موسی جعفر

یگانه گوهر غلطان بَحرِ حضرت طاها

دُرِ دُردانه زهرا و نور دیده حیدر

امیر اعظم و اکرم عزیز حضرت خاتم

گل گلزار صادق زینت اسلام پیغمبر

فروزاننده ی شمع هدایت در ره امت

امام و پیشوا و رهنما و هادی و رهبر

بعزت حجت حق و به رفعت ناطق قرآن

به شوکت وارث احمد به دولت مخزن گوهر

ز دامان حمیده هفتمین شمس جهان آرا

چنان خورشید سر زد از افق با چهر پیغمبر

منور گشت عرش و فرش از نور جمال او

معطر هر گلستان شد چمن ها سبز و خوش منظر

الا ای مستمندان دور هم و غم به پایان شد

ندا آمد که آمد در سحر گه موسی جعفر

بود مشهور نامش حضرت موسی لقب کاظم

برای کاظمین الغیض کاظم آمد از داور

خداوندا نصیبم کن که تا جانی به تن دارم

ببوسم آستانش را بگیرم قبر او در بر

به قدر فهم خود « طالع » هر آن چه عرضه می دارد

به مهر توست همچون ذره ای در پرتو خاور

ص:۹۹

مولود نور

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای قادر طهماسبی (فرید اصفهانی)

مژده ای دل کز سر شب صبح سر بر میزند

پنجۀ خورشیدی امشب حلقه بر در میزند

پنجۀ خورشید گفتم الله الله این خطاست

کاین صنم خورشید را چون می به ساغرمیزند

خیز و بنشین بر تماشایش که این نوزاد گل

آفرینش را گل خورشید بر سر می زند

از تبار گل ، گلی سرخی شکوفا می شود

باز خورشیدی ز خورشید دگر سر می زند

تا نماید طلعت آن لؤلؤ عالم فروز

قلزم توحید امشب موج کوثر می زند

ترسم انگشت از ترنج ماه نشناسد سپهر

در هوای او دلش این سان که پر پر می زند

خواب را بدرود کن کز خاور آزادگی

هفتمین خورشید آزادی به خاور می زند

هفتمین میلاد قرآن هفتمین مولود نور

باورستان ولا را نقش دیگر می زند

هفتمین راز خدا از پرده سر بر می کشد

زین عجایب نُه فلک الله اکبر می زند

ص:۱۰۰

هفتمین بازوی امکان ، هفتمین دست خدا

مصدر پایندگی بر دین و دفتر می زند

جلوهٔ موسی فروغ هفتمین طور لقاست

آنکه امشب خیمه در سینای جعفر می زند

از سر اخلاص امشب ، کلکِ گلجوش « فرید »

بوسه بـــر خاک درِ اولاد حیــــدر می زنـــــد



ص:۱۰۱

گل گلزار مرتضی علیه السلام

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج محمّدعلی فریور (فریور)

از اصفهان

دانی ز چیست چهره عالم منّور است

روز نزول رحمت خلّاق اکبر است

شادان دل علی و فاطمه و هم پیمبر است

در هر کجا طنین نغمه الله اکبر است

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است

از پرتو عنایت و الطاف کبریا

آمد بروز بیستم ذی الحجّه از صفا

فرزند صادق و گلِ گلزار مرتضی

هم پور پنج امامان با وفا

هم باب پنج امام مطهّر است

صد آفرین به مادر و صد بَه بر این پدر

کارد به عرصه گاه وجود این چنین گهر

هم آفرین بر آن پدر و هم بر این پسر

باقی از اوست حضرت مهدی منتظر

عالم در انتظار ظهورش سراسر است

بشنو « اَلَیسَ صبح قریب » آید از سما

هر دم رسد ندای منادی بگوش ما

ص:۱۰۲

نزدیک شد ظهور مهدی موعود از وفا

می آید و عدالت حق می کند بپا

آن آخرین امام که بر خلق رهبر است

میلاد با سعادت موسی مبارک است

بر مهدی آن زعیم توانا مبارک است

بر شیعیان ز پیر و ز برنا مبارک است

بر اهل دل قصیده غرّا مبارک است

زیرا که این قصیده شعار « فریور » است



ص:۱۰۳

ماه ذیالحجه ، ماه جشن و سرور

سروده : شاعر نامدار با ولایت علیهم السلام

آقای حاج علی نریمانی (قائمی)

از اصفهان

ماه ذی الحجّه چون دمید ، رمید

ظلمت شب ز پرتو خورشید

متولد شد از بهین مادر

موسیِ جعفر آن نکو منظر

هفتمین اختر سپهر سخا

نهمین گوهری ز بحر ولا

احمد الفاظ و مرتضی طینت

عرش حق را نهایت زینت

قلب عالم سلاله زهرا

حجّت کردگار بیهمتا

از شجاعت چنان حسین و حسن

وز شهامت یگانه فخر ز من

رهرو شاه راه زین العباد

فخر تاریخ دهر چون اجداد

باقر العلم جدّ امجد اوست

گر فلک را زمام در ید اوست

یادگاری ز حضرت صادق

رهبری با کفایت و لایق

مُهر مِهرش کلید باب جنان

ذکر نامش شفای بیماران

شکر بی حد که خالق یکتا

فیض خود را عطا نمود به ما

حال شد موسم مبارک باد

با لبی پر تبسّم و دلِ شاد

موسی جعفرآمد ای یاران

تا جهان را کند چو رشک جنان

مقدم آن امام عرش ایوان

بر سر چشم عالم امکان

ماه ذیالحجه ماه جشن و سرور

گشت با این ولادت پر نور

شعر تو «قائمی» بدین اوصاف

نقل یوسف خریدن است و کلاف

*****

بساط شادی

سروده : شاعر دلداده خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای قاسم قادری (قادر)

شب ولادت موسی ابن جعفر است امشب

جهان چو خلد مخلد معنبر است امشب

هوا هوای بهشت و ، زمین زمین بهشت

ز عرش ، این کرهٔ خاک برتر است امشب

صدا صدای ملائک ، ز چارسوی فلک

طنین نغمهٔ الله اکبر است امشب

زمان زمان سُرور و ، زمینه ساز ظهور

به کام اهل ولایت چو شکّر است امشب

بکوب حلقهٔ طاعت خدای را به یقین

چو شام قدر ، هزاران برابر است امشب

نشاط و شور جهان را فرا گرفت از نو

بساط شادی یاران میسّر است امشب

تمام دلشدگان را در این شب میلاد

می از سبوی ولایت به ساغر است امشب

در آسمان ولایت ستاره ای سرزد

که روشنیش چو خورشید خاور است امشب

مراد منعم و مسکین همی دهد یزدان

مرید مؤمن و ترسا به محضر است امشب

مسیر مکه به یثرب تمام نورانی

به یمن مقدم آن ماه منظر است امشب

ص:۱۰۵

هوای خلد برین حاکم است بر « ابوا »

چو میزبانِ عزیز پیمبر است امشب

به یمن مولد مسعود موسیِ جعفر

دو چشم حضرت صادق منور است امشب

گلی ز باغ امامت ز نو شکوفا شد

که شاخسار ولایت معطّر است امشب

به چهره آینه دار تبارک الله شد

به جلوه مظهر آیات داور است امشب

سعادت دو جهان « قادرا » اگر خواهی

به دست حضرت موسی بن جعفر است امشب

*****

رباعی

نورسته گلی ز باغ حیدر آمد

نور دل زهرا و پیمبر آمد

شادند همه اهل ولایت زیرا

محبوب خدا موسیِ جعفر آمد

ص:۱۰۶

روشنگر مسیر بشر

سروده : شاعر گرامی اهل البیت علیهم السلام

آقای قاسم قادری (قادر)

دانی ز چیست این همه گیتی منور است

میلاد نور دیده زهرای اطهر است

دانی ز چیست ساحت گلشن معطر است

میلاد نو گلی ز گلستان حیدر است

میلاد آن شهی است که بر عالم وجود

هم بانی است و ، باعث ایجاد و محور است

میلاد آن کسی است که باب گرامیش

بنیان گذار مذهب پویای جعفر است

میلاد سروری است که از جانب خدا

بر فرد فرد ما خلق الله ، سرور است

میلاد آن مهی است که نور ولایتش

روشنگر مسیر بشر تا به محشر است

میلاد اختری است که از پرتو رخش

روشن چنین تجلی خورشید خاور است

میلاد اسوه ای است که هرکس مطیع اوست

تاج تَبارَکش ز خداوند بر سر است

دانی کجاست زادگهِ آن خجسته فر

« ابواء » همان زمین که به جنت برابر است

ص:۱۰۷

« ابواء » کجاست ؟ قریه ای از ملک « یثرب » است

« یثرب »کجاست ؟ شهرعزیز پیمبر است

دانی که کیست صاحب این رتبه و مقام

هفتم امام ، حضرت موسی بن جعفر است

هفتم امام ، مظهر ذات و صفات حق

از ابتدای بسمله ، تا سین آخر است

ذیحجه الحرام ، مبارک شدی از آن

در او ظهور نور خداوند اکبر است

هم صاحب سکینه ،و هم صاحب وقار

اخیار را امام و ، جلودار و رهبر است

دل در پناه حضرت لطفش امیدوار

جان در هوای طایر کویش کبوتر است

فصل الخطاب عالم هستی ، وجود او

دائر مدار و ، منشی دیوان داور است

هر کس مراد می طلبد از کسی ، ولی

« قادر» امیدوار به موسی بن جعفر است

باب المراد ، موسیِ کاظم ، که اعتقاد

دارم یقین ، بزرگِ شفیعانِ محشر است

*****

تجلی هفتم

سروده : شاعر ادیب و با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد قدسی (قدسی)

از اصفهان

دل از ما برده مولودی که دلها هست پا بندش

شبیه قلب عاشق ، سینه چاکان آرزومندش

دمید از برج عصمت ، هفتمین کوکب جمال امشب

که بین عالم آرایان نبود و نیست مانندش

زحسنش جبرئیل انگشت بر لب دارد از حیرت

مبارک باد می نوشد از آن رخسار دلبندش

به دامان می کشد حبل المتین ، حبل المتینی را

که امشب مجمع افلاکیان شادند و خرسندش

خدا بر حضرت صادق علیه السلام عطا فرموده نوزادی

ملائک صف به صف مشتاق ، تا گیرند و بوسندش

ادب ورزید ای کروبیان ! دور ایستید ، اول

پدر باید ببوسد آن لب شیرین تر از قندش

یقین دارم که با آوردن این بهترین انسان

تمام دست خود را کرد ، رو ، یکجا خداوندش

برای بار هفتم دولت « مَن کُنتُ مولا » را

گشاید چشم و بیند هر که می خواهد همانندش

لبش تسبیح گویان دُرّ ، در آغوش پدر ریزد

دلش «نورُ علی نور» است و با نور است پیوندش

ص:۱۰۹

به طفلی هم امیر کائنات است این نکو منظر

رود راه شقاوت هر که را از چشم افکندش

کدامین طفل هنگام ولادت سجده بگزارد

بریده ناف او را از عبودیت خداوندش

به قاف قلّه هستی ، به عالم حُکم می راند

جهان چون درّه پستی است از کوه دماوندش

به پیش پای او گر آسمان از جای برخیزد

بنوشد پرنیان آفتاب از موج لبخندش

طعام هشت جنت می شود تأمین ز فضل او

شراب نور جوشد چشمه وار از کوه الوندش

از این باب الحوائج حاجتِ آنکس روا گردد

که از عهد الستی هست پا برجا به سوگندش

به صحن کاظمینت گر شبی افتد گذر « قدسی »

بهشت است آن ، بمان آنجا ، مپرس از چون و از چندش

*****



چلچراغ عشق

سروده : شاعر با ولایت علیهم السلام

زنده یاد سیّد محمد حسن صفوی پور (قیصر)

از اصفهان

ذیحجه شد پدید و جهانی منور است

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است

موسی که آستان جلالش به کاظمین

هر صبح و شام ، بوسه گهِ مهر خاوراست

ماهی طلوع کرده که از بُعد معنوی

عالم پر از صلابت الله اکبر است

شاهی قدم نهاده به هستی که عرش و فرش

روشن زنور طلعت آن نیک اختر است

صحن و سرای حضرتش از چلچراغ عشق

بام و درش ، چو گنبدِ نه تو ، منور است

با دیده بصیرت اگر نیک بنگری

یک ذرّه از غبار درش ، به ز گوهر است

سوی بهشت کحل بصر می‌برد مَلَک

زان بارگاه قدس ، که خاکش معطر است

ای زایر زیارت ذریّه رسول

راه بهشت و روضه رضوان ، از این دراست

خاک درش ببوس ، که آن روضه الصفا

از مرحمت ، ز باغ جنان ، جان فزاتر است

ص:۱۱۱

آنجا بروی خلق ، ز الطاف حق ، دری

بگشوده از بهشتِ خداوند اکبر است

اشکِ زلال چشمه چشمت در این رواق

عینیّت حلاوت ژرفای کوثر است

داروی دردها و ، ضیابخش دیده گان

خاکِ مزار حضرت موسی بن جعفر است

هر صبح و شام ، با دلی آکنده از امید

دست نیاز ، جانبِ آن پاکِ گوهر است

اما دریغ ، کز ستم قوم بی حیا

بر آن امام ، دیده عالم زخون تر است

دل های شیعیان ، همه لبریز از غم است

باب رضا و ، نور دو چشم پیمبر است

در روز حشر ، خسته و شرمنده از گناه

بر دستِ با کرامتِ او ، چشم « قیصر» است

*****

ای مظهر حق ، موسیِ جعفر ، مددی

ای باب رضا ، سلیل حیدر ، مددی

ما دست به دامن ولای تو زدیم

ای شافع عرصه گاهِ محشر ، مددی

*****

ای اهل ولا امام کاظم آمد

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای علی غفراللّهی (ماهر اصفهانی)

آن پادشه مَلَک مُلازم آمد

ناز قدمش که از عنایات خدا

بر مُلک خدا امیر و حاکم آمد

*****

رخسار امام هفتمین تابان شد

از پرتو روی او جهان رخشان شد

از پرتو مقدم امام کاظم

گلزار جهان چو روضهٔ رضوان شد

*****

سر زد ز افق مهر امام هفتم

شد خلد برین بیت امام هشتم

از مقدم پاک او نوای شادی

از فرش رسد به گوش ماه و انجم

*****

رباعی

سروده : شاعر دلداده خاندان نبوّت علیهم السلام (محبوب کاشانی)

شاهی که بود عطای او چون قلزم

در پیش عطاش جود صد حاتم گم

شیطان صفتان شدند هر یک غمگین

در روزِ ولادت امام هفتم

ص:۱۱۳

باب الحوائج

سروده : شاعر دلداده و طالب علوم اهل البیت علیهم السلام

حجهالاسلام و المسلمین شیخ علی رضا محمدی (مسافر)

از اصفهان

ای هفتمین خورشید تابان ولایت

ای شمع سوزان و فروزان هدایت

باب امام هشتمی و گوهری پاک

از بهر عشقت می کنم این سینه را چاک

باب الحوائج هستی و باب المرادی

فرزند صادق هستی و جدّ جوادی

کاظم تویی و نام تو همنام موسی

نازم به تو ، ای خوب ای فرزند زهرا

سر چشمهٔ فیض خداوند ودودی

تو لایق صدها سلامی و درودی

تو گنجی و مدفون به شهر کاظمینی

تو حجت بر حقِّ رب العالمینی

تو همچو زهرا صاحب خیر کثیری

تو اختر تابنده ای و بی نظیری

هر جا روم ای حضرت موسی بن جعفر

بینم زیارتگاه اولادت منوّر

در بیستم ذیحجه میلادت مبارک

بر بینوایان دست امدادت مبارک ج

ص:۱۱۴

دلهای ما روشن شد از نور جمالت

صدآفرین بر عزّت و قدر و کمالت

از سوی فرزند تو شد لطف و عنایت

تا وصف تو گویم در این روز ولادت

دست « مسافر » گیر ای فرزند حیدر

با کوله باری از گنه در روز محشر



ص:۱۱۵

کرد حیران رخ تو ، مهر جهان آرارا

سروده : شاعر گرامی ، حجه الاسلام والمسلمین شیخ علیرضا محمدی (مسافر)

ای که یمن قدمت داده صفا دنیا را

بِنِه بر دیده خندانِ محبان ، پارا

جلوه نور جمالت ، چو فروزان گردید

کرد حیران رخ تو ، مهر جهان آرارا

مرحبا باد بر آن مادر پاکیزه سرشت

که بیاورد چنین گوهر بی همتا را

زائر بیت خدا بود حمیده خاتون

که به او داد خدایش مَهِ خوش سیما را

تو یکی گوهر زیبائی و ، انوار رخت

یاد آمد به نظر ، انسیه حَورا را

شادمان گشت دل ما به مه ذیحجه

چونکه میلاد تو از دل ببرد غم ها را

موسیِ جعفری و ، باب مراد همه ای

شاد کردی تو دل حیدر و هم زهرا را

کاظمی در لقب و ، کنیه تو بو الحسن است

حق به تو داده یقین ، این لقب والـا را

ص:۱۱۶

هر که مهر تو و اجداد تو در دل دارد

روز محشر نزند ناله واویلا را

(ما بر آنیم که جز راه تو ، راهی نرویم

بنده باید که کند پیروی ِ مولا را)

گرچه زندان بلا منزل تو گشت ، ولی

خانه خود بنمودی همه دلها را

هر که آزار دهد ذرّیه فاطمه را

برده از یاد یقین ، جمله (من آذی) را

برگ سبزی که « مسافر » ببرد خانه قبر

مهر تو باشد و ، آسودگیِ فردا را

داد توفیق خدا ، ورنه نبوده لایق

که کند مدح و ثنا ، ذرّیه زهرا را

*****

خورشید با طلوع رُخت سر بزیر شد

دل های ما به نور جمالت اسیر شد

میلادت ای سلاله پاک محمدی

سر منشأ عنایت و خیر کثیر شد

*****

بانگ مبارک باد

سروده : شاعر دلداده و طالب علوم اهل البیت علیهم السلام

حجت الاسلام شیخ علیرضا محمدی (مسافر)

بَه که امشب دل زهرا و محمد شاد است

شیعه از درد و غم و رنج و مِحَنْ آزاد است

شب میلاد گل سر سبد عالم شد

همه جا غلغله از بانگ مبارک باد است

ماه ذیحجه مه جشن و سرور شیعه است

بیستم ماه ، چمن غرق گل و شمشاد است

در گلستانِ علی شاخه گلی روئیده است

که به یُمْنِ قدمش حور و پری دلشاد است

نام او موسی و هم شهرتِ او بوالحسن است

او که بر کل ملک در دو جهان استاد است

بَهْ چه زیبا لقبی داده خدا بر ایشان

کاظم است و بری از خشم و هم استبداد است

ما برایش همگی جشن تولد گیریم

طیِّ هر سال ، اگر بهمن و گر خرداد است

مرحبا بر وی و هم بر پسر و دختر او

که از این هر دو گُهر کشور ما آباد است

کاش می شد که شوم زائر کویش روزی

که دلم عاشق او باشد و مادر زاد است

هر « مسافر » که شود زائر کویش ، روزی

حاجتش می دهد و منصب او امداد است

ص:۱۱۸

آفتاب عالم آرا

سروده : شاعر فرهیخته خاندان ولایت علیهم السلام

مرحوم عباس کی منش (مشفق کاشانی)

دیده روشن کن که شادی بر زمین آوردهاند

قدسیان تا مژده از عرش برین آورده اند

آفتابی عالم آرا ، رشک روی مهر و ماه

آسمانی از کرامت ، بر زمین آورده اند

مژدهٔ میلاد نور خاندان مرتضی

مژده از فرزند خیر المرسلین آورده اند

مژدهٔ میلاد موسی بوالحسن ، صابر، امین

کاظمِ جعفر ، امام راستین آورده اند

هدیهٔ اصحاب حق ، هفت آسمان را قدسیان

در حریم پاک نور هفتمین آورده اند

از رحیق کوثر و تسنیم ، در بزم سُرور

عاشقان را ساغری از انگبین آورده اند

آنکه بر خاک در او بی گمان روی نیاز

بی خود از خود مردم خلوت نشین آورده اند

عطر گل های الهی از فضای لا مکان

در مکان ، باری ، به بوی فرو دین آورده اند

گلشن توحید را در از صفا بگشوده اند

بر مشام جان ، نسیم از باغ دین آوردهاند

ص:۱۱۹

وصیّ هفتم طاها

سروده : شاعر دلباخته و پرتلاش خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای علی اصغر ملتجی (ملتجی) از مشهد مقدس

چو اشک دیدهٔ عشّاقِ حق، دلها مصفّا شد

قلوب شیعیان از روشنی چون طور سینا شد

اگر بینی فضای آفرینش گشته عطرآگین

گل روی امام موسی کاظم شکوفا شد

قدم زد در جهان مولای عالم موسی جعفر

که از یُمن قدومش ، غرق زیور، عرش اَعلا شد

چه خورشیدی زمین و آسمان را کرده نورانی

چه ماه پرفروغی در سپهر مَجد، پیدا شد

ز چرخ چارمین با موکب عزّ و شرف امشب

پیِ عرض ادب سوی زمین نازل مسیحا شد

نه تنها دیدهٔ آل محمّد شد به او روشن

که چشم چرخ پیر از دیدن آن ماه بینا شد

در این فرخنده میلاد وصی هفتم طاها

نزول رحمت بی منتهای ذات یکتا شد

نه تنها آشنایانش، که در سرتاسر گیتی

هر آنکس واقف از اوصاف او گردید شیدا شد

حمیده مادر والامقام و ارجمند او

بنازد زان که او هم مادر فرزند زهرا شد

به پاس مقدمش از جانب ربّ غفور امشب

برای دوستدارانش، برات عفو، امضا شد

به آن باب الحوائج « ملتجی » شد هر گرفتاری

یقین دارم که از کار و دلش هر عقدهای وا شد

ص:۱۲۰

نزول رحمت بی منتها

سروده : شاعر فرهیخته و پرتلاش اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج علی اصغر یونسیان (ملتجی)

از مشهد مقدس

چو اشک دیدهٔ عشاق حق ، دلها مصفا شد

قلوب شیعیان از روشنی ، چون طور سینا شد

اگر بینی فضای آفرینش گشته عطر آگین

گل روی امام هفتمین امشب شکوفا شد

قدم زد در جهان مولای عالم موسی جعفر

که از یُمن قدومش ، غرق زیور ، عرش اعلا شد

چو خورشیدی زمین و آسمان را کرده نورانی

چه ماه پر فروغی در سپهر مجد پیدا شد

ز چرخ چارمین با موکب عزّ و شرف امشب

پی عرض ادب سوی زمین نازل مسیحا شد

نه تنها دیدهٔ آل محمد شد به او روشن

که چشم چَرخ پیر از دیدن آن ماه ، بینا شد

در این فرخنده میلاد وصی هفتم طاها

نزول رحمت بی منتهای ذات یکتا شد

نه تنها آشنایانش ، که در سر تا سر گیتی

هر آن کس واقف از اوصاف او گردید، شیدا شد

حمیده مادر والا مقام و ارجمند او

بنازد زانکه او هم مادر فرزند زهرا شد

به پاس مقدمش از جانب ربّ غفور امشب

برای دوستدارانش ، برات عفو امضا شد

به آن باب الحوائج « ملتجی » شد هر گرفتاری

یقین دارم که از کار و دلش هر عقده ای وا شد



ص:۱۲۲

کانون عاطفت

سروده : شاعر خاندان رسالت علیهم السلام

آقای حشمت الله ممتاز (ممتاز اصفهانی)

در مه ذیحجه آمد هفتمین نوری هُدی

تا پس از صادق ، شود ما را امام و رهنما

مادرش بوده حمیده ، جعفر صادق پدر

هر دو نیکو خصلت و نیکو روش نیکو سیر

حضرتش وقت تولد هم چنان پیغمبران

سجده شکرخدا بنمود و رو بر آسمان

بوالحسن بود و فقیه و عبد صالح آن ولی

کاظمش بوده لقب ، شد نام فرزندش علی

باشد او گنجینه علم و کمال و معرفت

کاظمِ غیظ است و کانون سخا و عاطفت

واسط خلق و خدا گردید آن نیکو خصال

داده بر او این جلالت را خدای ذوالجلال

شادمان « ممتاز » گردیده است از میلاد او

زین تولد هست بر اهل ولا تبریک گو

*****



رباعی

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت علیهم السلام

آقای ناصر ظهیری (ناصر) از اقلید فارس

ای در تپش قلب تو هر لحظه ، امید

ای گسترۀ نور تو ، چونان خورشید

با مقدمت ای امام کاظم آمد!

بر شام سیاهِ خاکیان ، صبح سپید

*****

رباعی

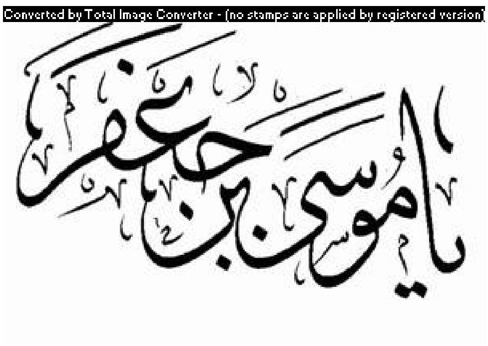
حِلم آمد و عِلم ، آستینت ، بوسید

تًقوی و وَرَع ، دستِ امینت ، بوسید

با مقدمت ای امام هفتم ، مهتاب

خَم گشت و جبین نازنینت ، بوسید

*****



اختر پرجلوه

سروده : شاعر دلداده و سلاله اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد محمود مرتضوی نائینی (ناظر)

گاه برگشتن ز بیت الله در آن شام تار

شد عیان در وادی ابواء نور کردگار

بیستمین شب از مه ذی الحجّه هنگام سحر

اختر پر جلوه ای در چرخ دین شد آشکار

حجّتی دیگر عطا فرمود رب العالمین

تا امام هفتمین باشد به خلق روزگار

مادرِ آن بحر احسان را زنان شاهد شدند

گوهری روشنتر از خورشید دارد در کنار

حضرت صادق چو روی طفل خود را دید گفت

باشد این سیما به نور ذات حق آیینه دار

شکر یزدان کو عطا فرمود فرزندی مرا

تا شود از حلم خود بر دین جدّم افتخار

بسکه دارد عزّوشان در پیش حق این ماه رو

می سزد گر جان حق جویان شود بر او نثار

خُلق او آیینهٔ خُلق رسول ابطحی است

کظم او یابد میان اهل ایمان اشتهار

وارث حلم علی ، حُسن حسن ، خوی حسین

هست و ، بر سجّاد و باقر میرسد او را تبار

هر که بیند روی او را گوید از روز نخست

صاحب علم است این کودک چو اجداد کبار

ص:۱۲۵

هفتمین مهر ولایت ، هفتمین نور هداست

این پسر این پیشوا ، این اسوهٔ صبر و قرار

باشد او باب الحوائج از برای خاص و عام

می گشاید عقده ها از کار مردم بیشمار

می شود روز قیامت هم شفیع المذنبین

مجریِ فرمان یزدان و ، قسیم خلد و نار

پای میزان عمل ، در گرمیِ روز جزا

هر گنه کاری شفاعت دارد از او انتظار

روز میلادش مبارک باد بر اهل یقین

خاصه بر اهل ولا ، در هر زمان و هر دیار

تا معیّن در مه ذی الحجّه شد میلاد او

در بلاد شیعیان جشن نوی شد برگزار

« ناظرا » میلاد موسی در مه ذی الحجّه است

کن در این ماه فضیلت باز شادی اختیار

*****



رباعی

سروده : شاعر دلباخته و سلاله اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد محمود مرتضوی (ناظر)

از اصفهان

نوری که در « ابواء » هویدا گردید

روشنگر آیینه ی دلها گردید

آن نور وجود موسی جعفر بود

کز جلوه ی خویش عالم آرا گردید

*****

هفتمین مهر ولایت

گاه بر گشتن ز بیت الله در یک شام تار

شد عیان در وادی ابواء نور کردگار

بیستمین شب از مه ذی الحجّه هنگام سحر

اختر پر جلوه ای در چرخ دین شد آشکار

حجّتی دیگر عطا فرمود ربّ العالمین

تا امام هفتمین باشد به خلق روزگار

مادرِ آن بحر احسان را زنان شاهد شدند

گوهری روشن تر از خورشید دارد در کنار ج

حضرت صادق چو روی طفل خود را دید گفت

باشد این سیما به نور ذات حق آیینه وار

شکر یزدان کو عطا فرمود فرزندی مرا

تا شود از حلم خود بر دین جدّم افتخار

بسکه دارد عزّ و شان در پیش حق این ماه رو

می سزد گر جان حق جویان شود بر او نثار

ص:۱۲۷

خُلق او آیینه ی خلق رسول ابطحی است

کَظم او یابد میان اهل ایمان اشتهار

وارث حلم علی ، حُسن حَسن ، خوی حسین

هست و ، بر سجّاد و باقر میرسد او راتبار

هرکه بیند چهره اش را گوید از روز نخست

صاحب علم است این کودک ، چو اجداد کبار

هفتمین مهر ولایت ، هفتمین نور هدایت

این پسر این پیشوا ، این اُسوهٔ صبر و قرار

باشد او باب الحوائج از برای خاص و عام

می گشاید عقده ها از کار مردم بی شمار

می شود روز قیامت هم شفیع المذنبین

مجری فرمان یزدان و قسیم خلد و نار

پای میزان عمل در گرمی روز جزا

هرگنه کاری شفاعت دارد از او انتظار

روز میلادش مبارک باد بر اهل یقین

خاصه بر اهل ولا در هر زمان و هر دیار

تا معیّن در مه ذی الحجّه شد میلاد او

در بلاد شیعیان جشن نویی شد برگزار

« ناظرا » میلاد موسی در مه ذی الحجه است

کن در این ماه فضیلت مدح او را اختیار

*****

ص:۱۲۸

غنچهٔ ولایت

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

سیّد محمود مرتضوی نائینی(ناظر)

به گلزار ولایت غنچه ای نورس شکوفا شد

که از حُسن جمالش گلشن ایمان مصفّا شد

سحر سر زد مهی از کوی عشق جعفرصادق

که مبهوت فروغش آفتاب عالم آرا شد

درخشید از زمین بدری که از روشنگری پیشش

رخ مهر فلک چون کوکبی در چرخ پیدا شد

مه ذی الحجّه بود و گاه بر گشتن ز بیت الله

سحرگاهی تولّد موسی جعفر در ابوا شد

ز یمن مقدم موسی ابن جعفر در همه عالم

میان شیعیان شور و نشاطی تازه برپا شد

بشارت های میلادش به عالم منتشر گردید

که چشم شیعیان یکسر ز اشک شوق دریا شد

امام هفتمین آمد به این دنیا که در جنّت

پیمبر شادمان چون حضرت زهرا و مولا شد

مبارک ب_اد بر اهل ولا فرخنده میلادش

که « ناظر » زین تولّد غرق شادی بزم دلها شد

*****

بین اشعار ندارم اثری بهتر از این

سروده : شاعر مخلص اهل البیت علیهم السلام

سیّد محمود مرتضوی نائینی(ناظر)

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این

بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوت

حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این

هر کسی را اثری هست گران مایه و من

بین اشعار ندارم اثری بهتر از این

آمد این مژده به گوشم شبی از عالم غیب

که نباشد شب ما را سحری بهتر از این

شب میلاد همایون بهین رهبر ماست

که بشر را نبود راهبری بهتر از این

از گریبان زمین سر زده خورشید مگر

که ندیده است به خود زیب و فری بهتر از این

جای دارد که بگوید به دو صد جلوه زمین

آسمانا تو نداری قمری بهتر از این

بعد صادق ز ره لطف نداده است به ما

صدف بحر ولایت گهری بهتر از این

به خدائیّ خدا نیست در اقلیم وجود

بهر زیب سر ما تاج سری بهتر از این

*****

ص:۱۳۰

رباعی

سروده : شاعر بزرگوار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سید محمود مرتضوی نائینی (ناظر)

این زمزمه در عرش برین است امشب

پیدایش نور شمس دین است امشب

مژده به محمّد و علیّ و زهرا

میلاد امام هفتمین است امشب

*****

نوری که در ابواء هویدا گردید

روشنگر آیینهی دلها گردید

آن نور ، وجود موسیِ کاظم بود

کز جلوهٔ خویش عالم آرا گردید

*****

آن چهره ای که آینهٔ حی داور است

از جلوه اش سراسر عالم منوّر است

اوّل به خلق گشته در ابواء آشکار

روی منیر حضرت موسی بن جعفر است

ص:۱۳۱

به هر درد و الم دافع ، به علم انبیاء جامع

سروده : شاعر اهل بیت علیهم السلام

حجه الاسلام والمسلمین حاج سید مصطفی مهدوی (نحوی)

پس از اعمال حج ، آمد خبر ، در وادی « ابوا »

که از موسی بن جعفر ، شد عیان ، روی جهان آرا

بر ای حضرت صادق ، سروری بی نظیر آمد

چو آن درِّ گران ، ظاهر شد از آن بیکران دریا

عجب مولود مسعودی ، در آن وادی پدید آمد

که او خود ، ارتباطی شد ، میان یثرب و بَطحا

ببارد تا که بارانِ کرامت ، بر سر عالَم

بر آمد از دل بحر ولایت ، ابر گوهر زا

چو شد موسای کاظم ، جلوه گر از دامن مادر

ز عطر وی معطّر شد ، مشامِ عترت طاها

به هر درد و اَلَم دافع ، به علم انبیا جامع

خدا را حجت سابع ، امام هفتمین ، موسا

امام سابق ولا حق ، چو قرآنِ بحق ناطق

سرور سینه ی صادق ، ولیِّ خالق یکتا

به ملك علم و ارشادش ، که خدّامند او تادش

نماید ذکر میلادش ، قلوب مردهرا اِحیا

نکونامش شعار ما ، کلامش اعتبار ما

ولایش افتخارما ، بود امروز هم فردا

عجب ماهی بود این مَه ، که از آغاز تا پایان

بتابد نیّر ایمان ، به فرق بندگان ، یکجا

ص:۱۳۲

نخستین روز در این مَهُ ، زِ الطاف خداوندی

مبارک شد ، به یُمن ازدواج حضرت زهرا

ز قربان و غدیر و ابتهال و هل اَتی ، در آن

دگر فیضی ، که ظاهر شد ، ز خاتم بخشیِ مولا

دگر از مولد هفتم امام انس و جان « نحوی »

مه ذی حجّه را ، باشد مقام و رتبه ی والا



ص:۱۳۳

هفتمین جلوه خدا

سروده : شاعر فرهیخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد نبی سیف (ندیم همدانی)

امشب ای دل زمانه می خندد

از کران تا کرانه می خندد

آسمان از تلألؤ مهتاب

بر زمین عاشقانه می خندد

جنّ و حور و فرشته و انسان

هرکه با صد بهانه می خندد

زُهره در نغمۀ مبارک باد

گرم شور و ترانه می خندد

بلبل از اشتیاق دیدنِ گل

بر جمال یگانه می خندد

پیک رحمت هماره می گوید کاندر ابواء ، لاله می روید

هفتمین جلوۀ خدا امشب

رخ برون آرد از خفا امشب

نور حق پور جعفر صادق

پا گذارد به ماسوا امشب

تا ببوسد قدوم این مولود

سر نهد بر زمین سما امشب

از دم پاک موسوی گویا

جان دمیده به جسم ما امشب

گو به عیسی که موسی جعفر

میدمد جان به سینه ها امشب

جن و انسان از این ولادت شاد ذکر کرّوبیان مبارک باد

مژده ای دل به تن روان آمد

موسیِ کاظم زمان آمد

صاحب خصلت رسول الله

نور چشم پیمبران آمد

یوسف اهلبیت پیغمبر

تنِ اسلام را روان آمد

نور چشم محمّد و زهرا

همچو جان بر تن زمان آمد

پیش قدّ رسای اوطوبی

همچو پشت فلک کمان آمد

موسی طور عشق و ایمان است گنج عرفان به کنج زندان است

در گهش بارگاه قدّوس است

جبرئیلش هماره پابوس است

پیش رویش تجلی خورشید

کمترین شعله ای ز فانوس است

خسرو کاظمین و بغداد است

نور چشم رضا شه طوس است

فیض عامش همیشه چون خورشید

از پس ابرِ تیره ، محسوس است

خوانده باب الحوائجش یزدان

ز آن عطایش به شیعه مأنوس است

لعنِ هارون سزد « ندیما » کرد ز آنکه او بس جفـــا بـه موسی کرد



ص:۱۳۵

معطر کوچه بنی هاشم . . .

سروده : شاعر گرامی خاندان امامت علیهم السلام

آقای محمد نبی سیف (ندیم همدانی)

به شوق دیدن دلبر ، دلم پر می زند امشب

سرای سینه ی ما را ملک در می زند امشب

ببار ای آسمان امشب ، دریغ از ما مکن لطفت

که این خشکیده جان لَه لَه به کوثر می زند امشب

خمار آلوده ام یارب ، نمی دانم چرا ساقی

به پیشم ساغر خالی به ساغر می زند امشب

چرا امشب ز شوقش ماه می خندد به اخترها

مگر خورشید هفتم از افق سر می زند امشب

نمیدانی چه رخ داده به یثرب یا چه خواهد شد

که جبریل امین شهپر به شهپر می زند امشب

در این اندیشه ها بودم که گفتا مهربان یاری

قدم بر چشم ما موسی بن جعفر می زند امشب

چه موسائی که صد موسی بُوَد سرگشته در طورش

چه موسائی که عیسایش به در ، سر می زند امشب

به روی حضرت شیخ الائمه این نکو مولود

چو گل ، لبخند جانانه مکرّر می زند امشب

معطر کوچهٔ سبز بنی هاشم چو رضوان شد

که خاکش طعن بر مشگ مُعَنبر می زند امشب

چه گویم از جمال او که این هفتم فروغ عشق

رخش طعنه به مهر و ماه و اختر می زند امشب

ص:۱۳۶

سرای حضرت صادق بود دارالشفا ، ای دل

شفا گیرد کسی که سر بر این در می زند امشب

ز شوق این ولادت فاطمه در روضهٔ رضوان

دمادم بوسه بر دست پیمبر می زند امشب

گشا چشم حقیقت بین که با چشم درون بینی

که بر قنداقهٔ وی ، بوسه حیدر می زند امشب

مقام شامخ او را ستوده حضرت سبحان

که دست طبع من خامه به دفتر می زند امشب

غریب و بی کس و غمگین از این زندان به آن زندان

همین غم بر دل زارِ من آذر می زند امشب

شب آخر که شد مسموم ز هر سندیِ شاهک

بگفتا دانهٔ خلّصنی ام بَر می زند امشب

« ندیما » جشن میلاد است و هنگام سرورِ جان

نه از غم دم ، دم از شادی ، سخنور می زند امشب

*****



مهر منظر

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

شادروان مرحوم محمد آزادگان (واصل)

امروز روز شادی زهرای اطهر است

خرم دل رسول خدا ، قلب حیدر است

روز ولادتست و نشاطست و خرّمی

این روزِ با نشاط ، به عمری برابر است

امروز روز شادی اهل ولا بود جج

میلاد روز حجت خلاق داور است

از دامن حمیده بر آمد مهین مهی

کز نور او سراسر عالم منور است

مسرور و شاد ، صادق آل علی نگر

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است ج

این هفتمین وصّی رسول خدا به خلق

تاج ولایتش ز خداوند بر سر است

روشن چراغ جان بود از یاد روی او ج

مجلس ببوی سبزهٔ مویش معطر است

آن صورتی که آیت نور است و بسمله ج

آن عارضی که حسرت خورشید خاور است

مشهور خود به یوسف آل رسول بود

یوسف غلام درگه این مهر منظر است

خصم زبونِ ظالم ، در وحشت و هراس

هر جا طنین غرّش الله اکبر است ج

ص:۱۳۸

هارون به زهر کینه اش آخر ز پا فکند ججحج

آن پاک پیکری که چو روح مصوّر است ج

موسای ما ز کینهٔ هارون به حبس و رنج

« واصل » از این الم چو خلیل اندر آذر است ج

از آستانه اش رخ امّید بر مدار

کو خود کریم و شافع فردای محشر است



ص:۱۳۹

سعی وافر

سروده : شاعر دلداده خاندان امامت علیهم السلام

آقای سیّد علی مهدوی (والا)

هفتمین مهر هدایت ، حضرت موسی بن جعفر

زد قدم در بیت صادق ، با سجایای پیمبر

مولد او شهر ابوا نورباران شد ز رویش

کرد روشن ارض خاکی را ز نور خود منوّر

بیستمین شب از مه ذی الحجه این نور هدایت

جلوه گر در طارم چرخ ولایت شد چو اختر

چون امامت را بیامد نور دیگر در زمانه

از قدومش گشت بیت حضرت صادق منوّر

بود او را مادری همچون حمیده ، آنکه باشد

همسر والا امام و ، مادر معصوم دیگر

با چنین اصل و نسب ، آمد به دنیا حق گرایی

افتخاری شد به عالم حضرت موسی بن جعفر

از جوانی بود در اوج کمال آن سرو قامت

در رواج دین احمد شد پدر را یار و یاور

او که چون اجداد خود شد وارث علم الهی

بود در علم امامت اسوه ای از نسل حیدر

کظم غیظ حضرت مولا چو شد معروف عالم

زین سبب او را لقب شد کاظم آل پیمبر

راه شرع احمد از نور جمالش گشت روشن

بر مسلمانان چو آمد هفتمین سالار و سرور

ص:۱۴۰

او ز خود بگذاشت نسلی پر ز فخر و جاه و عزت

چون رضا شاه خراسان و به قم معصومه دختر

سعی وافر داشت بر رفع نیاز مستمندان

زان جهت باب الحوائج خوانده شد آن نور داور

هرگز از افشای مکر و حیلهی دشمن نیاسود

زین سبب آماج ظلم و کین دشمن گشت یکسر

گشت در زندان تن پاکش نحیف و زار و خسته

از غل و زنجیر در زندان هارون ستمگر

عاقبت از رنج زندان شد شهید آن حجّت حق

داغ جانسوزش زد آتش شیعه را تا روز محشر

این که « والا » زد رقم وصف امام هفتمین را

خواست باشد خادمی بر درگه موسی بن جعفر



مهر پرنور

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای اصغر وحید دستجردی (وحید)

بیا تا کهشادی و شوری کنیم

بپا باز جشن و سروری کنیم

سزد گر که امروز لب وا کنیم

سخن ساز در مدح مولا کنیم

ز ذیحجه بگذشت چون بیست روز

عیان گشت آن ماه عالم فروز

تو دانی که از ماه منظور چیست

و یا آن مهین مهر پر نور کیست

گلی از گلستان پیغمبر است

امام مبین ، موسیِ جعفر است

پدر صادق و خویش باب الرضاست

حریمش بر احباب دارالشفاست

به ظاهر اگر شد به زندان اسیر

ولی بود بر بیکسان دستگیر

ضعیفان همه ریزه خوار درش

بزرگان گدایند در محضرش

حوائج به دستش به اذن خدا

برآورده گردد ز شاه و گدا

« وحید » از گدایان درگاه اوست

شب و روز دربانیش آرزوست

*****

ص:۱۴۲

جلوه ای برتر از مهر

سروده : شاعر بزرگوار آقای اصغر وحید دستجردی (وحید)

امروز غرق نور دو عالم سراسر است

روی زمین چو روضه رضوان منوّر است

گفتم ز چیست این همه شور و نشاط ، گفت

میلاد با سعادت موسی بن جعفر است

فرخنده مولدی که زِ یُمن قدوم او

روشن دو چشمِ ، حیدر و زهرای اطهر است

مهری در آسمان ولایت ظهور کرد

کز پرتوش خجل ، رخ خورشید خاوراست

تبریک ما به حضرت صادق ، که خانه اش

امروز غرق نور ، چه سینای دیگر است

در ماه پر فضیلت ذیحجه آیتی

بنمود رخ ، که جلوه اش از مهر برتر است

آن گوهر یگانه که در خاک کاظمین

صحن و سرای در گهش از خلد بهتر است

باد صبا که می وزد از طَرْفِ کوی او

همچون نسیمِ روضه رضوان معطّر است

ص:۱۴۳

هر صبح و شام ، صحن ملک پاسبانِ او

پشت و پناه مردم محروم و مضطر است

دارد « وحید » خادمی در گهش طلب

تا هست زنده ، چشم امیدش بر آن دراست

*****

دهید مژده به بلبل ، که گل در آمده است

زمان غصه و ایام غم ، سر آمده است

بریز باده به ساغر ، که ماه ذی الحجّه

مه تولد موسی بن جعفر آمده است

*****

رباعی

از عالم غیب هاتفی داد نوید

برخیز ز جا که ماه ذی الحجه رسید

عید است و ولادت امام کاظم

تبریک به ثامن الحجج باد این عید

*****

نازم آن مهر فروزانی که ازانوار او

ذرّه ناچیز ، کار مهر خاور می کند

هر که زد دست توسّل بر امام کاظمین

هر چه می خواهد ، خدا بهرش میسّر می کند

غرق شادی

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای ایرج وصال (وصال)

امام هفتمین شیعیان نور دل زهرا

که داده رهبری او را به عالم خالق یکتا

زمین و آسمان باشد همی در تحت فرمانش

به فرمان خداوند قدیر و واقف و دانا

همان موسی بن جعفر نور چشم احمد مرسل

که می خواهم کنم در حدّ فهمم مدحت او را

عیان شد در مه ذی الحجه و در خطّه ابواء

به عالم چهره آن بهتر از مهر جهان آرا

امام ششمین با دیدن روی منیر او

زبان بگشود بر حمد خدای حی بی همتا

ز دامان حمیده شد نمایان روی فرزندی

که از یُمن قدومش غرق شادی گشت این دنیا

« وصالا » جشن میلاد است بهر شادی دلها

بکوش و چامه ای سر شار از شادی بکن انشا

*****

ص:۱۴۵

آئینهٔ مهر

سروده : شاعر خاندان امامت علیهم السلام

آقای هارونی

ز نور هفتمین شمس ولایت

زمین و آسمان دارد حکایت

بشارت یا محمد

امام هفتم آمد (۲)

ببین آئینه مهر و وفا را

در انوار رخش نور خدا را

به خاک کوی او آب بقا را

بشارت یا محمد

امام هفتم آمد (۲)

فلك با آن بزرگی خاك کویش

ملك شانه کشد بر تار مویش

پدر گلبوسه ها می زد به رویش

بشارت یا محمد

امام هفتم آمد (۲)

کسی آمد که حاتم ها گدایش

قمر ریزد دمادم دُر به پایش

تمام هستیّ عالم فدایش

بشارت یا محمد

امام هفتم آمد (۲)

الا قرآن ناطق البشاره

بیا و بر گل خود کن نظاره

شما ای عاشقان گویید دوباره

بشارت یا محمد

امام هفتم آمد (۲)

ص:۱۴۶

پسری از نسل گل یاس

سروده : شاعر گرامی اهل البیت علیهم السلام

آقای علی هودفر از همدان

باز در ظلمت شب نورِ سحر می آید

هاتفی آمده و باز خبر می آید

باز از نسلِ گلِ یاس پسر می آید

آسمان خنده بزن ، قرصِ قمر می آید

بشنو این نغمه ز هر بندۀ پاکیزه صفات هدیه کن بر قدمِ موسیِ جعفر صلوات

ماه ذی الحجّه منوّر شده از اجلالش

عرش و فرش آمده از شوق به استقبالش

باز هم فطرس اگر سوخته پرّ و بالش

یا فقیری که غمش هست گواه حالش

وقت آن است که آیند و شرفیاب شوند همگی کامروا از کفِ ارباب شوند

اینکه یُمنِ قدمش نقدِ دل و جان باشد

مهرِ او شرط پذیرفتنِ ایمان باشد

پسرش حضرت سلطان خراسان باشد

دخترش فاطمۀ کشور ایران باشد

او امام ابن امام است ، فدایش جانم بر لبم ذکرِ مدام است ، فدایش جانم

هفتمین سورۀ قرآنِ ولایت ، کاظم

هفتمین گوهر دریای امامت ، کاظم

هفتمین نورِ شکافندۀ ظلمت ، کاظم

هفتمین حاکمِ دیوان عدالت ، کاظم

آیتِ حقّی و حق شد ز کلامت پیدا سورۀ قدری و قدرت ز مرامت پیدا

ای که احسان و عطا ، دست تو را می بوسد

هرکه شد اهل ولا ، دست تو را می بوسد

لبِ ما وقت دعا ، دست تو را می بوسد

زمزم و رکن و منا ، دست تو را می بوسد

خاک پایت به سرم ، تاجِ شهنشاهی شد دل به وجد آمد و سوی حَرَمت راهی شد

ص:۱۴۷

بالِ ما تا حرمت شوقِ پریدن دارد

گنبد و صحن و سرای تو چه دیدن دارد

نغمۀ زائرِ دلخسته شنیدن دارد

در دلم عکسِ ضریح تو کشیدن دارد

کاش امشب به منِ زار بیفتد چشمت هیچ کس در همه ی عمر ندیده خشمت

باب حاجاتِ دلِ خسته ، شمایی آقا

بارشِ رحمتِ پیوسته ، شمایی آقا

آنکه زنگِ گنهم شُسته ، شمایی آقا

آنکه از قیدِ جهان رسته ، شمایی آقا

تویی آنکس که کتاب اللّهِ ناطق باشد دانشت ارثِ تو از حضرت صادق باشد

شیعه و عشق شما تا صف محشر ، مولا

نرود سائلِ تو بر درِ دیگر ، مولا

بِنِگر از کرمت جانبِ نوکر ، مولا

این دعا هست مرا قندِ مکرّر ، مولا

یا رب ! آن یارِ سفر کردۀ ما را برسان مهدیِ منتقمِ آل عبا را برسان



نور مبین

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای علی هودفر از همدان

امشب از رحمت به رویِ خلق ، درها وا شود

خُرّم از زیبا گلی ، دنیا و مافیها شود

نور باران از طلوعش وادیِ ابواء شود

شاد از یُمنِ وجودش حضرت زهرا شود

در جمالش جلوه های نورِ سرمد را ببین در وجودش خُلقِ نیکوی محمد را ببین

ای حمیده ! پاک بانو ، باب حاجت زاده ای

یک جهان ، جود و سخا ، لطف و کرامت زاده ای

مشعلِ روشنگرِ راه سعادت زاده ای

بهر شیعه آبرو و فخر و عزّت زاده ای

در صراط بندگی ، نور مبین است این پسر صادق آل نبی را جانشین است این پسر

حضرت موسی بن جعفر ، رهبرِ موسی است این

نوح و ابراهیم و خضر و یوسف و عیسی است این

هم صراط المستقیمِ مردمِ دنیاست این

هم نجات بندگان در عالمِ عقباست این

وه ! که از این مه ، منوّر شد تمام عالمین شد ز یُمنش عالمِ هستی ، گدای کاظمین

ص:۱۴۹

ای زمین ! در روی او ، خورشیدِ رخشان را ببین

ای زمان ! در چشم هایش ، ماه تابان را ببین

ای بشر ! آیینهٔ آیات قرآن را ببین

هفتمین روشنگر از نسلِ امامان را ببین

هم ولیّ دادگر ، هم وارث پیغمبر است هم عزیز فاطمه ، هم نور چشم حیدر است

ای جهان ، بهرِ گدایی پیشِ تو زانو زده

پیش رخسار مَهَت ، خورشید هم سوسو زده

خشت خشتِ خانهٔ تو ، طعنه بر مینو زده

بر غلامانِ درت ، شاهانِ عالم رو زده

گر چه طی شد روزگارت در میانِ خاکیان گرد راهت توتیا شد بر همه افلاکیان

ای که چشمِ مهربانت ، مُرده را جان می دهد

پیروی از تو ، رهم در کوی جانان می دهد

ذکرِ نامت حاجتِ دل را چه آسان می دهد !

کظمِ غیظت ، بر محبّان درس ایمان می دهد

السلام ای قبلهٔ حاجات و هفتم مقتدا بوده ام روزی خورِ احسانتان از ابتدا

من امیرم در دو عالم ، چون گدای کاظمم

من گدای مستمند و بی نوای کاظمم

ص:۱۵۰

من بدهکارِ دمِ عقده گشای کاظمم

زیرِ دینم ، زیرِ دینِ بچه های کاظمم

خوب یا بد ، هر چه هستم خانه زادم ، نوکرم کمترین جاروکش و خدمتگزارِ این درم

سروِ بستان ولایت ، ای امام مؤمنین

ای که مداح تو باشد حضرت روح الامین

فخر دارد شیعه ات بر آسمان ها و زمین

خاک پایت سرمه شد بر دیدهٔ اهل یقین

حضرت باب الحوائج ! حقّ زهرا مادرت کن نگاهی از کرامت ، جانبِ این نوکرت



ص:۱۵۱

رزق اشک

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای علی هودفر همدانی

هاتفی آمده خبر دارد

باز هم آسمان قمر دارد

شب ظلمانی مرا دیده

بر لبش مژده ی سحر دارد

علوی زاده ای دگر آمد

باغ سر سبز دین ثمر دارد

ماه ذیحجه غرق در نعمت

عید در عید ، پشت سر دارد

هفتمین بحررحمت است اینکه

صادق فاطمه علیهاالسلام به بر دارد

در شب و روز و در همه ساعات

به گل روی اطهرش صلوات

از قدومش جهان گلستان شد

دل به وجد آمد و غزلخوان شد

بر سر سفرهٔ ولی خدا

هرگدایی سه روز مهمان شد

جان ناقابلم فدایش باد

باز هم روز عید قربان شد

تا صدایش زدم نگاهم کرد

شاملم لطف وجود و احسان شد

چه شلوغ است این کرمخانه

بسکه الطاف او فراوان شد

ما به زهرا علیهاالسلام همیشه مدیونیم

از ش_ماه_ا همیشه ممنونیم

مدح تو گفتگوی دلهامان

کاظمین آرزوی دلهامان

دیدن گنبد و ضریح شما

باعث شستشوی دلهامان

نیت نوکری برای شما

می شود آبروی دلهامان

نظری کن امام خوبی ها

نظری کن به سوی دلهامان

بازکن ای صراط حق ، راهی

از کرامت به روی دلهامان

نوکریّ مرا تو امضا کن

این دل مرده را تو احیا کن

ص:۱۵۲

باب حاجات ، حضرت موسی

جد سادات ، حضرت موسی

گل کند نامتان به روی لبم

در مناجات ، حضرت موسی

اگرم ذکر و زمزمه باشد

همه ساعات ، حضرت موسی

بی ولای شما نمی ارزد

این عبادات ، حضرت موسی

مُهرِ مِهر شما ، شود امضا

پای طاعات ، حضرت موسی

در نـماز شبی دعایم کن

در قنوتی مرا صدایم کن

تو به جانها حیات بخشیدی

دینمان را ثبات بخشیدی

سفره ای باز کردی و بر ما

لقمه دادی حیات بخشیدی

رویداامان حضرت صادق @

همچنان ماه نو درخشیدی

ما اسیر شب سیه بودیم

لطف کردی به ما ، تو تابیدی

دستمان را گرفتی ای آقا

تا گره ها به کارمان دیدی

صالح و صابر و امینی تو

سرور و یار مؤمنینی تو

بند آخر ، مرا بخر آقا

از خطاهام درگذر آقا

در زدم خانه ی ترا امشب

در تمنای چشم تر آقا

شعر ناچیز من چو ران ملخ

بر وی انداز یک نظر آقا

نجف و کاظمین و سامّرا

کربلایی مرا ببر آقا

کاروانی رسیده از ره ، با

چند تا مادر و پسر آقا

رزق اشکی بده محرّم شد

باز هم فصل درد و ماتم شد

*****

بخش دوّم :سرودها

اشاره

ص:۱۵۴

مظهر جانان

سروده : شاعر نامدار ولایت علیهم السلام

آقای محسن حافظی

مژده به اهل ولا والی دین آمده ۲

حاکم حکم خداوند مبین آمده

موسیِ جعفر آمد میر فلك فرّ آمد ۲

تابیده شد فروغ نور ولایت امشب ۲

موسی قدم زده در طور ولایت امشب

موسیِ جعفر آمد میر فلك فرّ آمد ۲

مدینه از مقدمش گشته بهشت برین ۲

بالش مهدش بود شهپر روح الامین

موسیِ جعفر آمد میر فلك فرّ آمد ۲

از بوی عطر این گل مدینه شد معطّر ۲

وز نور رخساره اش عالم شده منوّر

موسیِ جعفر آمد میر فلك فرّ آمد ۲

عروس فاطمه زیبا پسر آورده است۲

یا که به خلق جهان او پدر آورده است

موسیِ جعفر آمد میر فلك فرّ آمد ۲

جان به فدایش که او مظهر جانان بود ۲

سرور اهل دل و خسرو خوبان بود

موسیِ جعفر آمد میر فلک فرّ آمد ۲

*****

ص:۱۵۵

کعبه دل ها

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم سیّد عباس حسینی اصفهانی

ای گل طاها مددی مولا

کعبهٔ دلها مددی مولا

خانهٔ جعفر صادق آن مقتدا

گشته با مولد صالح الاولیا

رشک باغ جنان از رخ بوالحسن

موسی جعفر آن هفتمین رهنما

ای گل طاها مددی مولا

کعبهٔ دلها مددی مولا

گشته در هر کجا جشن و شادی به پا

شادی مولدِ خَلَف مصطفی

آن مهین آیت ذات پروردگار

آن ثمین گوهر بحر صدق و صفا

ای گل طاها مددی مولا

کعبهٔ دلها مددی مولا

اهل دل موسمِ ، وجد و شادی رسید

بانگ آزادگی ، از منادی رسید

مژده از سوی حق ، بر حمیده رسید

که امین خدا ، نور هادی رسید

ای گل طاها مددی مولا

کعبهٔ دلها مددی مولا

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

ص:۱۵۶

آقای سیّد عباس حسینی اصفهانی

صالح آل نبی صلی الله علیه و آله

مژده ای یاران تولد شد ز مادر

صالح آل نبی ، موسی بن جعفر

مقدم آن نور دیده

شد مبارک بر حمیده

تهنیت بر مرد و زن از حیّ قادر

شد تولد رهبرِ محبوب صابر

مقدم آن نور دیده

شد مبارک بر حمیده

صادق آل نبی چشم تو روشن

از گل تو یک جهان گردیده گلشن

مقدم آن نور دیده

شد مبارک بر حمیده

چون توئی باب الحوائج از عنایت

کن نظر بر عاشقان ، جانم فدایت

مقدم آن نور دیده

شد مبارک بر حمیده

*****

نخلهٔ طور

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

زنده یاد شهید رحمت الله صادقی

که در راه زیارت کربلای امام حسین علیه السلام به شهادت رسید

پیک سعادت داد این بشارت

تابیده هفتم مهر ولایت

آمده این مژده از حیّ تبارک

میلاد موسیِ جعفر مبارک

مظهر الطاف داور آمد

هفتم وصی پیغمبر آمد

آمد آن مظهر الطاف داور

فرزند فاطمه موسی بن جعفر

دارد مدینه سیمای شادی

این مژده بر لب دارد منادی

میلاد میوهٔ قلب بتول است

رشک جنّت مدینه الرسول است

وا شد گل نور از نخلهٔ طور

شد آشکارا نورٌ علی نور

عالم از مقدمش گردیده روشن

یا مهدی یا مهدی چشم تو روشن

*****

ص:١٥٨

شادمان زین مژده قلب قائم است

سروده : شاعر پرتلاش اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج ولی الله کلامی زنجانی (کلامی)

روز میلاد امام کاظم است

گ_شت_ه عالم ش_ادمان

مژده ی_ا صاحب زمان

صل علی محمد ، امام کاظم آمد

چهره موسی بن جعفر شد عیان

در حضور او ملائک خادم است

صادق آل عبا او را پدر

ملک علم و معرفت را حاکم است

گ_شت_ه عالم ش_ادمان

مژده ی_ا صاحب زمان

صل علی محمد ، امام کاظم آمد

جده اش زهرا ، حمیده مادرش

نهمین معصوم آل هاشم است

راست گوی و ماه روی و نیک خو

بوسه بر خاک قدومش لازم است

گ_شت_ه عالم ش_ادمان

مژده ی_ا صاحب زمان

صل علی محمد ، امام کاظم آمد

از جمالش نور باران شد حجاز

سرورش داند هر آنکه مسلم است

صابر و صالح امین و بوالحسن

ص:۱۵۹

صاحب مجد و جلال دائم است

گک_شت_ه عالم ش_ادمان

مژده ی_ا صاحب زمان

صل علی محمد ، امام کاظم آمد

مظهر اخلاص و تقوا و کمال

در دبستان فضیلت عالم است

این سخن از حضرتش الهام شد

عبد درگاهش « کلامی » ناظم است



رخ طاهائی

سروده هائی از : شاعر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

آقای محمد قاسمی (محیّر)

مژده ، مژده ، شیعیان را سید و تاج سرآمد

تهنیت بر آل طاها ، نور چشم جعفر آمد

امید عالمین ، به زهرا نورعین

هوایی شد دلم ، برای کاظمین

(گل زهرا مدد)

در مه ذی حجه آمد ، روح تقوا و مناجات

با گرفتاران بگویید ، حق گشوده باب حاجات

یدش موسای_ی است ، دمش عیسایی است

رخش طاهایی و دلش زهرایی است

(گل زهرا مدد)

روی دامان حمیده می درخشد قرص ماهش

سرزمین پاک ابواء شد محل زاد گاهش

مزین شد زمین ، معطر شد فضا

طلب کن عیدی از ، علی موسی الرضا

(گل زهرا مدد)

هفتمین شمس ولا، با نام موسی شد هویدا

شده عالم از قدوم نقره فامش طور سینا

شب غم شد سحر ، فراق آمد به سر

شده نور خـدا ، در عالم جلوه گر

(گل زهرا مدد)

ص:۱۶۱

سرودی دیگر

برخیزید ، گل ریزید ، جشن شادی شده در جهان به پا

بشتابید ، بستانید ، عیدی از دست معصومه و رضا

سرزمین ابواء ، گشته طور سینا

منجلی شد عالم ، از قدوم موسی

مقدمت مبارک ، ای عزیز زهرا

در ماه ذی الحجه ، آمده نور چشمان فاطمه

یا باب الحوائج ، گشته ذکر و نوا ، بر لب همه

شام غم سرآمد ، پور جعفر آمد

نور چشم زهرا و پیمبر آمد

مقدمت مبارک ، ای عزیز زهرا

ای نور زهرایی ، نام تو ذکر روز و شب من است

تو روح تقوایی ، پیروی از رهت مذهب من است

ماه کاظمینی ، مهر عالمینی

در کرامت و صبر ، وارث حسینی

مقدمت مبارک ، ای عزیز زهرا

ای درمان دردم ، من به درگاه تو التجا کنم

کن قسمت ، تا یک شب ، در حریمت خدا را صدا کنم

ماه و مهر و انجم ، محو در جمالت

در بیان نگنجد ، مدحت خصالت

مقدمت مبارک ، ای عزیز زهرا

ای ماه تابانم ، آرزویم طواف حریم توست

ای شاه خوبانم ، دیده ام بر دو دست کریم توست

ای یَمِ عنایت ، چشمه هدایت از کرم نگاهی کن ، بر این گدایت

مقدمت مبارک ، ای عزیز زهرا

ص:۱۶۲

سر زد مَهی زیبا از نسل کوثر

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد موحدیان (یاسر) از قم

شد جلوه گر نور موسی بن جعفر

بر گوش جان - هر دم رسد – این زمزمه

چشمت روشن – یا مولاتی – یا فاطمه

تابنده خورشید عشق و عقیده

امام صادق را فروغ دیده

شد سیمایش – روشنگر - جانها همه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

ماه مدینه شمع جمع هستی

بر ما دهد درس یکتاپرستی

هفتم وصی خاتم النبیین

سلاله طاها و آل یاسین ج

محبتش بـــــر دیـــــانت شد لازمه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

منادی از سوی حی تبارک

مژده دهد زین مولود مبارک

گرامی دارد شیعه مقدمش را

شوید به آب دیده حرمش را

باشد دل را بانگ شادی با این نغمه

چشمت روشن – یا مولاتی – یا فاطمه

ص:۱۶۳

بخش سوم :فضائل و مناقب

اشاره

ص:۱۶۴

محرم اسرار کبریا

سروده : شاعر نکته سنج اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج محمد آتشی از اصفهان

نقشی به لوح سینه مرا شد مصوّرا

کز آن شده است آینۀ دل منوّرا

از شور عشق اوست مرا شور دیگرا

ذکری مراست بر لب و باشد مکرّرا

دارم سخن ز حضرت موسی بن جعفرا

نور یقین و مظهر حیّ ودود اوست

آمر به امر حق پی بود و نبود اوست

در روزگار ، صاحب اکرام و جود اوست

هم علّت وجود و هم اصل وجود اوست

محبوب پاک ذات خداوند اکبرا

آن خسروی که محرم اسرار کبریاست

از پای تا بسر همه مرآت کبریاست

از سوی حق به مردم حق دوست ره گشاست

باشد ولیّ خالقُ بر خلق مقتد است

بر عرش حق بمنزلت از رتبه لنگرا

میر مؤیدی که به ما سروری کند

بر پیروان دین خدا رهبری کند

افتاده را ز مهر و وفا یاوری کند

در دادگاه عدل به حق داوری کند

عزمش مقدم است به حق بر مقدّرا

مسند نشین بارگه اصل مهر اوست

احسان کند به خلق چه دشمن بر او چه دوست

از مهر اوست اهل ولا را گر آبروست

از سوی او هر آنچه به ما می رسد نکوست

ص:۱۶۵

مهرش به هر دلیست چو خورشید خاورا

آن مقتدا امام هدی سرّ سرمداست

از نسل بی قرین برومند احمد است

خود چون محمد است که آل محمد است

از علم و حلم و رتبه بعالم سرآمداست

هفتم امام ، وارث پر مهر حیدرا

در کار کائنات ، شه بی مثال اوست

در روزگار آیت جاه و جلال اوست

اصل کمال در بر اهل کمال اوست

آن نور حق نما که ندارد زوال اوست

یعنی که اوست مظهر بی چون داورا

از جور اهل کینه در ایّام خسته شد

زندانی ستم شده و دل شکسته شد

پایش اگر چه بود به زنجیر و بسته شد

کِی مهر او ز اهل ولایت شکسته شد

باری همیشه اهل ولاراست سرورا

رفت آنکه زیر سایه چتر حمایتش

لایق شود به مرحمت بی نهایتش

مهمان چو« آتشی » است به خوان عنایتش

بر هر دلست جلوه ی مهر ولایتش

کی خوف باشدش بدل از روز محشرا

*****

تا خواست دهد حِسِّ فراوانت را

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد مرتضی منصوری (آذین) رباعی

دریافت خدا دعای پنهانت را

چون باب حوائجی به تو کِی نه گفت؟

در دست پسر گذاشت ایرانت را

ص:۱۶۶

اعجاز عیسوی

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم مرتضی اَشتری اصفهانی

ای نور حق که آینهٔ وَجه داوری

روشنگر زمانه ز چهرِ منوّری

پیش تو چیست آن یدِ بیضاءِ موسوی

از صد چو او ز رُتبهٔ اعجاز برتری

اعجاز عیسوی ز شفاخانهٔ تو است

زیرا زِ دَم ، تو خلق جهان را شفاگری

دارالشّفای خلق شود بی گمان ز فیض

هر جا تواش به نام نکو زِیب بر دری

ای هفتمین ستارهٔ رخشان که از جمال

بر چار رکن عالم هستی ضیاگری

بودی اگر به بند ستم گستران ولی

مشکل گشای خلق ز قیدِ مُکرّری

ایمان و صبر را تویی آن معنیِ تمام

باب علوم را تو همان پاک گوهری

پورِ خَلَف به صادق آل محمدی

آیینه دار فطرت پاک پیمبری

در هر کجا سیادت نابت رواج یافت

سادات پاک را تو همان نیک مصدری

ص:۱۶۷

آنجا که سیر وهم به سوی تو پر کشد

از حیث فرّ و مجد، فراتر ز باوری

با استقامتی که نگنجد به فهم و عقل

سُتوار همچو کوه به نزدِ ستمگری

زندان به مصلحت برت آغوش وا کند

چون قادری ز دایرهٔ چرخ بگذری

باب حوائجیّ و به هنگام عرضِ حال

هر حاجتی به عون خدایی برآوری

از او بجو شفای خود ای « اشتری » که تو

مدحت سرای حضرت موسی بن جعفری

*****



منبع فیض

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

مرحوم آقای مرتضی اَشتری اصفهانی

آن امامی که بهین بندهٔ رحمان باشد

هفتمین قبلهٔ آمال محبّان باشد

چون علی مظهر لطف است و خداوند کرم

چون حسین آیت بخشایش و احسان باشد

منبع فیض امامی که ز مجد و عظمت

ملتزم بر در او موسی عمران باشد

سرور اهل یقین موسی جعفر که خرد

پی درک شرفش واله و حیران باشد

رحمت محض امامی که به هنگام صراط

شیعیان را ز کرم شافع عصیان باشد

گر بود مظهر آیات خدایی نه عجب

که ز سر تا قدم آیینهٔ رحمان باشد

کاظم الغیظ امامی که ز آزادی طبع

لطف او شامل احوال اسیران باشد

رهبری پاک که افکار درخشندهٔ او

سبب شوکت افراد مسلمان باشد

این چنین رهبر محبوب که از رحمت عام

همه دم موجب آزادی انسان باشد

ص:۱۶۹

ز چه بایست که از کینۀ عمّال ستم

سالها معتکف گوشۀ زندان باشد

از جفایی که بر او رفت ز هارون پلید

قدسیان را به سما دیدۀ گریان باشد

هر که از جمع محبّان بشنید احوالش

همۀ عمر سزد خوندل و پژمان باشد

زین مصیبت که بدید از ره عدوان و ستم

دوستان را ز اسف ناله و افغان باشد

شیعیان را سزد از این غم جانکاه مدام

اشک اندوه و غم و غصّه به دامان باشد

کرد چون همّت مردانه پی دفن امام

تا ابد زندۀ ایام سلیمان باشد

« اشتری» را بود این رتبۀ مدّاحی بس

که بر او از ره اخلاص ثناخوان باشد

*****



رحمت بی انتها

سروده : شاعر دلداده اهل بیت علیهم السلام

آقای اسدالله امینی (امینی)

ای وجودت مایه فخر بشر

ای تو در دنیا و عقبی پر ثمر

ای که می باشی بشر را رهنما

از تو پیدا می شود نور خدا

تا ابد سرچشمه ایمان تویی

متصل بر حضرت جانان تویی

ای که هستی بندهٔ خاص خدا

ای وجودت رحمت بی انتها

خلق بر شمع رخت پروانه اند

آشنا با تو ، ز خود بیگانه اند

در تحیّر دشمنان از کار تو

بهره گیرند از تو و افکار تو

ذره از نور تو گیرد ارتقاء

تا بگیرد اوج آن سوی سماء

عاشقم بر لطف و بر احسان تو

بهترین درمان بود درمان تو

زنده صد خضر و مسیحا از دمت

رونق دنیا و دین از مقدمت

لطف و جود و بذل و احسان کرده ای

آنچه مشکل بوده آسان کرده ای

خرّم از میلاد تو مُلک وجود

روشن از سیمای تو غیب و شهود

ص:۱۷۱

ای امام هفتمین قربان تو

می نهم سر بر خط فرمان تو

هر چه دارم جملگی از هست توست

عالم هستی همه پابست توست

موسی جعفر امام هفتمین

شاهباز عرشی از حق الیقین

ای عزیز فاطمه قربان تو

شد « امینی » ریزه خوار خوان تو



ص:۱۷۲

باب المراد ، باب الحوائج

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای حسن کشمیری (اندیشه)

ای دل برای حجّت حق هفتمین امام

از جان بسوز و با غم و اندوه شو مدام

خون جای اشکـ ریز ز دیده برای او

باشد سزا که چشم بگرید به صبح و شام

اندر سیاه چالِ بلا ، مبتلا به غم

از جور ظالمان شده محبوس آن امام

روز و شبش به ذکر خدا بود آن غریب

در بندگی به سعی و عمل داشت اهتمام

زنجیر و کُند گر چه بیازرد جسم او

روحش بلندتر که نگنجد به هر کلام

تسلیم محض خالق خود بود آن جناب

تا پر کشید سوی حق و سیّد الأنام

بهر نجات دین حق و حفظ شیعیان

بس رنج ها کشید و شدش زهرکین به کام

باب المراد ، باب حوائج ز ظلم و کین

به یاد و عشق حقِ به کف خود گرفت جام

هارونِ نابکار به قتلش بداد حکم

تا پایه حکومت خود را دهد دوام

غافل که ذات حق به کمین بهر ظالمان

باشد به نصّ آیه قرآن به انتقام

« اندیشه » گرچه ظلم و گناهت ز حد گذشت

غمگین مب___اش ، چ_ون که محبّی به آن ام_ام

ص:۱۷۳

الکاظمین الغیظ

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

موسی بن جعفر ، ای که صد موسی بن عمران

اقرار دارد بر تولّای تو ، از جان

در تو عیان علم محمّد ، حلم حیدر

در حضرتت باشد صفات حق ، نمایان

(اَلکاظِمینَ الغَیظ) (وَ العَافین ، عَنِ النّاس)

مدح تو از دادار می باشد به قرآن

برجِ امامت را تو هستی نجمِ هفتم

ای در مهِ ذی الحجّه ، خورشید درخشان

آگاه هستی از زبانِ هر پرنده

افزون تر از آنچه که بود آگه سلیمان

کردند از جان بر تولای تو اقرار

در کنج زندان ، شیرهای تیز دندان

آن نامسلمان که تو را در بند افکند

کافر بُوَد هر کس وِرا خوانَد مسلمان

حبّ شما معیارِ ایمان است ما را

رأی شما تفسیر قرآن است ما را

تو از خدا در کشتیِ دین ، ناخدایی

تو کلّ عالم را امام و رهنمایی

عین اللّٰه و وجه اللّٰه و باب الحوائج

تو یادگارِ عصمتِ خیرالنّسائی

همچون حسین بن علی ، خلق جهان را

فُلکِ نجات استیّ و مصباحِ الهدایی

ص:۱۷۴

خورشید هم در سایهٔ لطفت نشسته

در ظلمت دنیا ، تو نور کبریایی

شیر درنده حاجتش را از تو می خواست

تو واسطه بین خلایق ، با خدایی

در آسمان ها ، ابر ها فرمانبرِ تو

کس را نبوده این چنین فرمانروایی

هر چنده بُرده کاظمینت دل ز کعبه

امّا خودت دلدادهٔ کرب و بلایی

هستید نورِ واحد ، ای آیات سرمد جانم به قربانِ شما ، آل محمّد

ای حجّتِ دادار ، یا موسی بن جعفر

ای اُسوهٔ احرار ، یا موسی بن جعفر

هم قبله حاجات و هم روح مناجات

هم عالمی را یار ، یا موسی بن جعفر

تو شیعیان را چاره سازی ، دلنوازی

هم محرم اسرار ، یا موسی بن جعفر

هرگز کسی نومید از لطفت نگشته

ای رحمتت بسیار ، یا موسی بن جعفر

هرگز نیاوردی به رویم زشتی ام را

ستّاری و غفّار ، یا موسی بن جعفر

هر گاه در کارم گره افتاد ، گفتم :

بگشا گره از کار ، یا موسی بن جعفر

در روز رستاخیز از راهِ کرامت

تنهایمان مگذار ، یا موسی بن جعفر

ص:۱۷۵

ما ز ابتدا دل بر عنایات تو بستیم از ریزه خوارانِ سر خوانِ تو هستیم

بی مهر تو ، نخلِ عبادت ، بر ندارد

دریای طاعت ، در صدف ، گوهر ندارد

در موج خیزِ روزگاران ، فُلکِ ایمان

در بینِ دریایِ فتن ، لنگر ندارد

ای چارده معصوم ، ای آیات رحمت

بی حُبّتان جسمِ شریعت ، سر ندارد

قرآن کلام حضرت حقّ است ، امّا

منهایِ عترت ، روح در پیکر ندارد

ای حُبّتان سرمایۀ اهل ولایت

کس در جهان سرمایه ز این بهتر ندارد

هان ! کافرم دانید اگر دانم مسلمان

آن را که حبّ موسیِ جعفر ندارد

هر کس طواف آوَرد بر قبرِ شریفت

خوفی به دل در عرصۀ محشر ندارد

ای گردنم لحظه به لحظه ، زیر دینت کن قسمت من کربلا و کاظمینت

ای از تو لرزان پایه های کاخ تزویر

ای بند بر پایت فکنده دست تقدیر

در کنج زندان ، خلوتی با دوست بودت

این حال را با شعر ، نتوان کرد تصویر

چون بر صلات اللّیل می بستی تو قامت

می گفت با تو ، حلقهٔ زنجیر ، تکبیر

حتّی زنِ بدکاره را هم توبه دادی

نورِ تو ، در ظلمت ، دلش را کرد تسخیر

ص:۱۷۶

جانم به قربانت که بودی چارده سال

محبوس ، در قعرِ سجون ، بی جرم و تقصیر

آنقدر (سندی) داد آزارت که گشتی

چون مادر مظلومه ات از زندگی سیر

هم پیکرت را بود جای تازیانه

هم ساق پایت ، زخمدار از بند و زنجیر

ای « ایزدی » را تاجِ سر ، باب الحوائج از لطف ، بر او کن نظر ، باب الحوائج

*****



ص:۱۷۷

شیعه را باب المراد

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

سرفرازی چیست ؟ سر بر حُکمِ داور داشتن

سجده بر درگاهِ سبحانی ، مکرّر داشتن

رستگاری در چه باشد ؟ اینکه در قول و عمل

قُدرت و یکتاییِ دادار ، باور داشتن

چیست دین در نزدِ حق ؟ اسلامِ نابِ احمدی

یعنی از جان ، سر به فرمانِ پیمبر داشتن

چیست شرطِ دین اگر پرسند از ما دیگران ؟

حبّ و بغضِ نیک و بد ، در دل مقرّر داشتن

دوستی با خاتمِ پیغمبران و عترتش

دشمنی با دشمنانِ آن فلک فر داشتن

شیوهٔ اثباتِ پاکی چیست نزدِ اهل دل ؟

در دلِ پاکیزه ، مُهرِ مِهرِ حیدر داشتن

یک نشان ده تا بدانم کیست مؤمن ، روز حشر ؟

نامه با عنوانِ حبّ شیرِ داور داشتن

چیست راهِ راحتی از اضطرابِ رستخیز ؟

یک رضایت نامه از زهرای اطهر داشتن

چون به دست آید رضایش؟ صبح و شب با معرفت

در عزای نور عینش ، دیدهٔ تر داشتن

راه آزادی ز غم ها در هجومِ درد چیست ؟

دستِ حاجت در برِ موسی بن جعفر داشتن

حضرت باب الحوائج ، صاحب فضل و کرم

کآید از او بارِ غم از دوشِ دل ، برداشتن

ص:۱۷۸

ذرّه ای از مِهرِ او در سینه جا دادن ، یقین

بهتر است از صد هزاران کوه ، از زر داشتن

هر که شد خدمتگزارِ آستانِ حضرتش

می تواند طعنه بر کسری و قیصر داشتن

با تولایش توان در آفتابِ رستخیز

ز ابرِ عفوِ دوست بر سر ، سایه گستر داشتن

پرچمی کاندر حریمش ، نصب بر گنبد شود

آید از آن سایه بر خورشیدِ خاور داشتن

اشتباهِ محض می باشد به هنگام بلا

روی ، از این آستان بر بابِ دیگر داشتن

دست خالی بازگشتن ز این حرم ، نشنیده کس

ور کسی گوید ، نمی بایست باور داشتن

طوفِ قبر او ز روی معرفت ، فردای حشر

بِه بُوَد از لحظه لحظه ، حجّ اکبر داشتن

می توان با بوسه چیدن از ضریحِ اطهرش

خاطری آسوده از غوغایِ محشر داشتن

با تماشای دو زرّین گنبدِ او می شود

جلوهٔ خورشید و مه را در برابر داشتن

اوست وجه الله و نور الله ، در ظلماتِ ارض

باید از نورِ جمالش ، دل منوّر داشتن

جانشینِ مصطفی ، آرام جان مرتضی

کبریا را می سزد اینگونه مظهر داشتن

سروری کز قُدرتِ خود ، بر قضا و بر قَدَر

می تواند هر چه را خواهد مقدّر داشتن

ص:۱۷۹

می کند از نقشِ پرده ، شیرِ غرّان ، جلوه گر

باشدش گر کافری را قصدِ کیفر داشتن

آنکه می بخشد دعایش جان به جسمِ مُردگان

بی تولایش چه سود از جان به پیکر داشتن ؟!

دست حقّ است و نشانَد شیعه اش بر دوشِ ابر

بل ز چین تا طالقان ، حملش میسّر داشتن

آدمی باید که مُهرِ مِهرِ او بر دل زند

زشت باشد ، معرفت کم از کبوتر داشتن

گر بگوید کس ، کرامات فزون از حدّ او

دم به دم ، باید به لب الله اکبر داشتن

زاده ی صادق که مصداقِ صداقت بوده است

هست واجب ، حرفِ او چون وحی ، باور داشتن

موسیِ کاظم که خشمِ او ندیده چشمِ کس

بر امام ، الحق سزد خُلقِ پیمبر داشتن

کرد ثابت ، ذات پاکش می شود در یک نفر

فضل ، بیش از انجم و ، معجز ز اختر داشتن

هر کسی را این سعادت نیست ممکن در جهان

از ولای او به سر ، ارزنده افسر داشتن

هست لطف موسوی بر من که قسمت شد مرا

دوستیّ حضرتش از بطنِ مادر داشتن

کاش ممکن بود در زندانِ هارونِ لعین

رفتن و زنجیرِ کین از پای او برداشتن

هفتمین حجّت ، نُهُم معصوم ، فخرِ کائنات

کز ثنایش می شود دل ها مسخّر داشتن

ص:۱۸۰

خَلق را باب الحوائج ، شیعه را باب المراد

کز حریمش می توان ره ، سوی کوثر داشتن

سختیِ جان دادن ، آسان می شود بی شکّ و ریب

با نظر بر عارضِ آن نیک منظر داشتن

چیست از این خوبتر ؟ در لحظه های واپسین

چارده معصوم را بر گِردِ بستر داشتن

جان سپردن با نگه بر رویِ نیکوی حسین

دردِ دل در محضرِ فتّاح خیبر داشتن

« ایزدی » را می تواند حُکمِ آزادی شود

مدحتِ موسی بن جعفر ، زیب دفتر داشتن

*****



نور طور

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای حسن بهاری از مشهد

الا ای دردمندان دل همای دلگشا دارد

که چون موسی بن جعفر یک امامی دلربا دارد

اگر ای موسی عمران پی دیدار یکتایی

نظر بر روی او بنما که او وجه خدا دارد

کلیم و طور سینا را ، مسیح و روح عیسی را

که این را نور طور است و به آن روح شفا دارد

ببخشد بر سلیمان نبی او جاه و حشمت را

سلیمان مور درگاهش عجب قدر و بها دارد

اگر چه چهارده معصوم جمله باب حاجاتند

ولی باب الحوائج درب مخصوص از خدا دارد

اگر درد و بلا داری ، به درگاهش توسّل کن

رسولان الهی بر در او التجا دارد

عجب با این که معصوم است بهر توشه فردا

امیدش اینکه فرموده ولای مرتضی دارد(۱)

خدا قسمت کند طوف مزار با صفایش را

که هر که هر چه دارد از همین صحن و سرا دارد

چه اعجازی است یا رب در وجود موسی جعفر

رؤوف از او ، کریمه ، هم جواد ابن الرضا دارد

*****

ص:۱۸۲

۱- [۱] . مهج الدعوات : دعای اعتقادات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ضیا عالم هستی

سروده : شاعر پرتلاش و دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج رضا رضائی (بی ریای اصفهانی)

طبع من دارد به سر شوق و شعف بی انتها

زین سبب گوید ثنای والی ملک ولا

آنکه باشد هفتمین حجت ز سوی کبریا

حضرت موسی بن جعفر مَحرم سرّ خدا

وارث علم نبی و نور چشم مرتضا

حضرت او باعث ایجاد خلق عالم است

ارتباط حضرتش با حق تعالی محکم است

افتخار آدم و ، جدش رسول خاتم است

هرچه گویم در زمانه از مقام او کم است

نور او دائم دهد بر عالم هستی ضیاء

در نظام آفرینش مقتدائی میکند

اهل معنا را به عالم رهنمایی می کند

همچو جدش مرتضی مشکل گشائی میکند

با علومش از نُبی(۱) دشمن زدائی می کند

درگه او می کند از هر کسی حاجت روا

تا ابد دلها ز نور علم او روشن شود

عالَمی از جلوهٔ بی مثل او گلشن شود

۱- [۱] . نُبی : قرآن

بهره ور از فقه نابش فکر مرد و زن شود

مکتب و درسش به هر جا در خور احسن شود

علم او باشد ز نور علم ذات کبریا

عالمی دائم شود از لطف و فیضش بهره ور

لطف و اکرامش رسد بر خلق عالم مستمر

گردش گردون به لطف چشم او دارد نظر

رحمت و فضلش کند بر عالم هستی اثر

چونکه باشد معدن جود و سخا لطف و عطا

این عزیز کردگار و حجت روی زمین

چونکه بود آزاده خواه و مجری دین مبین

شد گرفتار ستم های خبیثان لعین

گوشهٔ مطموره ها دادند جا او را ز کین

عاقبت آنجا شهید راه دین شد از جفا

هر کسی چون « بی ریا » مشتاق دیدارش شود

طالب گفتار و رفتار و خریدارش شود

پیرو دین و مرام و خُلق و کردارش شود

میثم آسا حلقه بر گوش و گرفتارش شود

می کند از او شفاعت نزد حق روز جزا

*****

ص:۱۸۴

شهسوار ملک دانش

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلامآقای رضا رضائی (بی ریای اصفهانی)

لطف حق گردیده شامل تا بگویم صبح و شام

مدح مولائیکه دارد دُرٌّ و گوهر در کلام

شهسوار ملک دانش ، اسوهٔ فضل و کمال

حضرت موسی بن جعفر رهبر والامقام

باشد او از سوی حق فرمانروای ما خلق

زین سبب لطف عمیمش می رسد بر خاص و عام

عالم هستی بود بی گفتگو در دست او

از وجود او گرفته گردش هستی قوام

ناظر بی قید و شرط عالم غیب و شهود

چرخ می باشد به درگاه رفیعش چون غلام

قدر و شأن او بود زینت ده عرش برین

آنکه باشد نور یزدان نوگل خیرالأنام

در نظام آفرینش گوهر دریای علم

هر زمانی گفته هایش بر بشر دارد پیام

عمر او طی شد برای اعتلای دین حق

دین و دانش از کلام او گرفته انسجام

مجری احکام قرآن باشد و عدل علی

تا ابد دین و مرامش بین مردم مستدام

با سلاح استقامت ، دین حق احیاء نمود

درس دینداری به عالم داد بی شک زین مرام

ص:۱۸۵

زیر بار ظالمین هرگز نرفته زین مرام

کرده با قدرت علیه ظلم و ظلمتها قیام

کنج زندان بلا رنج و ستم بی حد کشید

شد از این رنج و ستم اهداف نیکش با دوام

در شبی هارون فرستاد از برای او زنی

تا زند بر قدر و شأنش از ره کین اتهام

غافل از اینکه همان زن می شود رهپوی او

چونکه او دید عزت نفس امامش ر ا مدام

عاقبت در کنج زندان عمر او پایان گرفت

شد شهید از زهر هارون آن امام ابن امام

شهد شیرین شهادت فارغ از رنجش نمود

زد شرر بر جان عالم رنج و غم هایش تمام

پر گشود از این جهان روحش بسوی لامکان

جسم پاکش شد دفین ، چون گوهری با احترام

« بی ریا » دارد به دل مهر و ولایش روز و شب

زین سبب گوید به روح پاک او صدها سلام

*****

ص:۱۸۶

راز آیات الهی

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

سرکارخانم عصمت حبیبی (پاک) از اصفهان

السلام ای گرمی صد آفتاب

لطف و جود و بخششت تصویر آب

کظم غیظت عالمی معنا شده

صد غزل در سینه ات پیدا شده

حاصلی از فصل باورهای سبز

هفتمین اختر ز اخترهای سبز

تا طلوعت در همه آفاق ریخت

از زمین و آسمان ظلمت گریخت

صد حدیث پاک را گویا شدی

در خودت جوشیدی و دریا شدی

مثل کوهی ، سرفراز و ماندنی

راز آیات الهی ، خواندنی

آسمان منشور تو در تاب و تب

کوهها در اعتزازت روز و شب

ای تبارت راز خلق آفتاب

کِی ؟ کجا ؟ پوشیده ماند ماهتاب

چون که از نور تو وحشت داشتند

در وجود خود سیاهی کاشتند

دست ظلمتها اگر چه شد رها

ماه را در پشت ابری داد جا

ماه پشت ابر هم نورانی است

روشنی بخش شب ظلمانی است

موسی ی کاظم امام هفتمین

باب حاجاتی و آیاتی مبین

موج ناآرام اقیانوس عشق

می زنی بی تابی ام را کوس عشق

تازه کردم از لب باران وضو

تا غزل هایم بگیرد رنگ و بو

من کجا و وصف مینای شما

قطره ای ناچیز و دریای شما

*****

ص:۱۸۷

نَفَس آسمانی

سروده : شاعر دلسوخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای ایوب پرندآور (از جهرم)

آبی شدیم با نفس آسمانی اش

روشن شدیم با نظر کهکشانی اش

نورش گرفته خاک زمین تا کرات را

خورشید آمده ست پی سایبانی اش

از هفتمین نزول خداوند بر زمین

باب الحوائج است یکی از معانی اش

دریا و آب و چشمه و باران و رودها

بردند سهم کوچکی از این روانی اش

دریا به پای ساحل او سجده می کند

دنبال درک ذره ای از بی کرانی اش

در فصل ها ، بهار دلش را گره زده

بر شال سبز رنگ و عبای یمانی اش

مثل شبان گلّه ی خوش مرتع شعیب

چوپان شدم که عشق کنم با شبانی اش

هر جا امامزاده ای و صحن و گنبدیست

پس شک نکن که هست همان جا نشانی اش

سادات موسوی ز پدر ارث برده اند

هم اقتدار و شوکت و هم مهربانی اش

هارون اگر چه ماه مرا در حصار کرد

اما نگشت مانع پرتو فشانی اش

میخواست نسل ماه مرا منقرض کند

از دست داد اصل خود و زندگانی اش

ص:۱۸۸

ای اف به روزگار که بدجور بسته است

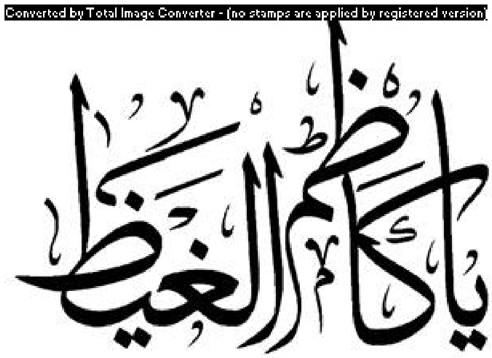
زنجیر را به پیکره ی استخوانی اش

شاعر بیا و مقتل بغداد را بخوان

معصومه آمدست شب روضه خوانی اش

دارد چقدر بوی خوش یاس می دهد

پهلوی زخم خورده گل زعفرانی اش



ص:۱۸۹

عرش آستان

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای اسدالله دشتگرد- پیروز اصفهانی

تا به کی در گوشهٔ عزلت به غم باشی مقیم

دست زن بر دامن سلطان دین بی خوف و بیم

«ربّ اَرنی» گفت موسی از پی دیدار او

« لَن تَرانی » آمدش پاسخ ز خلّاق عظیم

محرم اسرار یزدان موسی جعفر که هست

مادر گیتی ورا از شِبه و مانندش عقیم

جوهر اعراض خلقت ، از ثریا تا ثری

گوهر دریای وحدت مظهر حیّ قدیم

مخزن جود و کرامت ، منبع لطف و عطا

منشأ علم و درایت ، صاحب علم علیم

درگه عرش آستانش ، قبلهٔ اهل کرم

با کف گوهرفشانش فیض بخش هر کریم

در کف موسی عصا شد اژدها از امر او

صدچو عیسی زنده گردد از دمش عظم رمیم

بر مشام جان رسد بویی چو از خاک درش

عارفان را تازه میگردد مشام از آن شمیم

عاشقان را جلوهٔ رویش بُوَد آرام جان

مؤمنین را بوی مویش داروی جسم سقیم

عاصیان را دل هوای روضهٔ رضوان کند

صبحدم ازخاکدرگاهش اگر خیزد نسیم

ص:۱۹۰

آب لطفش دوستان را چشمهٔ ماء معین

دشمنان را تاب قهرش آب « غسّاق الحمیم»

درگهش باب حوائج ، حضرتش باب مراد

فیض بخش عالی و دانی از الطاف عمیم

با ولایش آتش دوزخ بود «برداً سلام»

بی ولایش روضهٔ رضوان بود نار جحیم

سرو بستان ولایت ، نوگل باغ رسول

نور خورشید هدایت ، معنی رب رحیم

باب رحمت، کنز حکمت، مقتدای قدسیان

هادی راه ولایت در صراط مستقیم

قبلهٔ اهل صفا منظور ارباب دعا

خاک کویش شیعیان را معنی رکن و حطیم

دامنش از کف مَنِه « پیروز» گر داری خِرَد

با عنایات الاهی شو به درگاهش مقیم

*****

امام هفتم و جوان گنه کار

سروده : شاعر فرهیخته اهل البیت علیهم السلام

روانشاد مرحوم قاسم استادی (ثابت) خراسانی

شنیده ام که جوانی بحالت مستی

به ره گذار روان بود و قلب شادان داشت

غرور و مستی و شور جوانی اندر سر

بحال بیخبری بود لیک وجدان داشت

به ناگهان نظرش بر امام خود افتاد

که بود رهسپر و رفتنی خرامان داشت

که بود آن گل گلزار احمد مختار

امام موسی جعفر که چهره تابان داشت

جوان بحالت مستی به شَرم اندر شد

ز کار زشت خود اندیشه پریشان داشت

برای آن که بدان حال بر ملا نشود

رخ از امام نکونام خویش پنهان داشت

نمود پشت به مولا و روی بر دیوار

ز شرم و منفعلی در نهاد طوفان داشت

بکتف خویش بناگه بدید دستی را

که دست ما خلق الله به زیر فرمان داشت

گشود باب وفا را بر آن جوان که جوان

در آن زمان که تنی همچو بید لرزان داشت

زهی به رهبر آزاده ئی که بر آن مست

به موعظت سخنی از لب دُر افشان داشت

ص:۱۹۲

که ای جوان تو بهر حال رخ متاب از ما

که هر که پشت به ما کرد جابه نیران داشت

سر ملوک بود خاک راه آن مولا

که این همه به موالیّ خویش احسان داشت

از این قضیه به خاطر مصیبتش آمد

که خصم از چه بر او ظلم و جور و طغیان داشت

چه کرده بود که گاهی به بصره ، گه بغداد

عزیز فاطمه عمری مکان به زندان داشت

گلو به بند غل و ، پا به کُنده و زنجیر

چه تیره چاه که او روز و شام یکسان داشت

نه غیر یادخدا همدمش در آن زندان

نه شمع بزم به غیر از چراغ ایمان داشت

شبش به طاعت و روزش به روزه شد سپری

خدا گواست چه حالی ز ظلم عدوان داشت

به زهر کشته شد آخر میان آن زندان

کسی که بندگی حق نمود تا جان داشت

به ماتمش نه همین « ثابت » غمین نالد

هر آن که پیرو او بود چشم گریان داشت

*****

ص:۱۹۳

حجت حق ، ملجأ درماندگان

سروده : مدرس حوزه علمیه و حافظ کل قرآن کریم

حجه الاسلام و المسلمین شیخ رمضانعلی جان نثاری (جان نثار) از اصفهان

یک نظر موسی بن جعفر گر به سوی ما کند

سهل باشد گر زبان لال را گویا کند

هر که باشد شیعه او لاجرم در زندگی

اقتدا در کارهای خود بر آن مولا کند

اشهر القاب او باب الحوائج هست ، چون

عقده های بی شمار از کار مردم وا کند

جملهٔ حاجات ما گردد روا ، گر آن جناب

گوشهٔ چشمی ز لطف و مرحمت بر ما کند

گر صلاح مردمان باشد ، چو عیسای مسیح

میتواند کور مادر زاد را بینا کند

دردهای سخت را با یک نفس بخشد شفا

با دم عیسائیِ خود ، مرده را احیا کند

هر که بر او ملتجی شد، حاجتش گردد روا

حق ، دعایش مستجاب ، امروز یا فردا کند

طینت او، طینت پاک رسول و مرتضی است

تابش نور وجودش سینه را سینا کند

معجزات موسیِ عمران بر او امری است سهل

می توان کاری فراتر از ید بَیضا کند

هست این موسی، از آن موسی فراتر ، در مقام

سهل باشد گر عصا را حیّهٌ تَسعی کند

اوست در دنیا پناه و ملجا درماندگان

هم شفاعت از محبِّ خویش در عقبی کند

ص:۱۹۴

هر که مهر او ندارد جای او در دوزخ است

دوستدار او مکان در سایۀ طوبی کند

در ره احیای قرآن بود عمری در جهاد

کشته شد تا دین جدّ خویش را ابقا کند

گرچه در زندان هارون سالها شد مبتلا

ظالمان را تا ابد مظلومیش رسوا کند

بس حقایق را بیان فرمود از اسلام ناب

تا شود رسوا هر آنکس دعویِ بیجا کند

در مدیحش هر چه گوید هر کسی با هر بیان

چون کسی باشد که انگشتی تر از دریا کند

غیر راه دوستیِّ او نمی پوید رهی

هر که از روز قیامت ذرّه ای پروا کند

نیست هرگز از عذاب رستخیزش هیچ باک

هر کسی امروز دستورات او اجرا کند

بی ولای او نفاق و دشمنی آید پدید

دوستیش اختلاف و کینهها اِمحا کند

حجّت حق، آن امام هفتمین ، کز یُمن او

خواهش ما را اجابت خالق یکتا کند

پیروی از اوست معنای صراط مستقیم

سالك این ره به جنّت زود ره پیدا کند

هر کسی بگرفت دامان ولایش را به دست

مهر او حاشا که با ملک جهان سودا کند

در ثنایش چند بیتی « جان نثار » اِنشاد کرد

از خدا خواهد که دائم مدح آن مولا کند

ص:۱۹۵

شد از مولدش عرش و کرسی منوّر

سروده : مدرس حوزه علمیه و حافظ کل قرآن حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ رمضانعلی جان نثاری (جان نثار)

ز فرخنده میلاد موسی بن جعفر

جهان یافته ، شوکت و زینت و ف__رّ

نه تنها وجودش زمین را صفا داد

شد از مولدش عرش و کرسی منوّر

درخشید در ماه ذیحجّه م__اهی

کز او گشته روشن ، مه و مهر و اختر

کند زن__ده اموات را همچو عیسی

که شأن و مقامش ، زِ عیساست برتر

نه تنهاست بر فرشیان میر و مولا

که بر عرشیان است سالار و سرور

خدا نور او ، از ازل آفریده

که دارای روحی است پاک و مطهّر

از آن شد ملقّب به باب الحوائج

که نومید کس را نفرموده از در

ولایش بود خیر دنیا و عقبی

شفیع محبّان بود روز محشر

چه گوییم و دانیم ، از جاه و قدرش

از این بیشتر نیست ما را میسّر

هر آنکس مدیحش بگوید چو مرغی است

که منقار خود را زِ دریا کندتر

ز درگاه احسان و لطفش امید است

که حاجات ما را بر آرد سراسر

ص:۱۹۶

به فردای محشر که نَبْوَد پناهی

من و دست و دامان موسی بن جعفر

امامیکه با حلم و صبر جمیلش

نگه داشت دین را زِ هر فتنه و شر

تشیّع به تدبیر او ماند محفوظ

هم از کینه مفسدان ستمگر

از آن عالمانی که او پرورانده

به جا مانده احکام شرع پیمبر

نداند کسی قدر و شخصیتش را

به جز ذات یکتا ، خداوند داور

به فرمان او آسمان و زمینند

نتابند هرگز ز فرمانِ او ، سر

ز بس با خدا بود در الفت و اُنس

شدی نزد او کاخ و زندان برابر

نه تنها امام است بر شیعیانش

که بر خلق عالم امام است و رهبر

تعجّب مَدارید از معجزاتش

زِ موسی و عیساست فضلش فزونتر

نمایند انکار قدرش کسانی

که روز جزا را ندارند باور

سخن هر چه گوئیم در مدحت او

در این باره گفتار را نیست آخر

در اثبات قدر و جلالش همین بس

که او هست فرزند زهرای اطهر

گدای در خانه‌اش « جان نثار » است

زِ درگاه او کی رود جای دیگر

ص:۱۹۷

امین خداوند

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم (جاوید اصفهانی)

آن خسروی که بر همه آفاق سرور است

بر عرش و فرش دولت او سایه گستر است

از دودمان ختم رسل منجی بشر

هم از صفات مظهر خلّاق اکبر است

نور دو چشم حضرت صادق ولیّ حقّ

محبوب خلق ، امین خداوند داور است

هفتم امام ، آیت عضما ، شفیع خلق

باب المراد حضرت موسی بن جعفر است

کهف الوری ، امام هدی ، حجّت خدا

کورا مقام و مرتبه از عرش برتر است

نوباوه رسول خدا ، مظهر جلال

کاظم که نور دیده زهرای اطهر است

بحر سخا ، محیط کرم ، معدن وقار

شاهی که از وفا و ولا ذرّه پرور است

فخر زمین ، سپهر ولایت که از شرف

از رفعت و جلال و شهامت چو حیدر است

از عدل و داد او بره آهو بنزد شیر

ایمن تر از رضیع بدامان مادر است

آن ذرّه ای که پرتو مهر جلال اوست

در آسمان تجلّی ماه منوّر است

ص:۱۹۸

بی مهر او کسی ننهد در بهشت گام

گر در مقام زهد چو مقداد و بوذر است

در کاظمین قبه کاخ رفیع او

با نُه سپهر عالم بالا برابر است

امروز آنکه مهر ورا حرز جان کند

آسوده دل ز وحشت فردای محشر است

شاها گدای کوی تو « جاوید » تا ابد

دل از جهان بریده و پابست آن در است

*****



بابای رضا

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مهدی جهاندار از اصفهان

احساس از هفت آسمان می بارد ، احساس

بوی گل سرخ است یا بوی گل یاس

عالم همه تفسیر لبخند تو ای عشق

از بای بسمالله بخوان تا سین و الناس

باب الحوائج تشنه تر از دیگران است

این راز را تنها تو میدانی و عباس

تاریخ را هر جا ورق زد باد ، ای داد

پایی به زنجیر است یا دستی به دستاس

اما تو می بخشی تو بابای رضایی

و الکاظمینالغیظ ، و العافین عن الناس

فردا که سر از سجده برداری ، درختان

پر گشته اند از دانههای سرخ گیلاس

*****

ص:۲۰۰

تو هفت مرتبه طوفان

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای مهدی جهاندار از اصفهان

سلام بر تو که صبح مرا سلام تویی

سلام بر تو که آغاز هر کلام تویی

بریز باده مرا از شراب کاظمیات

بریز باده مرا ، هفت خط جام تویی

به هفت کوه ، به هفت آسمان ، به هفت اقلیم

به هفت چرخ فلک ، هفتمین امام تویی

جهان و اهل جهان نیستند و رفتنی اند

ولی همیشه و همواره و مدام تویی

به سجده ماندی و زندانیان چه می دانند

پر از رهایی و قد قامت و قیام تویی

تو هفت مرتبه طوفان ، هزار مرتبه نور

طواف کعبه تویی مسجد الحرام تویی

سلام بر تو که از صبح نور تا شب حشر

تو بوده ای و تو هستی و والسلام تویی ججج

*****

مرهم غم دیدگان

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

خانم زهره حاج حسینی – از رفسنجان

مهتاب آمد از میان چشم های تو

چون ماه در تاریکی زندان برای تو

از مشهد و قم عطر نامت باز می آید

ای کاش باشد سینهام صحن و سرای تو

اینجا دلم یک آسمان از نور می خواهد

موسی بن جعفر جانمازم آشنای تو

خورشید هفتم آمد و دنیا غزل خوان شد

باشد دو چشمم در میان جای پای تو

یک عمر لبهایم تو را آرام نجوا کرد

موسی بن جعفر ضامنم تنها رضای تو

یک سفره مشکل گشا یک چشم بارانی

یک معجزه بر قلب من جنس عصای تو

این زخمها را باز هم نزد تو آوردم

ای مرهم غم دیدگان جانم فدای تو

ای کاش می شد خادم هر زائرت بودم ج

باب الحوائج تا ابد هستم گدای تو

*****

رباعی کبریت احمر

سروده : شاعر گرامی خاندان رسالت علیهم السلام

آقای محسن حافظی (حافظی)

ما پیروان مکتب دین پیمبریم

از سوز عشق دوست ، چو کبریت احمریم

این افتخار بس بود از بهر ما ، که ما

خدمتگزار درگه ، موسی بن جعفریم

*****

باب مراد

ما را ز شهد عاطفه ، لبریز ساغر است

مدح و ثنای آل علی ، زیب دفتر است

هر کس مرید شد به کسی لیک بهر ما ج

باب مراد ، درگه موسی بن جعفر است

رباعی رنج ناگفته

سروده : شاعر و سلاله اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد مهدی حسینی

آرامش محض ، روح آشفته ی توست

مبهوت ، زمان ، زِ رنج ناگفته توست

تو صابری و ، صبر ، شکیب از تو گرفت

تو کاظمی و ، خشم ، فرو خفته توست

پنجره ها باز می شوند

سروده : شاعر آئینی و دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای دادیار حامدی

از حدّ خاک درک مرام تو خارج است

تو فکر عشق و ، عقل به فکر نتایج است

این کظم غیظ چیست که سوگند بر قلم !

وصف تو از توان قلم نیز خارج است

از شافعی شنیده ام این را که صد شفا

در آستان پاک، شفیعی معالج است (۱)

عشّاق را درون حرم راه میدهند

هر چند دوره دورهٔ کینِ خوارج است

بر در بکوب، پنجره ها باز می شوند

چیزی بخواه ، این در باب الحوائج است

آن سکّه های مِهر که ضربالمثل شدند

گویی هنوز هم که هنوز است رایج است(۲)

با طالبان مکتب پرواز گفتهاند

گاهی قفس ورای تمام مدارج است (۳)

ص:۲۰۴

۱- [۱] - از شافعی نقل شده : «قبر موسی کاظم (در اجابت دعا) داروی شفابخش است»

۲- [۲] - درباره سخاوت امام موسی کاظم علیه السلام گفته اند: او شب ها کیسه هایی از درهم همراه داشت، به نیازمندان می بخشید تا بدانجا که کیسه های پول او ضرب المثل شده بود.

۳- [۳] - اشاره به زندانی شدن های طولانی آن حضرت

از خمینی شهر

سروده : شاعره آئینی اهل البیت علیهم السلام

خانم عصمت حبیبی

زاده ی صداقت

نگاهت

زادهی صداقت

و تبارت شکافندهی علم

روح و جسمت دست پرورد حمیدهای پاک

سخاوتمندانه زیستی

و چه مظلومانه هر لحظه هزار بار شهید شدی ،

حل کردی بغض سرد زندان را در سکوتت ، !

و حفظ کردی کظم غیظ همیشگی ات را

زمزمههای روشنت ،

در آن ظلمت هارونی ،

زندانبانانت را به سجده واداشت ! ،

آری

که باورت

بی باوران را به باوری سخت رساند !!!

چه بیهوده پندارند خفاشان شب پرست ،

به زنجیر کشیدن آفتاب را ؛

که نمی فهمند

پایداری مدار نور و روشنی را ! ! ؛

ظالمانی که نامشان با سیاهترین حروف در تاریخ حک شد

غافلند :

در آن درهای بسته، در حاجات می شوی !!!!

یا باب الحوائج

ص:۲۰۵

رهِ باب الحوائج گیر

سروده : شاعر ادیب فرهیخته

علی اصغر حمدیّه (حَمدی) از همدان

خوشا آن کس که دارد نفسِ کافر را به فرمانش

به شلّاقِ ملامت کرده آرام و مسلمانش

همه کارش وفا و مهرورزیّ و صفا کیشی

ندارد هیچ کالایی ، ز غلّ و غش به دّکانش

درِ دل را نَه بگشاید بروی اجنبی هرگز

به خر مُهره فروشان ، نی سپارد گوهرِ کانش

عنان خواهش دل را بکش ، سرکش مشو در ره

که راهِ حرص و آز است و نباشد هیچ پایانش

اگر خواهی ز بیماریِّ جسم و جان شفایابی

رهِ باب الحوائج گیر و آنجا خواه درمانش

همان مولا که در ابواء ، میان مکه و یثرب

تولّد گشت و سرزد خور از چاک گریبانش

پس آنگه پیشوای حق پرستان ، جعفر صادق

که جنّ و انس را بینی همه انصار و اعوانش

گلش از غنچه بیرون شد ، لب لعلش به خندیدن

چو بانویش حمیده ، داد موسی را به دستانش

فریدِ صالح و صابر ، امین عصرِ هارونی

که هر چه گویم از وصفش همانا هست نقصانش

نه تنها بشر حافی را بشارت داد و آزادی

که صف در صف ملائک نیز بوده پای بوسانش

ص:۲۰۶

شقیق بلخی عارف ، توکل پیشه نامی

که بودند عارفانی چون اَصمّ ، طفل دبستانش

به راه کعبه در دل ، او به کاظم بدگمانی کرد

و پاسخ داد حضرت ، آیه ای ، ز آیات قرآنش

و چندین راز مکنون در دلش را نیز پاسخ گفت

که آگه بود از سرّ دل و افکار پنهانش

نه طیّ الارض ، بل طی می نمود او آسمان ها

به یُمْنِ سجده های نیمه شب ، اشک فراوانش

اگر واقف بُداز اسرار غیب حق ، عجب نَبْوَد

که بود این موهبت از جانب معبود و یزدانش

ولیّ اللهِ اعظم را چه باک از حصرِ جسمانی

که دنیا با تمام دلفریبی ، بود زندانش

نمی تابید خصم بدگهر ، او را زِ بی اصلی

که موسی بود روشنگر ، کف خورشید تابانش

مناجاتش طنین انداز بر هفت آسمان عشق

سخاوت ریزه خوارِ روزیِ هر روزه ، برخوانش

علی واری که دنبال فقیران ، کوچه پس کوچه

شبانگاهان زِ هر آذوقه ای ، پُر بود انبانش

خدایا کن کفایت شیعیانش را به آن کس که

نگین خاتم او « حَسْبِیَ الله » بود عنوانش

زبانِ الکن «حَمْدیّ» و توصیف شما ، هیهات !

ببخشایش که در چنته ، بضاعت نیست چندانش

ص:۲۰۷

شوق مدح تو

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

آقای علیرضا خاکساری

هر عاشق سرگشته ای که غرق حیرانی ست

آقاست مادامی که در دام تو زندانی است

در سینه ام جز مهر تو جاری نمی باشد

با شوق مدح تو لبم گرم غزل خوانی است

هر کس که خرج غیر تو کرده ست طبعش را

قطعا ضرر کرده، پریشان از پشیمانی است

مانند "بِشر حافی" خود سر به راهم کن

رو کن به این دل این دلی که رو به ویرانی ست

باب الحوائج شربتی... یک لقمهی نانی...

مولا پذیرا باش دل مشتاق مهمانی ست

لطفی کن امشب در به روی سائلت وا کن

من که خبر دارم در این خانه فراوانی ست

عمری نمک گیر تو می باشیم و بدبخت است

هر کس کنار سفره ی اولاد زهرا نیست(۱)

شیراز، قم، مشهد شهادت می دهند آقا

این سرزمین از لطف تو همچون گلستانی ست

ص:۲۰۸

۱- [۱] . قافیه آوایی است .

یک پنجره فولاد باید ساخت در صحنت

این ایده از آنِ هنرمندان ایرانی ست

تحویل می گیری دو چندان در حریم خود

از جمع زوارت هر آن کس که خراسانی ست

از تو نوشتن از تو خواندن روی منبرها

کار فؤاد و دعبل و عمان سامانی ست

مولا سفارش کن مرا درنزد فرزندت

رؤیای من رؤیای پیرمرد سلمانی ست

بین دو راهی مانده ام در مرثیه دیگر

این شعر هم سر درگم ابیات پایانی ست

شب های تو با ظلم زندانبان تو طی شد

ساق شکسته شاهد غم های طولانی ست

بر روی پل جسم تو را دیگر رها کردند

تا صبح محشر از غم تو دیده بارانی است

از بس کفن آمد برایت مجلس شعرم

دیگر اسیر جذر و مدی فوق طوفانی ست

*****

ص:۲۰۹

توصیف دل پاک شما ممکن نیست

سروده : شاعر ادیب و بزرگوار

آقای عباس شاهزیدی (خروش)

شرح دل صد چاک شما ممکن نیست

عمری است نشسته ایم در سایه ی تان

خورشید من ! ادراك شما ممکن نیست

*****

پلك تو سکوت را به هم می ریزد

حِسّ تو قنوت را به هم می ریزد

حتی خود زندانبان هم می دانست

آهت ملکوت را به هم می ریزد

*****

ص:۲۱۰

روشنی بخش جهان

سروده : شاعر و سلاله اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم سیّد محمد خسرو نژاد (خسرو)

ای اسیری که دل ما ز اسیران شماست

دل ما چیست که عالم همه از آن شماست

عالم و آدم و جن و ملک و وحش و طیور

همه را زندگی از آب شما نان شماست

تویی آن بنده صالح که به میدان عمل

گوی گردان فلک در خم چوگان شماست

صبر و تسلیم و رضا همت احیاء علوم

هدف عالی اولاد و نیاکان شماست

در جوار تو بدل شوق بهشتم نبود

که بهشت آیتی از طَرفِ گلستان شماست

چون شما را نبود دیده به جز بر در دوست

چرخ با این عظمت گوش به فرمان شماست

جای اگر داد ترا گوشه زندان دشمن

او ندانست که دنیا همه زندان شماست

قصد خاموشی انوار ترا داشت ولی

روشنی بخش جهان چهره تابان شماست

رشته بندگی دوست به گردن داری

این نه زنجیر که این رشته ی پیمان شماست

ص:۲۱۱

چیست زنجیر که بر پای تو گردد پابند

اینکه زنجیر فلک در کف ایمان شماست

جان اگر گوشه زندان به ره دین دادی

زنده جان دو جهان در گروه جان شماست

دیده بر دست کریم تو بود « خسرو » را

ای کریمی که جهان ریزه خور خوان شماست



ص:۲۱۲

واسطهٔ فیض

سروده : شاعر فرهیخته و دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای دکتر احمد خلیلیان- خلیل اصفهانی

فرزند ارشد مرحوم رجاء اصفهانی

تا مهر بر سُرادق گردون منوّر است

روشن زمین ز پرتو الله اکبر است

خواهم به بحر طبع شوم غوطه ور دمی

چون ناخدا که در دل دریا شناور است

درّ سخن به نظم کشم در مدیح آنک ج

نوباوهٔ بتول و روان پیمبر است

والیّ دین و واسطهٔ فیض کبریا

هفتم امام حضرت موسی بن جعفر است

دایر مدار هستی و قائم مقام حق

باب امام هشتم و فرزند حیدر است

از مشرق سپهر ولایت ظهور کرد

آن اختری که خاک درش مهر خاور است

چون آفتاب جلوه کند در جهان دین

آن کوکبی که نُه فلکش بندهٔ در است

موسی اگرچه نام شریفش بود ولیک

صد چون کلیم بر در او عبد و چاکر است

خضر نبی است تشنۀ آن مایۀ حیات

عیسی دم است و صد چو مسیحش ثناگر است

نور خدا ، ولیِّ خدا ، شمس مشرقین

آیینۀ صفات خداوند اکبر است

سر تا به پای او همه عقل مجسّم است

از پای تا به سر همه روح مصوّر است

قدر مکارمش همه تا اوج آسمان

صیت فضایلش همه تا چرخ اخضر است

تغییر می کند قَدَر از یک اشارتش

هر چند خود قضا و مشیّت مقدّر است

نایب مناب احمد و ، والیّ ملک دین

تنها نه دست گیر به فردای محشر است

باب الحوائجش همه خوانند و بی گمان

در این صفت به ایزد منّان برابر است

با خادم و فقیر و یتیم است هم قدم

بر بی پناه و مفلس و بیچاره یاور است

او را به دهر هیچ کسی خشمگین ندید

زیرا که کظم غیظ ز اوصاف داور است

هر کس محبّ حضرت او هست در امان

هر کس که بی ولایت او گشت کافر است

هارون ز بغض ، دیدن آن مهر را نخواست

خفّاش در برابر خورشید مضطر است

با این همه جلال ، به محبس گرفت جای

مرد خدا هماره اسیر ستمگر است ج

زنجیر ظلم ، پای وِرا نیلگون نمود

با اینکه عدل او به جهان سایه گستر است ج

تا خوب در برابر بد جلوه میکند

تا زشت در مقابل زیبا مکدّر است

خصمش چو خار باد ، همیشه زبون و خوار

یارش چوگل ، هماره بسی روح پرور است

باشد امیدوار چو بر درگهش « خلیل »

او را کجا هراس به محشر ز آذر است

*****

ص:۲۱۵

وجه الله

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

روانشاد مرحوم ذاکر

امشب براستی شبم از روز بهتر است

کاندر برابرم رخ فیروز دلبر است

در شب کسی ندیده عیان گردد آفتاب

جز آفتاب من که رخش مهر انور است

تنها نه بزم من ز جمالش فروغ یافت

کز نور روی او همه عالم منوّر است

پرسید عارفی که بگو کیست یار تو

کز عشق او تورا دل پر غم در آذر است

گفتم به او نشین و شنو این که یار من

نور خدا و مظهر حق ، وجه داور است

هم زادهٔ نبی بود و بضعهٔ بتول

سبط نبی ولیّ خداوند اکبر است

سرّ علی مقام جلی نور منجلی

هفتم امام حضرت موسی بن جعفر است

از آدم و مسیح به درگاه جود او

چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است

*****

آسمان سخا و کرامت

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای یوسف رحیمی (رحیمی)

هر شاعری است در تب تضمین چشم تو

از بس سرودنی است مضامین چشم تو

چشم جهان به مقدمت ای عشق ، روشن است

از اولین دقایق تکوین چشم تو

ما را اسیر صبح نگاه تو کرده است

آقا ! کرشمه های نخستینِ چشم تو

از ابتدای خلقت عالم ، از آن ازل

شیعه شدم به شیوه آئین چشم تو

می شد چه خوب نور خدا را نگاه کرد

از پشت پلکت ، از پسِ پرچین چشم تو

امشب شکوه خلد برین دیدنی شده

وقتی شده است منظر و آئینه ، چشم تو

گل کرده بر لب غزلم ، باغی از رطب

امشب به لطف لهجه شیرین چشم تو

چشم تو آسمان سخا و کرامت است

آقا ! خوشا به حالِ مساکینِ چشم تو

حالا دو خط دعا ، به لبم نقش بسته است

در انتظار لحظه آمین چشم تو

(آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند)

چه عالمی است عالم باب الحوائجی

با توست نورِ اعظم باب الحوائجی

ص:۲۱۷

مهر تو است حلقه وصل خدا و خلق

داری به دست ، خاتم باب الحوائجی

درعرش و فرش ، واسطه فیض و رحمتی

بردوش توست ، پرچم باب الحوائجی

در آستانه تو کسی نا امید نیست

آقا ! برای ما همه باب الحوائجی

بی شک شفیع ما است نگاه رئوف تو

در رستخیر واهمه ، باب الحوائجی

دیوانه سخای ابالفضلیِ توام

مانند ماه علقمه ، باب الحوائجی

صحن و سرات ، غرق گل یاس می شود

وقتی که میهمان تو عباس می شود

در ساحل سخاوت دریای کاظمین

مائیم و خاک پای مسیحای کاظمین

با دست های خالی از اینجا نمی رویم

ما سائلیم ، سائل آقایِ کاظمین

رشک بهشتیان شده حال کسی که هست

گوشه نشین جنّت الاعلای کاظمین

نور الهی از همه جا موج می زند

توحیدی است بسکه سراپای کاظمین

داریم در جوار حرم ، حق آب و گِل

خاتون شهر ما شده زهرای کاظمین

ما ریزه خوار صحن و سرای کریمه ایم

این افتخار ما است ، گدای کریمه ایم

ص:۲۱۸

در سایه سار کوکب موسی بن جعفریم

ما شیعیان مکتب موسی بن جعفریم

فیضش به گوشه گوشه ایران رسیده است

یعنی گدای هر شب موسی بن جعفریم

هستیّ ما است ، نوکری اهل بیت او

ما خانه زاد زینب موسی بن جعفریم

قم آستان رحمت آل پیمبر است

در این حرم ، مُقرّب موسی بن جعفریم

با مهر و رأفتش ، دل ما را خریده است

ما بنده مُکاتَب موسی بن جعفریم

چشم امید اهل دو عالم ، به دست او است

مات مرام و مشرب موسی بن جعفریم

حتی قفس براش مجال پرندگی است

مدیون ذکر و یاربِ موسی بن جعفریم

دلسوخته ، زنده به چشمان خسته اش

دلخون ز ناله و ، تبِ موسی بن جعفریم

آتش زده به قلب پریشان ، مصیبتش

با دست بسته ، غرق سجود است حضرتش



عطر خدا

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای مهدی رضایی آدریانی

قلم و دفتر من از تو صفا می گیرند

لب و دندان و دهان عطر خدا می گیرند

پسر جعفری از نسل حسین بن علی

از رُخَت شب زده ها نور هدی می گیرند

تو که همنام پیمبر شدی از درگاهت

اذن هر معجزه ای مار و عصا می گیرند

از همان روز که تو باب حوائج شده ای

دست خود را به سویت شاه و گدا می گیرند

نه فقط اهل زمینند که محتاج تواند

قدسیان سوی شما دست دعا می گیرند

چارده سال به زندان و به محراب دعا

خاک ها بر تن تو جای عبا می گیرند

عاشقان گر نتوانند به سویت آیند

حلقه ی پنجره فولاد رضا می گیرند

پسرت ضامن آهو شده و یک عالم

دست بر دامن تو روز جزا می گیرند

آن گروهی که شدند هفت امامی ، محشر

اشک از چشم خود از بهر خطا می گیرند

دخترت فاطمه ای دیگر و عشاق بقیع

روضه ها در قم و آن صحن و سرا می گیرند

ص:۲۲۰

گرچه این شعر به مدح تو گشوده است سخن

لیک دل ها چو چِکَد اشک جلا می گیرند

می زنم این غزلم را نمک از روضه ی تو

در ازای غم تو خوب طلا می گیرند

تا که یا فاطمه گفتی به تو شلاق زدند

انتقام از علی و حادثه ها می گیرند

یوسفی رفت به زندان و سپس گشت عزیز

از چه بر تخته تن پاک تو را می گیرند

بعد سنگینی تابوت تو عالم فهمید

غل و زنجیر به پای تو عزا می گیرند



جمال جمیل

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

شادروان اصغر برادران (روشن اصفهانی)

آن در که چشم حاجت خلقی بر آن در است

باب عطای حضرت موسی بن جعفر است

هفتم امام خلق که سکان عرش را

مولا و مقتدا و امام است و رهبر است

هم شاه ملک هستی و هم شهریار دین

هم جانشین احمد و هم سبط حیدر است

شاهنشها ملک سپها عرش خرگها

مدح تو و ثنای تو از حد من بر است

تو حجت خدائی و فرزند مصطفی

فردوس را جمال جمیل تو زیور است

روی تو آفتاب سپهر مشیت است

رأی تو دستیار قضای مقدر است

تو جان اهل عالمی و جسم اطهرت

جان مجسم است و روان مصور است

آباء طیبین تو را چرخ خادم است

ابناء طاهرین تو را دهر چاکر است

آن اختری که بُرج تو ، ابنِ عمِ رسول

آن گوهری که دُرجِ تو زهرای اطهر است

او را توئی خلیفه و فرزند و جانشین

کز حق به خلق اول و آخر پیمبر است

ص:۲۲۲

هستی صدف سراسر و تو گوهری در آن

گیتی عرض تمام و وجود تو جوهر است

گرد رهت بدیده آفاق توتیاست

خاک درت به تارک افلاک افسر است

روی جهان ز ابر عطای تو خرم است

پشت فلک ز بار جلال تو چنبر است

شاها اگر چه نامه « روشن » بود سیاه

چشمش به فیض عام تو در روز محشر است

ص:۲۲۳

حسرت گندم

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای علی سلیمان (رها)

تا یک پیاله از سر این خُم گرفته است

مستی و عشق با تو تداوم گرفته است

هر بار آفتاب به ظلمت اسیر شد

خواب شب خلیفه تلاطم گرفته است

شد رو سپید و غره سیه چال از اینکه باز

آغوشش عطر ساقی هفتم گرفته است

ما کفتریم و صید تو بودن "رها" یی است

دل را دوباره حسرت گندم گرفته است

تا کاظمین فاصلهای نیست در دلم

تا گویم السلام علیکم ، گرفته است !

*****



ص:۲۲۴

آفتاب عالم آرا

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

آقای رمضان آقابابائی مورنانی (رها اصفهانی)

آفتاب عالم آرا ، موسی کاظم بود

نور چشم آل طاها ، موسی کاظم بود

آنکه باشد علم و حلمش همچو ختم انبیا

پیش چشم پیر و برنا ، کاظم بود

آنکه در زهد و ورع همچون علی مرتضی

بود و می باشد سراپا ، موسی کاظم بود

آنکه صبر و طاقتش باشد ز سرتا پا حسن

در حضور عقل دانا ، موسی کاظم بود

آنکه چون جدش حسین بن علی بودی شجاع

در نهان و آشکارا ، موسی کاظم بود

آنکه چون سجاد ، در زندان عبادت ها نمود

در تمام روز و شب ها ، موسی کاظم بود

آنکه مانند امام باقر از علم و عمل

بود او تنها و یکتا ، موسی کاظم بود

آنکه در صدق و صداقت صادقش بودی پدر

زان نکرد از خصم پروا ، موسی کاظم بود

آنکه دشمن چارده سالش به زندان جای داد

بود جرمش زهد و تقوی ، موسی کاظم بود

ص:۲۲۵

کند برپا ، گردنش در بند ، روزش همچو شب

تا که شد بر سوی عقبا ، موسی کاظم بود

آنکه هارون ستم گستر ز زهر جان ستان

کرد مسمومش همانا ، موسی کاظم بود

آنکه جان در گوشهٔ زندان بداد از جور و کین

دشمنش گردید رسوا ، موسی کاظم بود

آنکه فرزند برومندش بود سلطان طوس

او پدر باشد رضا را ، موسی کاظم بود

آنکه دین باقی بود از همت و سعیش مدام

زیر این طاق معلی ، موسی کاظم بود

آنکه شد باب الحوائج از برای خاص و عام

شیعیان را هست ملجا ، موسی کاظم بود

آنکه دردر ماه رجب شد از جهان راحت « رها »

شافعت گردد به فردا ، موسی کاظم بود

*****

خلوت انس

سروده : شاعر فرهیخته و سلاله اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم (ریاضی یزدی)

ز مِشکوه امامت نور داور

تَجَلّی می کند الله اکبر

فروغ روی موسی شد جهانگیر

چُنان کز طور سینا نور داور

جمالّش آفتابی عالَم آرا

که از نورش جهانی شد منوَّر

صباح الْخیر گفتا صبح صادق

که سر زد از افق خورشید خاور

ولادت یافت این مولود مسعود

مبارک طالع او سعد اکبر

نهم معصوم دین از آل طاها

امام هفتمین موسی بن جعفر

حریمش قبله حاجاتِ مَردم

ملائک سوده بر آن آستان سر

امین وحی در این ساحت قدس

گشاید زیر پای زائران پر

پس ازصادق رئیس مذهب حق

خلایق را به حق مولا و رهبر

زبان وحی و نور نخله طور

خدا را مظهر و بر خلق سرور

به حلم و علم و تقوی درتجلّی

محمّد بود و صادق بود و حیدر

کلامش داشت عطر وحی ومی شد

مشام جان مشتاقان مُعَطَّر

ورا نام گرامی بود موسی

معاصر با یکی فرعون دیگر

چه موسائی همه عدل و همه خیر

چه فرعونی همه ظلم و هم شر

چه فرعونی ستمکار و جفاجوی

چه هارونی جفا کار و ستمگر

به عهد او درخشان دین اسلام

که دین را گشت دنیائی مسخر

در آن دریای طوفان زا که هر موج

خطرها داشت بهر دین و کشور

خدا را ناخدای کشتی دین

در آن طوفان چراغی بود ولنگر

به دانش بیکران بحری که خیزد

زهر موجش هزاران موج گوهر

به حکمت چشمه علم لَدُنی

که سرشاراست ز آب حوض کوثر

چُنان بر بندگی عاشق که می گفت

در آن زندان تاریک محقّر

که یا رب خلوتِ اُنسی کرم کُن

مرا یاد تو شیرین تر ز شکر

به یاد دوست این زن_دان و زنجی_ر

ز آزادی هزاران بار خوشتر

دو مشتی استخوان در پیرهن داشت

به محرابِ نم_از آن پاک پی_کر

اَلا یا قبله حاجاتِ مردم

اَلا یا شافع فردایِ محشر

فقیرم ، دردمندم ، مستمندم

بگیرم دست و حاجاتم بر آور

به نام نامی موسی « ریاضی »

گرامی دفتر ما یافت زیور

یا موسی بن جعفر ایها الکاظم یا ابن رسول الله یا حجة الله علی خلقه

نور هفتم آسمان

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام خانم زهرا سپه کار از اصفهان

آه ای امام عشق ، ای معنای کاظم

ای نور هفتم آسمان ، موسای کاظم

یا ربِّ مَن لی غیرك و سبحان ربّی

می خواند در زندان دل تنهای کاظم

آزادهای و میلهها رام تو باشد

در ابرها میبافتی جا پای کاظم

وَالکاظینُ الغَیظ موجی از نگاهش

این است راز بی کران دریای کاظم

هر شب ، شب قدر است و تنزیل ملائک

هر روز ، روز سرخِ عاشورای کاظم

لبخند او یعنی رضای آسمان ها

تابیده در قم آن مه زیبای کاظم



دریای هفتم

سروده : بانوی دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

خانم زهرا سپه کار از اصفهان

آرامش موّاج ای دریای هفتم

طوفان خشم و کینه در لبخندتان گم

کوچه به کوچه خانه خانه سفره سفره

خود نان جو میخورد و مردم نان گندم

ظلمت کجا و نور هفتم آسمان ها

زندان اسیرت می شود با یک تبسّم

آتش گلستان می شود وقتی تو باشی

آتش گلستان می شود هیزم به هیزم

فرعون در راه است بشکاف آب ها را

موسای دریای همیشه در تلاطم

بوی تو را دارد اذان صبح مشهد

رنگ تو دارد گنبد و گلدستهی قم

*****

موسای روزگار

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

استاد حسین (سُرور) اصفهانی

آن پیشوا که مظهر صبر مظفر است

مرد شکیب ، حضرت موسی بن جعفر است

فرزند راستین صبوریّ و علم و حلم

کز خوی نیک ، مظهر خُلق پیمبر است

در عهد خود به پای حقیقت به پای خاست

آن سان که ، رسم ظلم ستیزیّ حیدر است

در فکر پوچ و مغز علیل ستم شعار

حق گوی و حق پرست ، سزاوار کیفر است

زندانی ایادی ابلیس میشود

آن حق ستا که تابع فرمان داور است

حق گفت در زمانه به فصل سیاه ظلم

این سنّت ستودهٔ اولاد حیدر است

اِستاد در برابر عمّال ظلم و جور

این شیوهٔ حسین و علی ، شیر داور است

فرعونیان شومِ زمان را نهیب زد

موسای روزگار ، که خصم ستمگر است

آن مظهر رضا به بَرِ ذات سرمدی

پیوسته در محیط عبادت ، شناور است

نور جمال او که همه پرتو حق است

از بستر زمین ، به سوی چرخ اخضر است

ص:۲۳۱

در آن زمان شوم و سیه ، جلوهٔ رُخش

رخشنده تر ز پرتو خورشید خاور است

فرّ و فروغ گفتهٔ آن معجزِ تمام

تا واپسین ، به جلوه و طومار و دفتر است

مظلوم روزگار ، جز آئین راستین

ای حق کُشان ؛ چه داشت که در خور به کیفر است

آوخ ، که پای بست به زنجیر جور گشت

آن دست حق ، که سلسله جنبان محشر است

آن یادگار حضرت صادق ، که در بَرَش

دنیای علم و دانش و عرفان ، مسخّر است

یا رب ، فروغ منظر خورشید خاوری

تا بر بساط فرش زمین سایه گستر است

تا فرّ روز، جلوه فرو شد به شام تار

تا شب ، به سیر سرمه ایِ قیرمنظر است

تا گُل زند تبسّمِ رنگین به نوبهار

تا ژاله را به صبح گهان ، خندهٔ تَر است

یاران او به پاس عمل ، رو سفید و شاد

تا در بهار مغزِ طبیعت معطّر است

در این چکامه ، چشم امید « سُرور » باز

بر التفات حضرت موسی بن جعفر است

*****

ص:۲۳۲

ملکوت هفتم

سروده : شاعر دلباخته خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای حسین (سرور) اصفهانی

شه ملکِ دین که باشد ، همه ماسوا رهینش

چه نویسم ار ننامم ، ملکوت هفتمینش

به قلوب خلق عالم ، چوزِ لطف حکم راند

به خدا سزد که بینم ، همه خلق را رهینش

چو بوَد به ملک هستی ، همه خرمن تعالی

بود این روا که بینم ، همه خلق خوشه چینش

چو به آسمان رفعت ، سر اعتلا فرازد

بود این سزا که بینم ، جلوات بر زمینش

سر آسمان سزد گر ، بِفتَد به آستانش

خُنَک آن کسی که گیرد ، ز فلاح آستینش

ز عُلُوّ و عز و تمکین ، چو به اوج باشد آن شه

چه رواست گر بخوانم ، ز مقام ، شاه دینش

غم مردمان چو بودی به درون پر گدازش

چه رواست گر که باشم ، منِ زار دل غمینش

همه خواهشم بُود این ، که به واپسین به بینم

ز عنایت اِلهی ، رخ خوب نازنینش

*****

هفتمین جهت

سروده : شاعر ادیب و فرزانه خاندان رسالت علیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر موسوی (سعا از قم)

ای هفتمین جهت ، جهت خارج از فنا

صدها جهت به سمت تو پیوسته از بقا

خورشیدها به کوی تو حیران ، چو آینه

آیینه ها طفیل تو از مشرب صفا

رونق فرو نهاد نوای هزارها

هر جا قنوت دست تو بگرفت ربّنا

بگذشتی از حصار فلك ، لیک مانده است

چشم کلیم ، بر ید بیضا و اژدها

منشور صبر و طاقت تو ، مهر بی حساب

مستور حلم غربت تو ، فطرت وفا

بغداد و بصره ، یا که مدینه ، مراد نیست !

جایی نبوده تا نرود شهرت شما؟!

توحید غنچه کرد میان لبان تو

آتش اگر نهاد به دل ، زهر جان گزا

ماتم گرفت چشم فلك ، هم قرین اشک

وقتی که زهره قامت خورشیدکرد ، تا

می سوزد از شرار غمت ، چون کلیمِ دل

سینای غم کنار غزل کرده ام به پا !

*****

ص:۲۳۴

فیض جاری

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر موسوی (سعا از قم)

رخصتی ، تا غبار برگیرم ، از دلی که همیشه صحرایی ست

با جنونی که در نهان دارد ، مست شیدایی تماشایی ست

رخصتی ، تا جسارتی یابم ، در حضور تو حضرت عاشق

فرصتی ، تا دوباره برخیزد ، دل خروشی که شرط شیدایی ست

من که مستور شهر خاموشم ، کهکشانیترین بتاب ، اینک!

بر ضمیری که رنگ شب دارد ، بر کویری که مهد تنهایی ست

کوثر آباد فیض تو جاری ، ساغرستان دست من خالی

قطرهای ، جرعهای ، که لب هایم ، تشنه تر از نسیم صحرایی ست !

می روم هر کجا که بتوانم ، در خور لطف حضرتت باشم

قطره ام یا حباب ، فرقی نیست ، شور من ، شور و حال دریایی است

ای بلندای رحمت و رأفت ، مثل دریا همیشه بخشنده !

نام تو مهربان ترین حامی ، یاد تو ، همچنان ، که زیبایی ست

دست امّید من ، تهی مانده ، کن مدد تا دوباره برخیزم

گوشه چشمی ، عنایتی مولا ، دست تو همچنان اهورایی ست!

*****

ص:۲۳۵

آیینه ی حلم الهی

سروده : شاعر پرتلاش خاندان امامت علیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر موسوی (سعا از قم)

مصداق حلمش ، بین مردم ، حضرت کاظم

مصداق علمش ، در زمین و آسمان ، عالم

حیران به ذات پرتواش ، آیینهی عرفان

هم صورت و معنا ، رهین حکمتش دایم

ملهوف رنج و محنتش ، نای قلم هر دم

معطوف اوج همتش ، دیباچهی راقم

شب تا سحر در سجدهها ، با عشق حق ، ذاکر

از صبح تا شب ، خشک لب ، غرق طلب ، صائم

لاهوتیان را شهرتش در آسمان ، صابر

ناسوتیان را نام او ، در هر بیان ، کاظم

در زهد اگر کاظم به هر نامردمی ، اما

درعشق حق ، بی باک هم از لومهٔ لائم !

موسی صفت، هر جا کلامش جاری از ایمان

ترسی نداده ره به دل ، از حاکم و ظالم

روشنگرانه در ره دین خداوندش

هرگز نشد از بذل جان خویشتن ، نادم

تنها، سپرده در دلش نور محبت را

تنها شده در سینه اش عشق خدا ، حاکم

مولا ، دعا کن بعد غیبتهای طولانی!

چشم جهان روشن شود بر حضرت قائم f

ص:۲۳۶

جد بزرگوارم حضرت محمدبن موسی علیه السلام میر عابد شیراز

سروده : شاعر خاندان نبوّتعلیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر موسوی

(سعا از قم)

ای مرامت جلوه ی حق در ضمیر با جمیل !

می تراود از دل آیینه هایت سلسبیل!

وارث موسای کاظم در عبادت بوده ای

حرمت نامت شده ، حق وراثت را دلیل!

بین فرزندان موسی در نجابت در حیا

نام تو عابد ، مرامت در عبادت بی بدیل

میر من، ای بارگاهت خانه امن خدا

امتیازی هست نامت را ، در اولاد خلیل !

نسل تو پویا ، میان دودمان "موسوی"

بهرهمند از رادمردان جوانمردِ جلیل

آنچه در مدح تو می آید ، اگر شایسته نیست

حق مطلب را چگونه میتوان گفت این قبیل ؟ !

قصهی تنهایی ات را کی قلم تاب آورد ؟ !

در کنار دیده و دل ، بسته بر نامت دخیل

آنچه مانده از تو، نور است و حضوری جاودان

در کنار شاعران پاک آیین و اصیل !

سرو شیرازی به همراه برادر ، تا ابد

می تراود از مزار دل ربایت ، یا جمیل!

*****

ص:۲۳۷

ذرّه پرور

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمدرضا صغیر (سعید)

فرزند ارشد استاد صغیر اصفهانی

پادشاه دادگستر ، از شرف محبوب داور

ناظم چرخ مدوّر ، آفتاب ذرّه پرور

مهبط فیض نخستین ، رهنما و رهبر دین

بحر علم و حلم و تمکین ، کبریایی ذات و مظهر

واقف اسرار پنهان ، مجری احکام قرآن

مقتدای اهل ایمان ، دین حق را زینت و فر

در مقام پارسایی ، فارغ از هر خودستایی

کار او کار خدایی ، دادگستر ، بنده پرور

با مقام شهریاری ، بندهٔ درگاه باری

حکم او در امر جاری ، منطبق با امر داور

گوهر دریای عصمت ، اختر برج ولایت

صاحب فضل و درایت ، وارث علم پیمبر

مظهر باری تعالی ، زینت عرش معلّا

سبط احمد ، پور زهرا ، حضرت موسی بن جعفر

درگهش باب الحوائج ، مسلکش خیر المناهج

در پی کسب مدارج ، بنده اش صد پور آذر

نو گل باغ رسالت ، سرو بستان امامت

حضرتش بهر شفاعت ، ملجئی در روز محشر

انبیا را در بلایا ، همچو آبا همچو ابنا

بوده ملجأ گشته ملجأ گشته مونس بوده یاور

مجری حکم اِلهی ، در اوامر در مناهی

می دهد قرآن گواهی ، عصمت او را مکرّر

مکتبش را اهل عرفان ، گشته خادم از دل و جان

در حضورش صد چو لقمان ، بوده شاگردی محقّر

هر که گردد خاک کویش ، میفزاید آبرویش

آن که دارد رو به سویش ، کی رود محروم از این در

وا مصیبت جور گردون ، عاقبت کردش جگرخون

سال ها در حبس هارون ، ماند آن فرزند حیدر

غل به گردن پا به زنجیر ، همدم او آه شبگیر

عاقبت بیجرم و تقصیر ، شد شهید از جور بی مر

رنج زندان ، کاهش تن ، هجر یاران ، جور دشمن

با تعب آن سرّ ذوالمن ، شد قتیل آن ستمگر

آن خدیو ملک امکان ، بی معین در قعر زندان

با غم دوری ز یاران ، داد جان بی یار و یاور

شد « سعید » از جان گدایش ، داده گویایی خدایش

تا نمـایدِ در ثنـایش ، عِقـد گوهـر زیب دفتـر

امیر کشور عشق

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای اباالفضل آسمانی (سماوی)

الا که نور ، جمالت به چشم حور دهد

چنان که ماه زمین را ز چرخ نور دهد

به سرخوشان تو ای دوست ساقی از ره مِهر پ

میِ ولای تو با ساغر بلور دهد

رخ از بهشت بگردانم ار خدای جهان

به محفلی که تو باشی مرا حضور دهد

الا که مِهر تو و عشق تو به روز حساب

توان و تاب بر این قلب ناصبور دهد

خدا به روز قیامت به بابِ خُلد برین

به مُهرِ مِهرِ تو پروانهٔ عبور دهد

توئی تو موسی کاظم که محو تو موساست

که نورِ عارض تو روشنی به طور دهد

محیط صبر و رضا و شکیب را گوهر

توئی که درس شکیب تو بر دُهور دهد

امیرِ کشور عشقی که حق به ملک وجود

ترا بدست سرِ رشته اُمور دهد

به جمعِ حلقهٔ ذکر تو و ملک جبرئیل

رسد که با دم تو ذکر یا غفور دهد

امینِ وحیِ « سماوی » ز داغِ تست حزین

نـوا و شور عـزا تا صف نشـور دهـد

*****

ص:۲۴۰

همه شهدیّ و حلاوت

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای محمدحسین شاکرین (شاکر اصفهانی)

ای پری چهره که سر تا به قدم چون جانی

ای که هم پیش نظر هم ز نظر پنهانی

آفت هوشی و پاکیزه تر از ادراکی

رهزن دینی و فرخنده تر از ایمانی

تو پدیدار نی ای زآن که چو نور بصری

تو هویدا نشوی زآن که به تن چون جانی

همه شهدیّ و حلاوت ، تو مگر تسنیمی

همه لطفیّ و طراوت ، تو مگر بستانی

هر کجا یک دل زاری است تواش دلداری

هر کجا جان فکاری است تواش جانانی

دل فدای تو که زخم از تو و مرهم از توست

جان نثار تو که هم دردی و هم درمانی

تو فروزنده تر از صبح جهان افروزی

تو صفابخش تر از باغ گل و ریحانی

تو مگر از دل و جان بندهٔ شاه دینی

که در اقلیم دل و کشور جان سلطانی

پادشاهی که به دربار جلالش جبریل

هست بر خیل ملک مفتخر از دربانی

هفتمین حجّت حق فرد وجودی که بود

ذات او همچو خداوند احد بی ثانی

حضرت موسی جعفر که بود طور دلش

مهبط نور خدای صمد سبحانی

به حقیقت که بود مهبط انوار خدا

دل هر کس شود از مهر رخش نورانی

آن چنان کشور اسلام نموده است آباد

که نبیند دگر از همّت او ویرانی

این نه مدح است که بر صفحه نگارد چو منی

که به شأنش شده نازل سُوَر قرآنی

بود از همّت او منتظم ارکان وجود

کاین بنا را بود او باعث و هم او بانی

اگر او امر کند زهره کند مرّیخی

اگر او حکم کند تیر کند کیوانی

اگر او عزم کند ذرّه کند خورشیدی

اگر او قصد کند قطره کند عمّانی

ره به ذاتش نتواند ببرد عقل بسیط

حاصلی نیست در این مرحله جز حیرانی

آه و صد آه که با آن همه اجلال و شرف

یوسف آل عبا شد ز ستم زندانی

وه چه زندان که در آن فرق شب و روز نبود

بس که بُد چون دل کافر سیه و ظلمانی

لیک با آن همه در فکر غم خویش نبود

بهر جدّش همه دم بود به اشک افشانی

ص:۲۴۲

نوحه می کرد چو نوح از غم آن تشنه جگر

که شد اندر یم خون کشتی او طوفانی

جان به قربان خلیلی که به قربانگه دوست

داد آن غمزده هفتاد و دو تن قربانی

« شاکرا » در غم شاه شهدا اشک ببار

کآتش دوزخ از این آب فرو بنشانی

*****

رباعی

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حسن احمدی (شائق اصفهانی)

سلام عشق

سرگشته در دیار شهیدان حیدریم

لب تشنه از سبوی کریمان کوثریم

از کربلا به سوی نجف رو به کاظمین

ما عاشقان حضرت موسی ابن جعفریم

*****

ظهور جلوه حق

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای محمدتقی سیف (شاکر)

از همدان

آن مخزنِ کمال که موسی بن جعفر است

باب الحوائج است و جهان را چو محور است

دنیا به حلم و علم و جمالش مزیّن است

عقبی ز فیضِ موهبتِ او ، منوّر است

اظهارِ فضل مردم دنیا ز بذلِ اوست

زیرا ظهور جلوهٔ حق را مظاهر است

از التفات حضرتِ دادارِ لایزال

در بحر بیکرانِ معارف شناور است

پیوسته شاد می گذرد بر محبّ او

خصمش همیشه ، از حسد آزرده خاطر است

از خسروان سزد که ستاند خراج و باج

کو پادشاهِ حُسن به هر ملك و کشور است

آن را که نیست مِهر و ولایش به ملكِ دل

قلبش ز انقلابِ حوادث ، پر آذر است

در آسمانِ معرفتش جبرئیلِ عقل

نگشوده بال و پر به خدا خسته شهپر است

روی چو آفتاب و جمالِ چو ماهِ او

روشن چراغ محفل آل پیمبر است

ص:۲۴۴

ایمان ز یُمنِ معرفتش ایمنی گرفت

دین از قوای همّتِ فهمش مظفّر است

پرگارسان ، کشیده به گِرد جهان خطی

ز این رو به قطب عالم امکان ، چو محور است

از اشتیاق مهرِ تو باب الحوائجا

« شاکر » به مدح عارض خوبت ، سخنور است



ص:۲۴۵

گل بهار نبوّت

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

شادروان مرحوم آقای محمود زعفران زاده (شاهی اصفهانی)

فرزند مرحوم شوقی اصفهانی

شکوفه باز برآمد به عشق طلعت یار

به شاخ غنچه زده سر به شوق لعل نگار

به شکر نعمت والائی و دل آرائی

کشیده سربه فلك با نشاط سرو و چنار

گرفت پرده ز رُخسار گُل نسیم سحر

درید جامهٔ گُلهای باغ خنجر خار

دمید نفخهٔ روح نسیم عیسی باد

که مریم گُل و اشجار باغ شد پر بار

رسید شاه ریاحین به باغ چون دارا

کشید چتر زمرّد به سر ز برگ انار

به عشق روی گل و لاله و صفای چمن

فکند غلغله در باغ و راغ صوت هزار

نسیم صبح بهاری وزید در بستان

گرفت خرّمی از نو چمن در این گلزار

ز یمن عید و بهار و صفای گلشن و باغ

به نغمه آمده بلبل قرین صُلصل و سار

به امر حیّ توانا گریست ابر بهار

که جوی و رود همه پُر نمود همچون پار

ببین به دیده نرگس که باده نوش آمد

بسان ساقی دُردی کشان مست و خمار

میان مجلس انس و طرب به رقص آمد

عروس باغ و چمن با نوای بربط و تار

به نغمه بلبل شیدا به گلستان و چمن

به عشوه کبک خرامیده در دل کهسار

چو غنچه لالۀ خونین دلی تبسّم کرد

چو دید سردی دی از بهار کرد فرار

به رغم مدّعیان باده نوش و ساقی بزم

کشید باده ز مینای یارو شد سرشار

به حُبّ شاه حجازی سلیل ختم رُسُل

یگانه اختر بُرج شرف مه اقمار

امام کاظم آنکس که هست کاظم غیظ

بود سُرور دل و جان حیدر کرّار

ابوالرضا ولی حق ، موسی جعفر

روان عالم و آدم گزیدۀ دادار

توانگری که ز جود و سخا بود شب و روز

ز خوان مکرمتش جنّ و انس برخوردار

به امر نافذ او عرش و فرش پابرجا

ز یُمن همّت او دین حق گرفته قرار

شهنشها تو همانی که زمزم و کعبه

شرافت از تو گرفت و ملال از کفّار

توئی که گاه تولد تمام کون و مکان

ز یمن نور تو گردیده غرق در انوار

تو مشعری تو منائی توئی حَرَم تو صفا

تو رُکنی و تو مقامی تو حجری و تو حصار

به جنّ و انس و ملک خسروا به حکم قضا

توئی امید و توئی آمر و توئی سالار

گل بهار نبوّت ز توست تازه و تر

نهال باغ رسالت ز تو گرفته ثمار

فرزدقی که بحق گفته است مدح تو را

خجل شوم اگر آید بخوانم این اشعار

شها به جان تو « شاهی » گدای کوی تو است

گدای کوی تو دارد ز پادشاهی عار

به روح پاک تو و جدّ تو هزار درود

به دشمنان تو نفرین حقّ هزاران بار

*****

ص:۲۴۸

برتر ز موسی عمران

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای حسینعلی شفیعی (شفیع)

شده ام از شداید دنیا

متوسل به حضرت موسی

کاظم آل احمد مرسل

موسی سبط سید بطحا

نور چشمان حضرت صادق

پدر حضرت امام رضا

در میان چهارده معصوم

هست بابالحوائج آن مولا

هر که حاجت ز درگهش طلبید

حاجتش را خدا نموده روا

اوست برتر ز موسی عمران

کاظمینش ز وادی سینا

آری ، آری ، در این مقام شریف

لن ترانی شنیده کس ، حاشا

ید بیضا برون کند از جیب

اژدها آورد بدون عصا

همچو باب گرامی اش صادق

همچو پورش رضا به حکم قضا

حکم فرما به ما سوا یکسر

بنده حکم خالق یکتا

اسوه صبر در برابر ظلم

قدوه حلم و پیشوای رضا

شده از جود با جواد یکی

عادت اوست لطف و جود و سخا

سایهٔ لطف او نگردد کم

از سر شیعیان به روز جزا

آستانش همیشه می نازد

از وفور ملک به عرش علا

بارالها به حق آن مظلوم

که به زندان فتاد عمری را

دید آزار سندی شاهک

گشت مسموم دانه خرما

فرج منتقم مهیا ساز

حاجت شیعیان روا فرما

باز نام « شفیع » را بنویس

از محبان خاص آل عبا

ص:۲۴۹

روی گل

سروده : شاعر ادیب و نکته سنج اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم استاد شکیب اصفهانی

خلیل قادر سبحان سلیل سید عالم

دلیل موسی عمران نصیر عیسی مریم

کلیم طور ربانی مسیح دار سبحانی

پناه عالی و دانی ملاذ عالم و آدم

به کنز علّم الاسماء به رمز سرّ ما اوحی

چه در صورت چه در معنی علیم و عالم و اَعلم

سُرور سینهی حیدر فروغ چشم پیمبر

فلک فر موسی جعفر سلیمان مسیحادم

حرم از کوی او طرفی صفا از روی او حرفی

محیط از جوی او ظرفی ز جامش جرعهٔ زمزم

خدیو خطهی ایمان خدا را حجّت و برهان

بنای کفر از او ویران حصار دین از او محکم

به ذکر او بود گویا به سوی او بود پویا

به هر شیئی که از اشیا بتابد نیّر اعظم

به ملک لاشریک له ز سرّ کاف و نون آگه

قضا با حکم او همره قدر با امر او توأم

یم جودش که از احسان بود دریای بی پایان

سراسر قلزم امکان بود یک قطره از آن یم

به دفع و رفع مطلب ها به خلوتگاه دل شب ها

به اهل ذکر یا ربها انیس و مونس و همدم

ص:۲۵۰

به دل با عالمی عصیان چو تابد مهر او از جان

بود این ماه و آن کتان بود این مهر و آن شبنم

به ملک عزّ و شأن سلطان که در دورانش از احسان

به جز زلف نکورویان نه بینی خاطری در هم

فلک درگه ملک لشگر شهی کز عزّ و جاه و فر

ندارد خادمش در سر هوای تخت و تاج جم

به شرع مصطفی رهبر به فرّ مرتضی مظهر

به کُلّ ماسوی یاور به راز کبریا مَحرم

چه در عزّت چه در خِذلان ، چه بر دانا چه بر نادان

به هر دردی بود درمان به هر زخمی بود مرهم

به دارالملک جاویدش که دربانی است جمشیدش

فلک با شیر و خورشیدش نکو نقشی است بر پرچم

به امر او در این صحرا به حکم او در این بیدا

پرد عصفور با عنقا، چرد روباه با ضیغم

بنای دین پیغمبر حصار مذهب جعفر

به دست سعی آن سَرور نماید این چنین مُعظم

به عهد او ز آزادی نماید بید شمشادی

سزد گر سنبل از شادی بپوشد جامهٔ ماتم

ز هر کامل بود اکمل ز هر فاضل بود افضل

هم او آخر هم او اوّل هم او آدم هم او خاتم

جمال مصطفی از او جلال مرتضی از او

کمال کبریا از او هویدا گشته تام و تم

ص:۲۵۱

به عطف دامنش از جان بزن دست از سر ایقان

که بر بام فلک آسان مسیحا شد از این سُلَّم(۱)

چه گویم از کمال او که با جاه و جلال او

به توصیف جمال او زبان خامه شد ابکم

به گلشن تا زند بلبل نوا از عشق روی گل

به جام دوستانش مل به کام دشمنانش سم

ایا ای شاه دریادل که احسانت بود شامل

به هر ناقص به هر کامل به هر پژمان به هر خرّم

به لطف ایزد داور تویی مُظهِر تویی مَظهَر

ز ارباب کرم یکسر تویی اقدم تویی اکرم

« شکیب » خسته را برهان ز قید و بند جسم و جان

ز ت___اب طعنۀ دو نان دلش تا کی به غم مدغ___م

*****

ص:۲۵۲

۱- [۱] . سلّم یعنی : نردبان ، پلکان

ایران امام زاده سرای تبار اوست

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مجتبی صمدی (شهاب)

از تهران

آن جا که عاشقی است همیشه فضای ماست

در مَرغ زار در به دری رَدِّ پای ماست

وقتی که نان سفرهٔ ما از محبّت است

صدها هزار حاتم طائی گدای ماست

دین و طریقت همهٔ انبیا علیست

ای مدّعی بدان تو که این ادّعای ماست

ناخالص است دین بدون علی سرشت

شاه غدیر ، صاحب رکن ولای ماست

مثل کلیم تکیه به جایی نمی زنیم

وقتی که عشق حضرت موسی عصای ماست

موس_ای ما ز نس_ل شهنش_اه خیب_ر است

نوری ز طیف عاطفه ، موسی بن جعفر است

شکر خدا که بندهٔ ایمانی اش شدیم

کشتی شکسته ایم ، که طوفانی اش شدیم

ما در پناه چتر ولایش نشسته ایم

خیس از نزول رحمت بارانی اش شدیم

ما را گره زدند به زلف رهای او

آزاد عالمیم ، که زندانی اش شدیم

ص:۲۵۳

اولاد او به کشور ما آمدند و ما

خادم شدیم و نوکر ارزانی اش شدیم

هم خاک بوس دختر او در میان قم

هم ریزه خوار پورِ خراسانی اش شدیم

خاک و زمین ما همه در اختیار اوست

ایران امام زاده سرای تب_ار اوست

در هفتمین حضور زمینیِّ آسمان

او شد بلند مرتبهٔ جمع خاکیان

آری ملاکِ سنجشِ ایمان ولایت است

ما شاکریم او شده هفتم امامان

ما با وجود او به خدا گم نمی شویم

زیرا که او به شیعه دهد راه را نشان

با عشق او به وقت حساب و کتاب و قبر

وا می شود زبان فروبسته در دهان

او سومین لقب گرفته به باب الحوائج است

حاجت نمی بَرَم به خدا پیش این و آن

حاجت روا شدن ز درش کار ساده است

این کمترین عنایت این خانواده است

امشب صلای آمدن عید می زنم

خود را به حال مستی تشدید می زنم

با عشق او برای طپش های عاشقی

بر قلب خود علامت تمدید می زنم

ص:۲۵۴

تمثال آفتابی او را به روی دل

بختم همین که آمد و تابید می زنم

محتاج هستم و درِ کوی کریم او

دارالاجابت است و به امید می زنم

تا دیدمش دلم از غصه آب شد

کوه دلم ز آتش عشقش مذاب شد

عمرش میان غربت بی یاورش گذشت

رنج هزار ساله بر آن پیکرش گذشت

حسرت کشیده چون پدری گیسوان او

در حسرت نوازشی از دخترش گذشت

او مرگ خویش را ز خدا عاشقانه خواست

از بس بلا کشید که آب از سرش گذشت

وقتی به زیر مشت و لگدها شکسته شد

دانست آنچه بر بدن مادرش گذشت

اما اسارتش که به زینب نمی رسد

او شعله از اصابت با معجرش گذشت

زینب اسیر کوچه و بازار شام شد

زن بود و وارد صف اغیار شام شد

*****

ص:۲۵۵

آئینه ایزد نما

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای مهدی نعمت نژاد (صابر)

حضرت موسی بن جعفر رهبر راه ولاست

باطن نورانیش آیینه ایزد نماست

مطلع غیب الغیوب و مظهر اللهُ نور

در سماوات حقایق راز دار کبریاست

عالِم و فاضل سخّی و کاظم و بابالمراد

بوده آن فرزند پیغمبر امام و رهنماست

او غلامان را به راه عشق حق آزاد کرد

مکتب او مکتب توحید و ایمان و صفاست

حضرت بابالحوائج نور چشم جعفر است

در جهان معرفت او نایب خاص خداست

« صابرا » دست طلب بر دامن فیضش بزن

حضرت موسی بن جعفر رهبر شاه و گداست

ص:۲۵۶

قبله جان

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم رمضان صابر (صابر) اصفهانی

شد آن کو درگه موسی بن جعفر قبله جانش

جوی نبود بدل روز قیامت بیم عصیانش

بود باب الحوائج درگهش اهل دو عالم را

مدار ای دل ز جان دست توسل را ز دامانش

شوی فرمانروای انفس و آفاق در دنیا

نپیچی گر سر از جان چون قلم از خط فرمانش

شه دنیا و ما فیها که شد در وادی سینا

پی دیدار « ارنی گو » به جان موسّیِ عمرانش

امام هفتمین کاندر محیط علم بی پایان

به جز جدش محمّد انبیا طفل دبستانش

جهان آفرینش را شهنشاهی که از رتبت

شهان با افتخار از جان ، گدای جود و احسانش

خدیو عالم و آدم که جبریل امین از جان

بود صبح و مسا تا حشر با اخلاص دربانش

متاب از درگه دارالشفایش رخ ز جان و دل

که خاک مقدم زوار آن شه هست درمانش

بود حاجت روا « صابر » بدون شک و ریب از وی

شد آن کو در گه موسی بن جعفر قبلهٔ جانش

ص:۲۵۷

خال سیاه

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

زنده یاد استاد محمدحسین صغیر اصفهانی

ای لعبت نسرین بدن لاله بنا گوش

وی ماه شکرخند شکر ریز شکر نوش

گر نیست تو را خاك ره ای سرو قباپوش

باریست گران بودن این سر به سر دوش

ای در خم چوگان تو سرها همه چون گو

صد طعنه ز اغیار تو ای دوست شنیدم

صد گونه ستم از تو در ایام کشیدم

امید خلاص از تو من زار بریدم

آن دم که مقید به دو گیسوی تو دیدم

صد دل به یکی حلقه و صد جان به یکی مو

تا کار من افتاده به روی چو مه یار

چون چشم خود از درد مرا ساخته بیمار

گاهی به زمین رخ نهم و گاه به دیوار

با این همه غم او ز پی قتل من زار

گه تیر مژه آرد و گه خنجـر ابـرو

ابروی تو یا تیغ کج اندر کف ماه است

گیسوی تو یا از من دل سوخته آه است

موی تو به رخ یا به گل افشانده گیاه است

در کنج لبت ترک من این خال سیاه است

یا جا به لب آب بقا ساخته هندو

ای برده به زلف سیه خود دل عالم



ص:۲۵۸

ای برده به زلف سیه خود دل عالم

عالم شده آشفته از آن طرۀ پر خم

خم قامت من همچو کمان ساختی از غم

غم نیست مرا گر شوی ای ترک تو همدم

همدم نه سزاوار بود جز تو پری رو

باز آی که گلزار ز گل گشته معطر

بلبل چو یکی واعظ بنشسته به منبر

گه حمد خدا گوید و گه نعت پیمبر

گه مدح امام دو سرا موسی جعفر

کاو راست دو صد موسی عمران ارنی گو

تنها نه ملک بر در او آمده دربان

کز بهر غلامیش ز جان تاخته غلمان

سازند مگر کحل بصر از دل و از جان

حوران بهشتی به درِ آن شه ذی شان

روبند غبـار ره زوار به گیسو

ای زادۀ زهرا خلف سید لولاک

در بزم عزای تو ملک با دل صد چاک

بال و پر خود فرش کند بر زبر خاک

از شمع حریم تو یکی شعله در افلاک

بیضا شد و چون فضل تو رخ تافت به هر سو

گر بست به زنجیر تو را خصم سیه دل

کی کاسته شد رتبه شیران ز سلاسل

ص:۲۵۹

گردون پی تعظیم تو این سان شده مایل

با کوی تو هرگز نتوان کرد مقابل

گر گنبد مینا بود و روضۀ مینو

روی تو به نور احدی آمده مظهر

شخص تو بشرع نبوی سید و سرور

بی مهر تو ای گل نوگل گلزار پیمبر

بر پای نخیزد به دمن لاله احمر

وز خاک نروید بچمن سنبل خوشبو

پوییم گر امروز تو را راه محبت

دیگر چه غم از وحشت فردای قیامت

از ما کنی آن روز گر از لطف شفاعت

بی رنج و تعب جای نماییم به جنّت

با اینکه نیاید گنه ما به ترازو

ای نور خدا ، شمع هدی ، مصدر ایمان

دریای عطا ، بحر سخا ، منبع احسان

ای یوسف آل نبی ، ای مظهر یزدان

افسوس که گردید تو را جای به زندان

از کینۀ دیرینۀ هارون جفاجو

صد آه که چون از ستم قوم ستمکار

بنشست تو را زهر جفا بر دل افکار

افروخته شد خرمن جانت همه یکبار

وز درد شدی با غل و زنجیر گرانبار

ص:۲۶۰

غلطان به روی خاك ز پهلوی به پهلو

ای شاه حجازی به چه تقصیر به بغداد

مسموم نمودند تو را از ره بیداد

ما را غم قتل تو شها کی رود از یاد

الحق که بود ناسخ بدفعلی شدّاد

ظلمی که عیان گشت از آن فرقهٔ بدخو

کلب تو «صغیر» آن که تو را هست ثناخوان

کمتر بود از مور و تو برتر ز سلیمان

ران ملخش تحفه که در بخشش عصیان

ضامن شوی اش نزد خدا از ره احسان

ای زادهٔ آزادهٔ تو ضامن آهو

*****

موسی الکاظم علیه السلام

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حسن صالحی خمینی

کانونِ وحی ، خانهی موسی بن جعفر است

صَبر و رضا نشانهی موسی بن جعفر است

پَروردهی محمد و دُردانهی علی

عِلم خدا ، خزانهی موسی بن جعفر است

*****

حکایت لطف امام موسی بن جعفر علیه السلام به شطیطه نیشابوریه

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

شادروان علی سهرابی (صفا تویسرکانی)

یکی طرفه حکایت نغز و بس خوب

چنین نقل است زِبْنِ شهــــر آشــوب

که در عصر ولی حی داور

امام انس و جان موسی بن جعفر

ز نیشابور پیکی با هزینه

روان شد جانب شهر مدینه

نوشته نامه ها با عز و تمکین

بنزد آن یگانه خسرو دین

تمام نامه ها سر بسته بودی

وجوهی اندر آن پیوسته بودی

شطیطه نام بانوئی مکرّم

بدان قاصد سپردی چند در هم

امامش را یکی جامه فرستاد

در رحمت بروی خویش بگشاد

بنزد آن ولی حی سبحان

شطیطه این چنین بنوشت عنوان

که باشد آرزویم وقت مردن

قدم رنجه کنی خود بر سر من

چو آن قاصد ز گرد راه آمد

به نزد مظهر الله آمد

ص:۲۶۲

هنوزش راز خود ناکرده آغاز

کز آن سلطان خوبان دید اعجاز

به امر حضرت موسی بن جعفر

گشودی نامه ها را مُهر یکسر

جواب نامه ها را دید مستور

چنانکه صاحبش را بود منظور

وجوهی را که قاصد همرهش بود

ولی حق قبول از وی نفرمود

ولیکن از شطیطه قابل آمد

همانا هر چه از وی حاصل آمد

پذیرفت آن خدیو ملک ایجاد

سپس چندین درم ویرا فرستاد

چنین فرمود قاصد را پیامی

بدان بانو رسان از ما سلامی

دگر از موت آن بانو خبر داد

بـــــدو امیــدواری بیشتـــــر داد

چنین فرمود آن سلطان ابرار

ببالینش شوم حاضر دگر بار

تو می بینی مرا لیکن در آندم

مزن دم زانکه یک تن نیست مَحرم

چو آن زن این جهان را گفت بدرود

امام هفتمین آن معنی جود

ص:۲۶۳

به وقت دفن آن زن بود حاضر

که خود آن شخص قاصد بود ناظر

بگفتا دیدم آن محبوب داور

درخشان بود چون خورشید خاور

دریغ آن خسرو اقلیم ایجاد

چها دید از جفا در ملک بغداد

همان کو بود یار دردمندان

تنش کاهیده شد در کنج زندان

کسی که مصدر عشق و « صفا » بود

به زن_دان بسته بند از جف_ا بود



ص:۲۶۴

چه معمای غریبیست؟

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای داود صمدی

وادی طور به تنهایی موسی محتاج

نفخه ی صور دمش را به تو آقا محتاج

چه معمای غریبیست که زندان رفتی

عقل هم گشت در این حل معما محتاج

و توکلت علی الله اسیرت گشتیم

به غل جامعه ات هست سر و پا محتاج

به محبان چه بفرموده ای از عزت و جاه

شیر باشد به تو در عرصهی صحرا محتاج

هر گدا حرف دلی دارد و آوای خوشی

متوسل به سکوت و ادب آن جا محتاج

متولد شدنت اول خوشبختیهاست

آخر راهی و خاك قدمت ، ما ، محتاج

حرمت باب مراد است به اهل عالم

کرمت راست همه مردم دنیا محتاج

بسکه وابسته از اول به سبویت بودیم

صف کشیده ز زمین تابه ثریا محتاج

عیسی مریم از عشاق رخت بود یقین

به مسیحا دمی ات گشت مسیحا محتاج

ص:۲۶۵

اشهد ان علی ، ذکر همه ادیان است

به همین صوت ، کنشت است و کلیسا محتاج

یارب و یا رب آدم سروختمش به کجاست

بلکه بر نام شمالفظ خدایا محتاج

کاری از دشنه ی دشمن که نمی آید باز

به بیان علوی خنجر اعدا محتاج

اصلا این سفرهی پرفیض بنی الزهرا را

هم ملك ، هم که نبی ، هم یل هیجا محتاج

تا که از نسل محمد صلی الله علیه و آله ثمری می آید

همنشینی کند از مهر و صفا با محتاج

احتیاجی به هر اندازه ندارید به غیر

پیش چشم فقها یکسره حتی محتاج

کاظم غیظ حقیقی پسر زهرایی

در مدیحت نکند شبههی بیجا محتاج

روز محشر که همه در به در و حیرانند

در امان است به والله در آنجا محتاج

خاطی امروز ز احسان شما شعری گفت

تا نباشد به کسی در صف فردا محتاج

فاستجب مطلع حاجات دلش را آقا

مطلب این است ، فرج ، چشم شما را محتاج

مظهر آیات

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمود وزنه (ضامن اصفهانی)

به یمن طبع گهربار و طالع میمون

به هر رگم سخن از قلزم ادب مشحون

به نزد مردم دانا بود در این عالم

بسان پیکر بی روح شعر بی مضمون

مرا چه فایده اوصاف وامق و عذرا

مرا چه سود حکایت ز لیلی و مجنون

مرا چکار به توصیف خسرو و شیرین

به پیش من همه اینها فسانه است و فسون

سخن سرا شوم از جان و دل ز پا تا سر

به نام نامی شاهی که بُد به حق مقرون

ولیّ ایزد دادار ، موسی جعفر

که سجده بُرد به پیشش سپهر بوقلمون

گدای درگه آنشاه کی طمع دارد

به تخت تاج شهان و به دولت قارون

طفیل ذات شریفش بیامدی به وجود

به هر چه می نگرم زیر گنبد وارون

نظیر احمد مختار از جمال و جلال

قرین حیدر کرار از مقام و شئون

به مدح خواجه کونین زاده زهرا

گهر ز قلزم اندیشه آورم بیرون

ص:۲۶۷

کشم به رشته ز دریای طبع گوهر بار

به گاه مدحت او دُرّو لؤلؤ مکنون

به جای نطق و بیان ریزم اندر اوصافش

ز هر دو لعل چو مرجان عقیق گوناگون

به گاه مدح و ثنایش چو گل شوم خندان

به وقت رنج و غمش همچو غنچه ام دلخون

مراست لاله صفت داغ ماتمش بر دل

سزد که دیده کنم در عزای او جیحون

چگونه اشک نریزم ز داغ آنشاهی

که بود مظهر آیات و مظهر بی چون

فغان و آه از آندم که گوشه زندان

چو نی به شور و نوا شد ز کینه هارون

ز جور و ظلم عدو شد به رنج و غم دمساز

چنانکه ناله او رفت جانب گردون

فلک چگونه نهادی بگردنش زنجیر

شهی که بود به دستش مدار کن فیکون

دریغ و درد که بر آن امام دین پرور

جفا و کینه بیداد شد ز حد افزون

بخواست مرگ خود از حق به ناله و افغان

ز بسکه دید عداوت ز فرقهٔ ملعون

حیات خویش بَدل ساخت بر ممات آخر

کنار دجله بغداد شد تنش مدفون

بس است « ضامن » از این شرح غم فزا بگذر

که جن و انس و ملک گشت در غمش محزون

*****

ص:۲۶۸

نقطه پرگاردین

سروده : شاعر دلباخته خاندان رسالت علیهم السلام

آقای حاج حسن صغیر (ضمیر)

آخرین فرزند مرحوم استاد صغیر اصفهانی

موسیِ کاظم امام و مقتدا زامر خدا

رهبر اهل زمین و یاور اهل سما

یکه تاز عرصهٔ میدان دین و معرفت

هادی و فرمانده مجموعهٔ اهل ولا

نقطهٔ پرگار دین و در امامت هفتمین

دین یزدان هم ز نسل بعد او دارد بقا

کلک دوران کی توان اوصاف او را زد رقم

ز اقتدارش هر چه گویم حق او نبود ادا

شهر علم احمد و نوباوه پاک نبی

گوهر دریای هستی ، محرم سِرِّ خدا

جدّه اش زهرا و جدّش مصطفی ختم رسل

هم بود فرزند صادق ، هم بود باب رضا

شافع روز جزا کز لطف او در نشأتین

میرود خوف از میان و ، میشود باعث رجا

خود بود حصن حصین و یاور خلق زمین

بر خلایق چاره ساز و بر ملائک رهنما

آتش دوزخ کجا سوزد گنهکاری ز قهر

گوشهٔ چشمی کند گر بر گنهکار از وفا

ص:۲۶۹

می کند گلواژه های علم و حلم او مدام

بزم عرفان و ادب را منبع لطف و صفا

کظم غیظش را به خدمتکار چون جاری نمود

خادم درمانده شد از بندگی آندم رها

ز استماع مدح او هر کس بریزد اشک شوق

باشد از لطف خدایش عفو و رحمت در قفا

بر محبش ده بشارت جنت و باغ بهشت

با عدویش گو بگیرد از غم دوزخ عزا

می برد لطفش به جنت هر که را خواهد « ضمیر »

موسی کاظم امام و مقتدا روز جزا

دارم امید آنکه از لطف و کرم در نزد حق

بر محبانش گشاید روز و شب دست دعا



تکاپوی سعادت

سروده : شاعر دلباخته و سلاله خاندان رسالت علیهم السلام

آقای سیّد حسین طباطبائی خوراسگانی (طبا)

نور حق موسای کاظم ، حجت پروردگار

شمس آفاق هدایت ، درّ درج اقتدار

آنکه از میلاد مسعود وجود اقدسش

« کنتُ کنزاً » باردیگر شد به عالم آشکار

در کرامتخانهی اطعام عامش تا ابد

باشد افکار بصیرتگاهِ بینش ریزهخوار

دوستان را نور خورشید ولایش فیض بخش

شیعیان را پیروی از سیرهی او افتخار

جاودان از او بود احکام قرآن مجید

تابناك از او بود اندیشهی خردُ کبار

کوله بار بی عدیل طفل مکتب خانه اش

در تکاپوی سعادت گنج قرب کردگار

می کند صیاد آئین ظفرمندش مدام

نفس کافرکیش فکر آدمیت را شکار

از کراماتش حیات هر وجودی بهره مند

بر همه باب الحوائج از کرم در هر دیار

دارد اعجاز سخن شاگرد مکتب خانه اش

از درایت در نظامِ منطق هشتُ چهار

ص:۲۷۱

از سجایای وجودش تا قیامت گشته است

دین حق ، شرع نبی ، آئین حیدر استوار

باشد آثار بدیع و شامخِ اوصاف او

در متون سطر سطر مصحف حق بی شمار

حقتعالی از وجود اقدس او در ازل

آفرینش را ز صنع خود نموده برقرار

داده درس پایداری در بقای دین حق

جوهر اندیشه نستوه او بر هوشیار

امتیاز خُلق انصارُ اللّهی دارد مرید

می شود چون از مرادی این چنین کامل عیار

در سلوک سالک موسایِ کاظم می شود

مستِ مست از بادهی توحیدِ حق میگسار

در بهشت خرم آباد فضیلت می شود

هر شکوفه از نسیم دانش او مشکبار

گوهر گنج ولایش را بدل دارد « طبا »

پیروی از او کند ، در گردش لیلُ و نهار

*****

ص:۲۷۲

حسّ روحانی

سروده : شاعر دلداده خاندان امامت علیهم السلام

آقای محمدعلی زمانی علویجه (طوفان)

حسّ و حالم عاشقان امروز طوری دیگر است

مرغ دل آمادهٔ واکردن بال و پر است

خاطرم را می کِشد شوقی بسوی کاظمین

دل هوا خواه گلی از بوستان جعفر است

می زند راه مرا زیر و بم راه عراق

وین حجازی نغمه در شورآفرینی محشر است

شد روان از کوی خلد انگار جوی سلسبیل

یا سبوئی لب لب از آن باده های کوثر است

می پراند از سرم ، این حسّ روحانی ، خمار

مست و مدهوشم کند سِحری که در این ساغر است

مستم از جام ولا ، مدهوشم از صهبای عشق

هفتمین خم بادهاش الحق چه مستیآور است

گلبُن وارسته ای روئیده در گلزار صدق

گُل کجا ؟ سروی روان از دودمان حیدر است

موسیِ کاظم بهین پروردهٔ دامان زهد

کز ملک در خصلت و خوی و صلابت برتر است

ساجدی صابر که خشمش را به عمری کس ندید

تاج فخرِ کاظم الغیظی مُدامش بر سر است

هم تبارش جملگی معصوم و پاکند و شریف

ص:۲۷۳

هم نژادش در صفت تصویری از پیغمبر است

میدرخشد تا ابد در آسمان عترت او

نُه فلک را چون مَه و خورشید رخشان زیور است

مَکتَب روحانیش پرورده ماهی چون رضا

کز زمین بر آسمان همواره پرتو گستر است

آوخ آوخ یک نفس امّا نبود آسوده حال

خاطرش آزرده از جور گروهی کافر است

شد اسیر فتنۀ هارونیانِ کج نهاد

او که هم پروردۀ دین است و هم دینپرور است

با همه رخشندگی ، افتاده آن مَه در مُحاق

شرح حبس حضرتش خود داستانی دیگر است

عمر پاکش شد تلف در بند و زندان سالها

پاکی و تقوا خدا را کِی سزای کیفر است

فخر « طوفان » بس که باز انوار نوری سرمدی

در کلامش جاری و ، زینت فزای دفتر است

الطاف با معیار بالا

سروده : شاعر و سلاله اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد علی عاجل

باز طور آل طاها در تجلی آمد امشب

باز اندر جلوه ، انوارِ تولا آمد امشب

مژده الطاف با معیارِ بالا آمد امشب

تهنیت از سوی ذات حق تعالی آمد امشب

بر امام صادق این تبریک والا آمد امشب

بهر مولا مژده میلاد موسی آمد امشب

باز در شهر پیمبر جلوه طور است ظاهر

هر کجا را بنگری نورٌ عَلی نور است ظاهر

عرشیان مأمور از دربارِ خلّاق ودودند

قدسیان با شاخه های گل دمادم در سرودند

فوج فوج اندر هبوط و فوج فوج اندر صعودند

ساکنان باغ جنت دمبدم اندر فرودند

حوریان با مجمر و عطر و عبیر و مشک و عودند

با سلام و با ثنا و با تحیات و درودند

در حضور یادگار سید و سالار امجد

فخر خوبان دو عالم صادق آل محمد

لیله میلاد او بر آدم و حوا مبارک

جلوه رخسار آن ماه جهان آرا مبارک

زادروزش بر خلیل و هاجر و سارا مبارک

ص:۲۷۵

مقدم او بر کلیم و مریم و عیسی مبارک

بر وجود میر امجد سید اسرا مبارک

برعلی و ، هم به زهرا ، بر بنی الزَّهرا مبارک

می وزد زین شاخه گل بوی دلجوی محمد

چهره نازش بود آئینه روی محمد

این پسر جاه ولی الهی از داور گرفته

خلق و خوی و خصلت خود را ز پیغمبر گرفته

عدل داد و داوری از حیدر صفدر گرفته

عصمت و شرم و حیا را ارث از مادر گرفته

آن حسینی خوی ، از حلم حسن زیور گرفته

زهد از سجاد و ، علم از باقر و جعفر گرفته

این پسر ، پا تا به سر ، آئینه ایزدنمائیست

خُلق نیکو چون محمد ، خوی و غیرت مرتضائیست

بارالها دست ما و دامنِ احسان کاظم

بارالها چشم ما و ، لطفِ بی پایانِ کاظم

درد بی درمان ما و یار با درمان کاظم

بارالها این سرِ ما ، جان ما ، قربان کاظم

بارالها ، نام ما و ، صفحه دیوان کاظم

گرچه این ترکیب « عاجل » نیست اندرشأن کاظم

عیدی ما را عطا کن امشب ای خلاق سرمد از طریق یادگارش مهدی آل محمد

*****

ص:۲۷۶

بوی گل های تو

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت علیهم السلام

آقای جعفر عباسی

بپرس از آسمان ما کمی احوال باران را

نگاه تو دگرگون می کند حال بیابان را

سپردم دل به دریای نگاهت مثل اقیانوس

فرو بنشان در امواج دعایت خشم طوفان را

خجالت می کشد زنجیر افتاده به پای تو

که چشمان تو گریان می کند هر جسم بی جان را

پر از والصالحینی تو ، پر از والکاظمین الغیظ

تمنا می کنم از چشم تو تفسیر قرآن را

دل تاریک قصرش از نگاهت نور می گیرد

چه می فهمد خلیفه ، معجزات ماه تابان را

نمازت جنگ سختی بود رو در روی دشمن ها

نمازی که درآورده است حتی اشک شیطان را

بمیرم ، زنده کردی عاشقی را ، در قفس آقا

تو عاشق کرده ای حتی نگهبانان زندان را

گرفتی بین آغوشت تمام شهرهایش را

گرفته بوی گل های تو ، سرتاپای ایران را

*****

اسلام راستین

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای امیر عظیمی

ای دستگیر خلق خدا دست هایتان

زیباترین جواب دعا دست هایتان

گفتم در این مسیر گدایی تان کنم

شاید رسد به دست گدا دست هایتان

دستانتان دو دست خداوند طاهر است

دست پُر از گناه کجا ، دست هایتان

از این گناهکاری دستان من چقدر

افتاده است فاصله تا دست هایتان

باور نمی کنم فقط از کثرت گناه

نگرفته اند دست مرا دست هایتان

باشد ! به خاک پای شما سجده می کنم

خورده به موزه های(۱) شما دست هایتان

وقتی به خاک پای شما بوسه می زنم

دارم به دست های شما بوسه می زنم

اسلام راستین ، مسلمان درست کن

با یک نگاه ، حضرت سلمان درست کن

١- [١] . موزه : كفش

با یک نگاه ، حضرت سلمان درست کن

از کیمیای دیده ی خود خرجِ ما نما

این سنگ را ، تو لوء لوء و مرجان درست کن

مولا بیا ، به خاک کفِ کفش های خود

دست محبتی بکش ، انسان درست کن

در این دلی که محبس تنهایی من است

یک پنجره به سمت امامان درست کن

یک پنجره که آن طرفش روی ماه توست

سمت صفوف آینه داران درست کن

از نسل تو امام خراسان درست شد

از نسل من گدای خراسان درست کن

ذکر علی علیِّ من از لطف این در است

از آه های سینه ی موسی بن جعفر است

ای آفتاب مشرقی سایه های من

ای سایه سار جود و عطای خدای من

رنجور کرده مرغِ تنت را سیاهچال

نگذاشت بال و پَر بزنی ای همای من

مستوجب عذاب منم ، من که عاصی ام

آقا چرا تو درد کشیدی به جای من

زنجیر دور پای تو را بسته ام به دل

زنجیر روضه های تنت بست پای من

ص:۲۷۹

زنجیر روضه های تنت بست پای من

اشکم به درد بزم عزای حسین خورد

شاید به دردتان بخورد اشک های من

گفتی به نوکرت ، به مسیّب که در قفس

دلتنگی من است برای رضای من

شیعه همیشه با تو هماهنگ می شود

وقتی دلش برای رضا تنگ می شود

در این قفس ز شوق خدا گریه می کنی

با ذکر یا رضا و رضا گریه می کنی

آقا برای مغفرت شیعیان خود

این قدر سر به سجده چرا گریه می کنی

در این سیاهچال ، به تنهایی خودت

یا که برای کربُبلا گریه می کنی

بر غربت حسین جدا ناله می زنی

بر عمّه جان خویش جدا گریه می کنی

در زیر تازیانه ، چرا بیخودی زِ خود

داری برای فاطمه ها گریه می کنی

مرد یهود رفته ولی تو هنوز هم

چون بُرد نام فاطمه را ، گریه می کنی

هر چند بی حساب تو را می زد آن یهود

شکر خدا کنار تو معصومه ات نبود

ص:۲۸۰

حجت بر حق ، ولی خالق اکبر

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم محمد علامه

سرور هفتم ، امام موسی جعفر

منبع فیض خدای ، باب حوائج

شافع عصیان خلق عرصه محشر

خور ز طفیل جلال اوست مزیّن

ماه ز نور جمال اوست منوّر

زهره و مریخ و مشتری و عطارد

کسب نمایند فیض از این مه انور

گنبد زرین بارگاه منیرش

نور کرامت کند بطارم اخضر

صحن و سرایش بسان روضه رضوان

فرشش بر عرش داده زینت و زیور

خاک درش را ملک به مژّه بروبد

کحل بصر سازد این تراب مطهّر

مفتخر اندر دو کون بهر کنیزیش

ساره و حوا ، صفیه ، مریم و هاجر

یافت توسل بدو چو حضرت آدم

توبه او شد قبول در بر داور

متّکی ار نوح می نشد به ولایش

کشتی و اهلش غریق بود سراسر

ص:۲۸۱

یونس اگر زو نکرد خواهش یاری

در شکم حوت بود تا صف محشر

گر نبدی لطف او معین براهیم

برد و سلام از کجا چنین شدی آذر

فیض از او گر نمی رسید به یعقوب

دیده کی از پیرهن شدیش مُبصَر

لطف و عطا گر نمی نمود به یوسف

ذلت بیحد ، نگشت عزّت بیمر

گر مدد او نبود موسی عمران

لشگر فرعونیان نکرد مسخر

از دم او گر نبود نفخه عیسی

زنده کجا می نمود خفته اغبر

بس بود « علامه » گوی باب الحوائج

منجی درماندگان ز اول و آخر

*****

ص:۲۸۲

گنج علم داور

سروده : شاعر فقیه و سلاله خاندان رسالت علیهم السلام

آیه الله العظمی حاج سیّد علی علّامه فانی اصفهانی

شرف با علم و دانش هست همسر

نباشد زین صفت چیزی نکوتر

اگر پرسی ز گنج علم داور

بود در سینهٔ موسی ابن جعفر

علوم دین به صندوق روانش

علوم ماسوا یکسر عیانش

به مقدار حیات خلق بینا

مسیطر بر منایا و بلایا ج

خزی زربافت داد از روی انعام

وزیر خویش را هارون بدنام

علی خز را به شاهنشاه دین داد

ولیکن شاه آن را پس فرستاد

به هارون گفت شخصی ، پور یقطین

هدیه داده خز بر خسرو دین

طلب کرد و بدید آن را مهیا

بگفتا از فرح هستی تو با ما

دگر باره بگفتندی به هارون

وزیرت را وضو باشد دگرگون

ص:۲۸۳

به خلوت چون وضویش بُد موافق

بگفت او را تو هستی یار صادق

بیامد نامه از موسی که اکنون

نباشد در وضو ترسی ز هارون

از آن جام جهان بین بود مأمور

به انجام وضو بر ضد دستور

هشام بن حکم با مؤمن طاق

به دنبال ولی بودند مشتاق

به عبدالله جعفر رو نمودند

جوابی اشتباه از او شنودند

به حیرت دربدر گشتند و ناگاه

به شخصی رو به رو گشتند در راه

که می گوید به همراهم بیائید

به سلطان حقیقت رو نمائید ج

بدر بار جلالش چون رسیدند

ز داخل صوت زیبایش شنیدند

که نزد من! نه پیش کج نهادان

نه در ظلمت! به نزد مهر تابان

*****

ص:۲۸۴

مهر درخشنده

سروده : مرجع و فقیه اهل البیت علیهم السلام

آیت الله العظمی آقای حاج شیخ علی صافی گلپایگانیV(علی)

لبی تر کنم بلکه از حوض کوثر

کنم لب تر از مدح موسی بن جعفر

به مدح امامی که در برج هستی

درخشنده تر باشد از مهر خاور

همان پیشوائی که با خاندانش

ندارد ز خلق خـدا کـس برابر

امامی که با آن همه مشکلاتش

ز علمش جهان را نموده منور

امامی که بُد سالها کنج زندان

چو در قعر دریا شده همچو گوهر

امامی حلیف سجود و عبادت

به هر حال در ذکر حق بود انـدر

به علم و عمل خلق را مقتدا بود

چه آزاد بود و چه در بند کافر

به آزار و زندان و تبعید تن داد

که در پیش ظالم نیارد فرو سر

بَه از این همه استقامت که تسلیم

به باطل نگردید سبط پیمبر

«ع_لی» را نب_اشد غمی ت_ا ولای_ش

به دنی___ا و عقب_ی وِرا هست ی_اور

ص:۲۸۵

عرش برین درگاه تو

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای غلامعلی مهیاری (غلامی)

پیوسته می خواهم مدد ، از ذات حی دادگر

کز جان ثناگستر شوم ، بر زادۀ خیرالبشر

سبط نبی، سرّ خدا ، نور دل خیرالنسا

بر خلق عالم رهنما ، بر خیل امت راهبر

موسی بن جعفر نام او ، در راه دین اقدام او

پیوسته از انعام او ، شادند ابناء بشر

خُلقش رئوف و جانفزا ، بر درد دل لطفش دوا

گلشن از او دارد صفا ، هر نخل از او یابد ثمر

هم قبلۀ مردم تویی ، هم حجت هفتم تویی

هم مطلع انجم تویی ، هم فیض بخش خشک و تر

عرش برین درگاه تو ، مهد زمین خرگاه تو

شیعه ز عز و جاه تو ، پیوسته باشد مفتخر

غیر از تو ای نور هدی ، نبود طبیب دردها

خواهم ز درگاهت شفا ، از یاری بی حد و مر

ای خسرو کون و مکان ، یک سر ز جان خلق جهان

دارند از خرد و کلان ، بر خوان احسانت نظر

ای حجت پروردگار ، ای افتخار هشت و چار

بر درگهت امیدوار ، اینک همه جن و بشر

کشتی دین را لنگری ، بر اولیا تو سروری

بر خلق عالم رهبری ، ای پادشاه بحر و بر

ص:۲۸۶

دریای جودت بی کران ، لطف عمیمت در جهان

شد شامل پیر و جوان ، از رحمت بی حد و مر

هم حجت یزدان تویی ، هم حامی قرآن تویی

شاهنشه دوران تویی ، عالم ز جودت بهره ور

با لطف خود ای محتشم ، از راه احسان و کرم

داری مسلّم دم به دم ، بر کهتر و مهتر نظر

هم جان و هم جانان تویی ، در کشور دل جان تویی

بر درد دل درمان تویی ، بر توست امید بشر

هم مروه هستی هم صفا ، هم مشعری و هم منا

ای کان احسان و عطا ، ما را تو هستی راهبر

از هر چه وصفت بهتر است ، خیرالنسایت مادر است

انسان ز مدحت قاصر است ، ای پادشاه دادگر

شد هر که خاطرخواه تو ، پوید مسلّم راه تو

گیرند از درگاه تو ، نور و ضیا شمس و قمر

دایم « غلامی » در جهان ، مدح تو دارد بر زبان

چون الکن است از این بیان ، مدح تو گوید مختصر

*****

آقای محمد فردوسی

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

عیسای اهل البیت علیهم السلام

مشکل گشای کارها باب الحوائج

ذکر توسّل های ما باب الحوائج

دارد هوای شیعه را باب الحوائج

پیوسته می گوییم « یا باب الحوائج »

پر می کشد دل های ما تا کاظمینش

امشب عجب دارد تماشا کاظمینش

عیسای اهل البیت ، موسای کلیم است

مانند بابایش کریم بن الکریم است

بین دعاهایش غریبه هم سهیم است

بابای سلطان خراسان از قدیم است

دارد دمی مثل مسیحا کظم غیظش

عبد خدا می سازد او با کظم غیظش

از هر بلایی شیعه ها را حفظ کرده

زیر عبای خویش ما را حفظ کرده

در سینه اش علم خدا را حفظ کرده

اعجازهای انبیا را حفظ کرده

با یک نگاهش زیر و رو شد بشر حافی

مجذوب حُسن خُلق او شد بشر حافی

آری وقار او وقار دیگری بود

اکسیر علم او عیار دیگری بود

ص:۲۸۸

هر احتجاجش افتخار دیگری بود

تیغ کلامش ذوالفقار دیگری بود

مانند زینب ، عمّه اش ، مرد سخن بود

در هر سؤالی پاسخش دندان شکن بود

آقای ما در کنج زندان چارده سال

محروم از خورشید تابان چارده سال

آزرده ، زخمی ، مو پریشان چارده سال

مثل هزاران سال بود آن چارده سال

« خلّصنی یا رب » گفتنش از حد گذشته

پیداست در زندان به آقا بد گذشته



امتحان کظم غیظ بشر

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

خانم مهناز فرهودی – استان گیلان

چشم تو باز شد که جهانی جوان شود

دنیای خشم و قهر و غضب مهربان شود

تقدیر شد به امر خدا آفرینشت

تا کظم غیظ نوع بشر امتحان شود

باب الحوائجی و دلت با همه رئوف

حتی اگر که مرد عرب بد زبان شود

تا بشر حافی از نفست جرعهای چشید

پای برهنه آمده تا در امان شود

آنقدر غرق نور خدایی ، سیاهچال

حق دارد از حضور تو رنگین کمان شود

ای کاش می شد این غزلِ نذر چشم تو ج

امضا به دست حضرت صاحب زمان شود

*****

ص:۲۹۰

آقای وحید قاسمی

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

. . . عاقبت به خیرش کرد

گوشه دخمه خلوتی دارد

کوه طورش همین سیه چال است

نمکِ آخرِ مناجاتش

روضه های شهید گودال است

*****

توبه می کرد جای مردم شهر

گریه می کرد جای ما و شما

پسر فاطمه دعا می خواند

نیمه شب ها برای ما و شما

*****

هر دلی عاشق نگاهش شد

خالی از تیرگی و زشتی شد

در کنار ضریح چشمانش

زن بدکاره ای بهشتی شد

*****

زن رقاصه را به راه آورد

عارف حق ، جدا ز غیرش کرد

پشت آن میله های فولادی

این چنین عاقبت به خیرش کرد

*****

با رکوع و سجود فاطمی اش

شیوه بندگی به او آموخت

با نگاه پر از محبت خود

حکمت زندگی به او آموخت

*****

ساق پایش شکستگی دارد

داد می زد ز درد ، سجاده

غل و زنجیرها اجازه دهید

در قنوتش به زحمت افتاده

*****

درد تا مغز استخوان می رفت

با لب تشنه تا لگد می خورد

رسم این خانواده است انگار

چقدر بی هوا لگد می خورد

*****

عترت خورشید

سروده : شاعر دلباخته و خوش قریحه اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد قدسی اصفهانی

در این قصیده به توفیق ایزد بی چون

رقم زدم ز سر عشق و اعتقاد درون

مدیح حضرت کاظم ، امام هفتم را

که هست ، دین خدا در پناه او مأمون

نهم سلالهٔ معصوم ، از قبیله نور

که خلق را به سوی خالق است، راهنمون

ز نسل حضرت خیرالنسا ، که در عالم

نیامده است و نیاید به مثل او خاتون

چکیدهٔ ورع شش امام قبل از خویش

عصارهٔ همهٔ انبیا ، به قدر و شئون

ملاذ و مرجع ناسوتیان ، ز خرد و کلان

مناص و ملجا لاهوتیان ، ز عالی و دون

ز بحر رحمت او ، جلوه نوش ، خضر حیات

به خوان حکمت او ، کاسه لیس افلاطون

به طور جلوهٔ او ، موسیِ نبّی مدهوش

در اوج حشمت او ، عیسیِ سما ، مفتون

به نطق او متکلم به مهد شد عیسی

به ذکر او ز دل حوت ، شد رها ذَالنّون

به شصت سلطنت او ، قوام کاخ وجود

به دست مرحمت او زمام کُن فیکون

ز حزم او به زمین ، وَالجبال اوتاداً

زعزم او به سما ، گرمِ سیر ، نه گردون

ص:۲۹۲

به منبع ازلی ، اصل جلوهٔ والشمس

به مزرع ابدی ، رمز تین و الزیتون

مقام او به نُبی ، هل اتی علی الانسان

ولای او به مثل ، رمز عهدهم راعون

به جز حدیث جمالش ، هباء منثوراً

به جز کتاب کمالش، فسانه است و فُسون

هر آن که مؤمن پاک است ، نیک می داند

که هست دفتر عشقش ، لآلی مخزون

به معدن اَحدی ، اوست گوهر شهوار

به مخزن صمدی ، اوست لؤلؤ مکنون ج

ولایتش به ازل، جلوه چون بر آدم کرد

قبول کرد و شد از رتبه، از مَلَک افزون

بر آفتاب جمالش ، به سجده اختر و مهر

به لا مکان جلالش ، قد سپهر ، چو ، نون

به خوان نعمت عامش ، نواله خور ، کیهان

به زیرسایهٔ لطفش ، نشسته نُه گردون

هر آن که روی به درگاه او کند ، مسرور

هر آن که روی بتابد ز امر او ، مغبون

شفاست، پیروی از او ، دواست فرمانش

جفاست سرکشی از او ، اطاعتش قانون

موافقش ز سعادت به عزّت سرمد

مخالفش ز شقاوت ، به طالع وارون

مُحبّ او به نعیم و مخالفش به جحیم

مطیع او به قیامت ، ز هر عذاب مصون

ص:۲۹۳

به سال یک صد و هشتاد و سه ، به ماه رجب

به دست سِندیِ شاهِک ، ز فتنۀ هارون

به زهر کینه به زندان ، در آن غل و زنجیر

شهید گشت و از آن داغ، شیعه شد دل خون

سلام ما به تو ای هفتمین امامِ مبین!

که هست وصف تو از عُهدۀ قلم بیرون

من و مدیح تو را دم زدن بدان ماند

که سنگ ریزه به کُهسار و ریگ در هامون

به عشق روی تو دیوانه ام ، که می دانم

چه افتخار از این به ، که الجنون فُنون

مرا ولای تو از سفرۀ مشیّت بس

مباد آنکه زبانم ، زند دم از چه و چون

ز اصفهان به سوی کاظمین ، با صد شوق

به قصد مرقد پاک تو عازمم اکنون

فقیر و خسته به درگاهت آمدم ، چه شود؟

به رفع حُزن کُنی شادمان من محزون

ز آستان تو حاشا کسی رود محروم

جز آن که گشته ز انکار رتبه ات، ملعون

ارادتی که نمودم ، در این قصیده به صدق

سعادتی زتو خواهم ، به عافیت مقرون

مرا که « قدسیم » از لغزش گَنه بِرهان

ز موج فتنهٔ آخر زمان ، بدار مصون

*****

ص:۲۹۴

حضرت موسی بن آفتاب

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای روح الله قناعتیان

سهم مرا دو بیت ، تغزل نوشتهاند

لبریز نقص ، غرق تکامل نوشتهاند

ای عطر ناب ، نام تو را روی برگ رز

هم جنس ارغوان و گلایل نوشتهاند

بالای چار ضلع ضریح قشنگتان

ترکیب شمعدانی و سنبل نوشتهاند

از بس زیاد گفته ام ، اشفع لنا . . . لنا

روی لبم دعای توسل نوشتهاند

با ناز چشم های تو یک عمر شاعران

تا بوده و نبوده، تغزل نوشتهاند

حالات دست های تو را باز و با کرم

طرز نگاه چشم مرا زل نوشتهاند

حس نیاز از من و ناز از صفات توست

ما را مدام گرم تعامل نوشتهاند

باب المراد ، حضرت موسی بن آفتاب

کار تو را همیشه تفضل نوشتهاند

ما شاعران ، رعیت موسی بن جعفریم

ما را در این گروه و تشکل نوشته‌اند

*****

ص:۲۹۵

خورشید بی زوال

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمدرضا کوزه گر کالجی

روح مطهر تو ، خورشید بی زوال است

با ظلمت و تباهی ، همواره در جدال است

ای شهسوار دلها ، آقا امام کاظم

غالب به خشم گشتی ، ای روح پاک و صائم

رسوا تو کردی ای شه ، بنیان ظلم هارون

هفتم امام معصوم ، عالم به توست مدیون

از تو خراب گشته ، بنیاد مکر و تزویر

با خون سُرخت ای شه ، فاتح شدی به شمشیر

با صبر و استقامت ، آورده ای به زانو

ظلم و شکنج جلاد ، ای شهسوار مه رو

تسلیم شد به نزدت ، ظلم و شکنجه و زجر

ایوب از تو آموخت ، درس نجابت و صبر

ای کوه صبر و تقوی ، مولی امام هفتم

ای آنکه درگه تو ، باشد پناه مردم

مولا غلامیم را امضا نما همیشه

تا من غلامیت را ، سازم هماره پیشه

آقا امام کاظم ، ای روح جاودانی

در روز حشر مولا ، امیّد شیعیانی

جان شه خراسان ، دستم بگیر مولا

تا رو سفید گردم ، در روز حشر آقا

*****

ص:۲۹۶

استغاثه به موسی بن جعفر علیه السلام

سروده : شاعر دلسوخته خاندان امامت علیهم السلام

شادروان مرحوم عباس گیاهی اصفهانی

حجت پاک خدا ، باب الحوائج ، الامان

نور چشم انبیا ، باب الحوائج ، الامان

جان جسم شاه دین احمد ، رسول کبریا

زادهٔ خیر النساء ، باب الحوائج الامان

زادهٔ جعفر ، شه کاظم که موسی را عصا

ز امر تو شد اژدها ، باب الحوائج الامان

ای امام هفتمین ، ای قبلهٔ اهل یقین

حقّ شاه دین رضا ، باب الحوائج ، الامان ج

حقّ یزدان، قاضی الحاجات و ، حقّ مصطفی

حاجت ما کن روا، باب الحوائج ، الامان

حقّ شاه دین علی ، حیدر ، به حقّ مجتبی

حقّ شاه سر جدا ، باب الحوائج ، الامان

حقّ آن دست قلم گردیده ، عبّاس جوان

کان جدا شد از جفا ، باب الحوائج ، الامان

هم به حقّ اکبر سیمین لقا و ، حقّ آن

قاسم نو کدخدا ، باب الحوائج ، الامان

حقّ آن اصغر، که آمد ذبح از تیر جفا

اندر آن دشت بلا ، باب الحوائج ، الامان

از ره لطف و عنایت بر « گیاهی » نزار

کن نگاهی خسروا ، باب الحوائج ، الامان

*****

ص:۲۹۷

درمان ناگفته

سروده : شاعر خوش بیان خاندان ولایت علیهم السلام

آقای علی اکبر لطیفیان

هر که یک دفعه سر این سفره مهمان می شود

مور هم باشد اگر روزی سلیمان می شود

سر به زیر انداختن ذاتش توسل کردن است

دردها در این حرم ناگفته درمان می شود

این کریمان لطفشان هر چند آماده ست ، لیک

نام مادر که وسط باشد دو چندان می شود

ما پدر را خواستیم و از پسر خیرش رسید

در رجب ها کاظمین ما خراسان می شود

نیستی پیغمبر امّا ظاهراً پیغمبری

هرکه می بیند تو را ، از نو مسلمان می شود

این دل ما ، سینهٔ ما ، عرش ما حتی بهشت

هرکجا موسی بن جعفر نیست زندان می شود

نیستم آهو ولی سگ هم به دردی می خورد

لااقل یک گوشه از صحنت نگهبان می شود

*****

رحمت عمیم

سروده : شاعر نامدار و سلاله خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حاج سیدرضا (مؤید)

ای در بر خدای تو را رتبتی عظیم

روز کرم بسیط و به گاه غضب کظیم

لطف تو بر تمامی ذرّات کائنات

یا مستقیم آید و یا غیر مستقیم

پوشیده نیست حال کسی در حضور تو

بر حال ما بصیری و بر راز ما علیم

موسی بن جعفری تو و باب الحوائجی

اینک برآر حاجتم ای حجّت کریم

اکنون چو دورم از حرم با صفای تو

با سوز دل سلام فرستم به آن حریم

دارم امید پاسخ و بذل عنایتی

ای هفتمین امام از آن رحمت عمیم

گر نیست مصلحت که عنایت به ما کنی

بر غیر این صلاح بگردان تو ای حکیم

افتاده ام به ورطهٔ فقر و بلا و رنج

خوانم تو را که مظهر رحمانی و رحیم

منت گذار لطف توام ای یم کرم !

گر در مقام قرب تو باشم شبی مقیم

در راه مستقیم و لای تو سالکم

لطفی که تا نلغزم از این راه مستقیم

رد و قبول شعر « مؤید » اگر چه کم

بر رحمت فزون تو بسته است ای کریم

ص:۲۹۹

از اصفهان

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای علی غَفَراللّهی (ماهر)

وجود موسی علیه السلام

سینا که شد از بهر وقوف موسا

لامع ز تجلیّات انـوار خـدا

از بهر وجود موسیِ کاظم شد

ما را که شود به سوی حق راهنما

*****

آیت حق

ای خسرو اقلیم وفا ادرکنی

ای باب گرامی رضا ادرکنی

ای آیت حق امام کاظم مددی

ای گشته به راه حق فدا ادرکنی

*****

ماه محراب عبودیت علیه السلام

سروده : شاعر دلداده و پرتلاش اهل البیت علیهم السلام

آقای علی غفراللّهی (ماهر) اصفهانی

مظهر ذات خدا دائر مدار ملک دین

حضرت موسی بن جعفر پیشوای هفتمین

نور چشم جعفر صادق که با رأی سلیم

بود از راه حقیقت رهبر اهل یقین

ماه محراب عبودیت ، که هنگام رکوع

خم شد از بهر سجودش قامت عرش برین

چون برآورد از تضرع سوی حق دست دعا

شد بلند از ساکنان عرش ، بانگ آمین

وارث علم پیمبر آنکه اهل معرفت

گشته اند از خرمن علم و عطایش خوشه چین

آنکه در دانشسرای علم و حلم و حکمتش

صد چو افلاطون بود از بهر دانائی مکین

کرده شاگردان خود را واله و مجذوب خویش

شرح صدر و خلق و خوی آن وجود نازنین

ناشر احکام قرآن از اصول و از فروع

حافظ شرع پیمبر مقتدای مسلمین

عالم علم لدّنی ، آنکه در تدریس علم

شد یک از طلاب خاص حضرتش روح الامین

ای عجب قوم لعین حق وِرا نشاختند

بس ستم کردند بر آن پیشوای راستین

ص:۳۰۱

از جفای دشمنان بود آن امام حق پناه

روز و شب آشفته خاطر با دلی اندوهگین

شد اسیر جنگ باطل با همه حق باوری

در زمان حاکمان کفر کیش ، از جور و کین

گرچه دید از دشمنان ظلم و تعدّی ، بی حساب

بود راضی بر رضای خالق جان آفرین

وا مصیبت گوشه زندان به غربت شد شهید

مقتدای شیعیان ، با حالتی زار و حزین

رهبر آزادگان بود از جفای دشمنان

سال ها زندانیِ آن حق ستیزانِ لعین

روز محشر بی گمان در محضر رب رحیم

شافع امّت شود آن داور دیوان دین

تا شفیع او شود موسی بن جعفر در جزا

دیده « ماهر » بود بر لطف رب العالمین

*****

ص:۳۰۲

رباعی

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمد جواد مجد کربلایی

اگر نا اُمیدی توسّل بجو

مرادت به موسی بن جعفر بگو

گشاید ز احسان گرههای سخت

چو دارد به نزد خدا آبرو

*****

اگر دیدی گرفته غم دلت را

ز خشم آتش زده او حاصلت را

بیا موسی بن جعفر می نماید

ز لطف خویش آسان مشکلت را

*****

خواهی اگر ای شیعه به روز عرصات

سروده : شاعر دلداده خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای حاج احمد مشجّری (محبوب کاشانی)

خواهی اگر ای شیعه به روز عرصات

گیری ز کف حیدر کرّار برات

امشب ز ره صدق و ارادت بفرست

بر حجّت حق ، موسیِ جعفر صلوات

*****

ص:٣٠٣

آفتاب انور

سروده : شاعر دلباخته خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای حاج احمد مشجّری (محبوب کاشانی)

چهره ی موسی بن جعفر آفتاب انور است

آیت کبرای ذات کردگار اکبر است

گر نباشی آگه از جاه و جلال آن امام

او فروغ دیدگان حضرت پیغمبر است

هست مداحش خداوند کریم ذوالجلال

وصف او تا روز محشر زینت هر دفتر است

در دلِ هر کس نباشد ذره ای از مهر او

گرچه در ظاهر مسلمان است لیکن کافر است

خلق چون آید به میزان حساب از خاص و عام

دوستان خویش را شافع به روز محشر است

هیچ میدانی که روز حشر آن مولا کجاست

در کنارِ جدّ خود در پیش حوض کوثر است

غم مخور « محبوب » ای شرمنده ی بار گناه

شافعت موسی بن جعفر نزد حیّ داور است

*****

در وصف بارگاه روضه ی منوّر باب الحوائج بهشت مصفّا

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج احمد مشجّری (محبوب کاشانی)

این مرقد شریف که خاکش معطّر است

در رتبه با بهشت مصفّا برابر است

شاهان بدرگهش همه آورده التجا

سائل به خدمتش همه خاقان و قیصر است

هر کس که بوسه زد ز دل و جان به مرقدش

او سرفراز نزد خداوند اکبر است

این بقعه ای که نور از او می رسد به عرش

قبر منیر حضرت موسی بن جعفر است

هر کس که بود زائرِ قبر شریف او

او را شفیع روز قیامت پیمبر است

یادی کنم ز غربت و از بی کسیّ او

کز ماتمش دو چشم مرا بحر احمر است

ای وای از عداوت هارون بدگهر

آن ملحدی که قاتل فرزند حیدر است

بسپرد جان به گوشه ی زندان امام ما

کز سرورانِ روی زمین جمله برتر است

از بی کسیّ و غربت او تا به روز حشر

پر خون دل شکستهی « محبوب » شاعر است

*****

ص:۳۰۵

منظره بارگاه ملکوتی دو حجّت خدا

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای حاج احمد مشجّری (محبوب کاشانی)

اینجا که می بینید شهر کاظمین است

آرامگاه نور چشمان حسین است

اینجا امامِ هفتم ما هست مدفون

مسموم شد با نقشه و تزویر هارون

اینجا تمام زائران هستند دلگیر

در یاد زندانند و یادِ کُند و زنجیر

اینجاست منزلگاه زندانیّ بغداد

آنکس که او زهر جفا نوشید و جان داد

دو گنبد نورانی و زیبا هویدا است

یک ماه و یک خورشید در این شهر پیداست

موسی بن جعفر هست و آن دیگر جواد است

هر یک از ایشان شافع روز معاد است

مسموم شد این یک به دست همسر خویش

از این مصیبت شیعیان را شد جگر ریش

سوز عطش بر جسم و بر جانش شرر زد

در حجره ی در بسته از غم بال و پر زد

لعنت به اُمّ الفضل و هارون ستمگر

آن قاتلان پستِ فرزندان حیدر

ما را ز درگاهِ خداوند این مراد است

در دل هوای قبرِ موسی و جواد است

مولای من ای حضرت موسی بن جعفر

کن مرقدت را قسمت « محبوب » مضطر

ص:۳۰۶

هفتمین اختر تابان

سروده : شاعر دلباخته خاندان رسالت علیهم السلام

آقای ابوالحسن سپه کار (محزون)

از اصفهان

شاه دین سرور خوبان جهان

نام خوبت همه جا ورد زبان

عشق با نام نکوی تو عجین

که به عشق تو زمین است و زمان

آمده خسرو بی همتایی

که شد از چهره او نور عیان

حضرت موسیِ بن جعفر ، اوست

بهر او گشته به پا ، کون و مکان

ای شها ! دست من و دامانت

عشق تو گشته مرا نام و نشان

کمتر از ذره منم ، ای خورشید

روشن از مهر رخت شد دل و جان

هفتمین اختر تابانی ، تو

از رخت نور سعادت ، تابان

مست از عشق توام ، ای آقا

که شدم شهره شیرین سخنان

سایه مهر تو باشد به سرم

از تو دارم همه جا امن و امان

روز میلاد تو ای نور یقین

روز شادیست بما صف شکنان

من که « محزونم » و دل خسته ، شها

تـو مـــرا از غـم و انـدوه ، رهان

ص:۳۰۷

سر سفره موسی بن جعفر علیه السلام

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حیدرعلی غاضری (محفوظ) اصفهانی

یکی مرد برزگر سالکی

بدهکار گردید بر مالکی

قضا را شبی گشت مهمان او

نشست او غمین بر سر خوان او

ولی چون سرخوان مالک نشست

به قاب طعامش نمی برد دست

بدو گفت مالک که ای نیک نام

چرا میل ننمائی از این طعام

جوابش چنین گفت آن برزگر

که باشد مرا قوت خون جگر

ز بس روز و شب دارم اندوه وام

گوارا نباشد مرا این طعام

ز دهقان چو مالک شنید این سخن

بسی دل غمین گشت و گفتا که من

به بخشیدمت آن چه داری تو قرض

که بخشایش اکنون مرا گشت فرض

چو قرضش ادا گشت دلشاد شد

ز بند غم و غصّه آزاد شد

کنون صاحب سفره این مکان

بود مالک ملک هر دو جهان

هر آنکس که مهمان در این محضر است

سر سفره موسی جعفر است

ص:۳۰۸

کسانی که مقروض و آواره اند
وگر آبرودار و بیچاره اند
گروهی که هستند بی خانمان
کسانی که دارند درد نهان
ز غم هر که سر در گریبان بود
گرفتار و زار و پریشان بود
بباب الحوائج کند التجا
اگر قرض دارند گردد ادا
اگر درد دارند درمان شود
اگر مشکلی هست آسان شود
بر او هر که را آن چه حاجت بود
بخواهد از او تا اجابت شود
چو نزد خدا آبرو دارد او
به اخلاص بر او توسّل بجو
من از قول این جمع بر آن امام
کنم عرض کای مقتدای انام
تو را بر خداوند یکتا قسم
به ابناء و اجداد و آبا قسم
به آن ناله هائی که لیل و نهار
بزندان هارون کشیدی نزار

قسم می دهم کز خداوندگار

بخواهی بر این مردم سوگوار

که حاجاتشان جمله گردد روا

شود قرض هر قرض داری ادا

ص:۳۰۹

مریضان ما را ببخشد شفا

گشاید به ما راه کرببلا

ز خدمتگزاران آل رسول

کند این چنین سوگواری قبول

بحق نبی سیـد عالمین

شود خاک « محفوظ » کوی حسین



ص:۳۱۰

مرآت حیدر

سروده : دلباخته اهل البیتعلیهم السلام سیّد زین العابدین محمدی از اقلید امام زمان f

نور دل رسول ، تو موسی بن جعفری

از نسل پاک حیدر و زهرای اطهری

ای آیت عظیم خداوند لایزال

هفتم امام بر حق و سبط پیمبری

بعد از نبی و حیدر و آباء خویشتن

بر خلق روزگار ظهیریّ و رهبری

خورشید تابناک جهان تشیّعی

حیدر صفت ، به مردم دیندار سروری

اهل ولا مُحبّ تو و ، پیرو تواَند

ای حجّت خدا که به دادار مظهری

قرآن ناطقی ، چو علی فخر کائنات

آیات بیّناتِ خداوند اکبری

روشنگر صفات خداوند بر بشر

بر ما دلیل چشمه فیّاض کوثری

در بحر علم و معرفت از پاکیِ وجود

تا روز حشر ، گوهر اخلاص پروری

از آن زمان که جلوه نمودی در این جهان

گفتند شیعیان که تو مرآت حیدری

بگشوده ای به وادی ابواء دیده را

تا راهیان خانه دلدار بنگری

در روز بیستم ، از مه ذی الحجه ای امام

میلاد سعد تو است که موسی بن جعفری

عید تولد تو مبارک به شیعیان

ای آنکه در سپهر امامت چو اختری

بر شادی ولادت خود ای ولی حق

شاهد در این بلاد ، به هر کوی و معبری

دل ها ز بسکه روشن از انوار مهر تواست

در چشم جان اهل تشیع مصوّری

دل شاد شد به یُمن قدومت « محمدی »

روز تولد تو که بر خلق یاوری



ص:۳۱۲

باران فیض الهی

سروده : شاعر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

آقای محمد قاسمی (محیّر)

ای کلید قفل‌های بسته ، یاموسی بن جعفر

کن نظر برسائل دلخسته ، یا موسی بن جعفر

هر زمان و هرکجا ، با ذکر یا باب الحوائج

شیعه از دام بلاها رسته ،یا موسی بن جعفر

عرش را کردی رها ، برفرش عالم جا گرفتی

تا نگردد باب رحمت بسته ، یا موسی بن جعفر

می چکد باران فیضت ، برسر خیل خلایق

چون سحابی دائم و پیوسته ، یاموسی بن جعفر

هر کجا نام تو باشد با دل و جان می شتابم

همچو تیری کز کمانی جسته ، یا موسی بن جعفر

ای همه جود و کرامت ، بحر صبر و استقامت

نوکرت برلطف تو دلبسته ، یا موسی بن جعفر

مادرت زهرا بود شاهد ، که در بزم و عزایت

نام تو دارم به لب پیوسته ، یا موسی بن جعفر

کنج زندان داده ای سر ، نغمه خلّصنی یارب

چون همایی بال و پر بشکسته ، یا موسی بن جعفر

کویت بود دارالشفا

سروده : شاعر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

آقای محمد قاسمی (محیّر)

ای منبع جود و سخا ، موسی بن جعفر

ای معنی صبر و رضا ، موسی بن جعفر

قربان صحن و بارگاه با صفایت

جان می‌کنم بهرت فدا ، موسی بن جعفر

نامت به هر دردیست درمان ، یابن زهرا

کویت بود دارالشفا ، موسی بن جعفر

هر جا گره افتد به کار شیعیانت

وا می شود با ذکر یا موسی بن جعفر

در سر هوای وصل و ، کنج سینه ، عشقت

یا حضرت مشکل گشا ،موسی بن جعفر

ای دست اعجازت چنان عیسی بن مریم

صبرت بود بی انتها ، موسی بن جعفر

سندیِّ شاهک ، آن یهودیِّ حرامی

آزرد در زندان تو را ، موسی بن جعفر

هر روز با زخم زبان و تازیانه

می زد تو را آن بی حیا ، موسی بن جعفر

آیا دم آخر که وقت رفتنت بود

آمد به بالینت رضا ، موسی بن جعفر

ص:۳۱۴

ولای کاظمین

سروده : شاعر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

آقای محمد قاسمی (محیر)

دارم به سر امشب هوای کاظمین را

یا رب نصیبم کن لقای کاظمین را

بر باغ و بستان و گل و بلبل چه حاجت

بینم اگر صحن و سرای کاظمین را

گویا که زهرا آمده بهر زیارت

پر کرده از نورش فضای کاظمین را

در پرده پندار و در گنجینه دل

دارم تمام عکس‌های کاظمین را

هم شادی میلادشان را دوست دارم

هم گریه در بزم عزای کاظمین را

باغ و بهشت و جنّت و فردوس و رضوان

دارد کجا حال و هوای کاظمین را

یا رب به حق چهارده نور مقدس

از ما نگیر عشق و ولای کاظمین را

*****

بر طور دل

سروده : شاعر نامدار و اهل علم خاندان ولایت علیهم السلام

میرزا یحیی مدرس اصفهانی

بر طور دل فتاده چه موسایم آذرا

موسای دیگرم من و دل طور دیگرا

فرق است نور قلب من و نار طور او

کان یک ز نخل آمد و این از صنوبرا

شاهی که صد هزار کلیمش به طور جان

از فرط اشتیاق ارِنی گوست بر درا

با خاک آستانهٔ او نسبت سپهر

کاهی محقّر است به کوهی موقّرا

در چشم انبیا همه نور مجسّما

در جسم اولیا همه روح مصوّرا

یک ذات و در حسب ز دو کون است امجدا

یک شخص و از شرف ز دو گیتی است برترا

بودی به خاک درگهش ار قدرت وصول

ز آب حیات نام نبردی سکندرا

قلب دو کشور است به یک نیک قالبا

روح دو عالم است به یک پاک پیکرا

از طلعت منیر خجل ساز و آفتاب

نورش تجلی ار کند از قلب کافرا

در محفلی که نام شریفش شود بیان

جبریل فرش ره کند از شوق شهپرا

در مجلسی که بادهٔ وحدت به جام اوست

شرمنده خلد گردد و افسرده کوثرا

ص:۳۱۶

در محضری که خطبهٔ رفعت به نام اوست

روح القدس خطیب شود عرش منبرا

گر نیست اسم اعظم حق نام نامی اش

از بردنش شود ز چه عالم مسخّرا

یا لَلعَجب ز کینهٔ دیرین انجما

یا لَلَاسف ز گردش بی جان اخترا

کافتاد هفت سال به زندان اشقیا

تنها و زار و بی کس و بی یار و مضطرا

تا بنددش دو دست ز کینه به بند خصم

دست ستم فراشت سپهر ستمگرا

هارون به چند مرد فرنگی سپرد تیغ

کز کین جدا کنند سر او ز پیکرا

دیدند روی او و شکستند تیغ خود

گفتند نیست پیشهٔ ما قتل داورا

اندر جزیره ای که در اوییم مستقر

هر ساله آب خشک شود چشم ما ترا

تف هوا هلاکت احباب و قحط آب

سازد اساس مهلکهٔما میسّرا

کین مرد آشکار شود وز اشاره ای

از خاك آب خیزد و از دشت صرصرا

ظالم به خشم آمد و اندر رطب نمود

زهری کز او گداخته شد قلب حیدرا

دادش به ابن شاهک و از او طلب نمود

قتل ولیّ پاک خداوند اکبرا

ص:۳۱۷

آورد سوی حضرت و تکلیف کرد شاه

فرمود کاهل بیت مرا نیست یاورا

بگذشته هفت سال که از دوری عیال

بر دل فتاده اخگر و بر جانم آذرا

اصرار کرد و زهر خورانید و از جفا

افسرد قلب حیدر و جان پیمبرا

جان داد و اوفتاد تن پاک او به خاک

از خاک برنداشت کسش جسم اطهرا

بعد از سه روز چار نفر جسم اطهرش

بردند نزد شطّ و نوشتند محضرا

کو را نه زهر داده و نه کرده اند جور

بل جان سپرده است به مرگ مقدّرا

تا عاقبت طبیب فرنگی نمود فاش

کآثار زهر هست ز جسمش مصوّرا

باری به تخته ای بنهادند و گرد شهر

گفتند ناسزاش به هر کوی و هر درا

عم زادۀ رشید سلیمان تن امام

ز اهریمنان گرفت و ستودش مکرّرا

در جامۀ نفیس کفن کرد و زیر خاک

یاللعجب که نور خدا شد مستّرا

بنمود نوحه ، خواند نوا ، ساخت ماتما

درّید جامه کرد فغان سوخت مجمرا

دل سوزدم به حال غریبی که بی کفن

بر خاک کربلاش فکندند پیکرا

ص:۳۱۸

رحمیش کس نکرد به جز تیر و ناوکا

آبیش کس نداد به جز نوک خنجرا

بر سینه اش که مخزن علم خدای بود

بنشسته بود شمر بر چشم خواهرا

ظالم ز کفر معنی تکبیر کُشت و باز

از دل کشید نعرهٔ الله اکبرا

افتاد بر زمین بدن و سر به نوک نی

گویم حکایت از بدنش یا که از سرا

خولی سرش نهاد به خاکستر و نمود

آیینهٔ جلال الاهی مکدّرا

« یحیی » به جان تشنه لبان گریه کن مدام

خـواهی اگـر شـراب ز ساقـی کوثـرا



آینه حق نما

سروده : شاعر و سلاله خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

شادروان مرحوم سیّد محمد حسین مدرس صادقی

آن درگهی که پایه اش از عرش برتر است

دولت سرای حضرت موسی بن جعفر است

هر کس نجات می طلبد از خدای خویش

بر هر نجات حضرت او در جهان در است

آیینۀ جمال خداوند سرمدی

هم مظهر علوم و خصال پیمبر است

در جبهۀ مبارکش آثار زهد و علم

لعل لبش علامتی از حوض کوثر است

چون ابر نوبهار عطایش به مرد و زن

در هر نفس رسیده در این هفت کشور است

سالار اهل دین بود و ، فخر اولیا

هفتم امام و حجت خلاق اکبر است

هر کس که بهره ای نبرد از ولای او

گر زاهد زمانه بود لیک کافر است

باشد حریم او حرم خاص کبریا

الحق طواف مرقد او حج اکبر است

صحن مطهرش بیقین صحن جنت است

ابواب آن ز باغ جنان دلگشاتر است

موسی ابن جعفر ، آینه حق نما بود

این مدعا به هر کسی از شمس اظهر است

شاهی که بود مظهر الطاف ایزدی

نوباوه پیمبر و ، نسل غضنفر است

ص:۳۲۰

بی حبّ او ز کس نشود طاعتی قبول

اعداء او همیشه مخلد در آذر است

باب حوائجست و ، بُوَد قبله مراد

کهف اراملست و بشر را مبشر است

باشد زیارت حرمش دیدن خدا

کویش مقام و کعبه و محراب و منبر است

بر آستان او همه شاهان نهاده سر

درگاه او پناه گرفتار و مضطر است

بیشک که یک نظر بضریح منورش

با یک طواف خانه یزدان برابر است

یا رب نصیب کن همه را از زیارتش

کز فرقتش دو چشم محبان ز خون تر است

ای زاده رسول خدا ، مقتدای خلق

ما را هوای کوی شریف تو بر سر است

داریم اشتیاق طواف حریم تو

آمال ما شفاعت فردای محشر است

ارباب حاجتیم و تو باب الحوائجی

بر حضرت تو رفع حوائج مقرّر است

مداح و ذاکر تو « مدرس » ز روی عجز

هر صبح و شام ، چشم امیدش باین در است

*****

ص:۳۲۱

بهار عیش و سرور

سروده : شاعر زنده یاد ، مرحوم

حسن کاظمی مرادی (مراد)

دمید مهر حقیقت ، ز مشرق ایمان

که روشن از نفس فیض اوست ، کون و مکان

نزول بارش نور است و باغ جان خرّم

بهار عیش و سرور است و رحمت رحمان

شکفت عطر حضورش ، در آسمان و زمین

معطّر است جهانِ وِلا ، ز نکهت آن

ز مهر اوست منوّر ، جهان و هر چه در اوست

جمال اوست مصوّر ، به عالم امکان

بریز باده عرفان ، به ساغرم ساقی

که تا به وصف شَهِ مُلک دین ، کنم عنوان

که هست والی و صاحب سریر مُلک وجود

کمال دانش و عرفان و باطنِ قرآن

همای دولت مهرش ، فراز بام فلک

گشوده بالسعادت ، به ساحت کیهـــان

امام هفتم دین است ، موسیِ کاظم

که یافت از نفسش فیض ، موسی عمران

معین و هادی و منجیّ و سرور و سالار

امام و رهبر و محبوب شیعیان جهان

ص:۳۲۲

که از تجلّیِ تابنده اش ، به عرش ولا

گرفت یکسره نوری به خود ، زمین و زمان

حیاتِ مُلک وجود است ، جان روشن او

چگونه درک وجودش نمی کند انسان

« مراد » از دم گیرای او گرفتم فیض که این چکامه ز من ، نقش بست در دیوان

*****

تذکرهی کاظمین

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمدجواد مشفق خراسانی

ای مُصلحی که جای تو خالی است بین ما

ای روشنائی رُخ تو نور عینِ ما

ای یادگار فاطمه آخر چه میشود

اِمضاء کنی تو تذکرهی کاظمین ما

*****



امام همام

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمد مفیدی فر

مدد خواهم از نور الله اکبر

سلامی بگویم به موسی بن جعفر

به راهی که پویم گلی را ببویم

که از بوی کویش جهان شد معطر

که اسلام جاوید باشد ز معصوم

چه معلوم گردیده باشد مظفر

سلام و درود خدا بر امامم

بود نور یزدان و سبط پیمبر

همان نور دانا که باشد توانا

امام بحق مظهر حی داور

به علم و به حلم خدایی مزین

معین و متین و مبین و منور

علیم و حلیم و حکیم و سلامت

نعیم و سلیم و شریف و مطهر

که باب المراد است و باب الحوائج

به خلق جهان است او یار و یاور

حسن خوی ، زیبا حسینی مصفا

شفا بخش شد نام موسی بن جعفر

خبر دارد از جمله کائنات او

چه آید به دنیا چه باشد مقدر

ص:۳۲۴

ز توصیف او در کجا بنده گویم

که هر چه بگویم امام است بهتر

مدد خواهم از آن امام همامم

چه در این سرا و چه در روز محشر

قبولم نماید ز حب محبان

نگردم در این زندگی خوار و مضطر

« مفیدم » که مداح سلطان دینم

عجب نور در دل بود شور در سر



فخر دوران

سروده : شاعر دلسوخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای حبیب الله منطقی

در همه عالم بود مولای ما موسی بن جعفر

کرده الحق حقِ طاعت را ادا موسی بن جعفر

عبد صالح ، میر مصلح ، پیر ناصح ، پور صادق ج

بر خلایق مقتدا و پیشوا موسی بن جعفر

شاه خوبان ، فخر دوران ، نوریزدان ، بحر عرفان ج

کنز حکمت ، مظهر صدق و صفا موسی بن جعفر ج

خود نه از زندان ، نه ازدشمن ، نه از زنجیر ترسد جج

در ره ترویج دین مصطفا موسی بن جعفر

با نماز و روزه و ذکر و مناجات و عبادت ج

خوی بگرفته چه خوش صبح و مسا موسی بن جعفر ج

فرقت معصومه و هجر رضا سخت است لیکن ج

کی بپیچد سر ز تسلیم و رضا موسی بن جعفر

از جفای دشمن روبَه صفت ، مانند شیری ج

غل بگردن دارد و کنده بپا موسی بن جعفر ج

آن امامی که جهانی را ز محنت می رهاند

گشته در زندان به غربت مبتلا موسی بن جعفر

گوئی از بیداد هارون است و یا از جور سندی

داده تغییر این چنین لحن دعا موسی بن جعفر

ای خدائی که رهانی طفل را از بطن مادر

رحم کن تا گردد از زندان رها موسی بن جعفر

ص:۳۲۶

تیرِ آه جانگداز او اصابت بر هدف کرد

تا که شد مسموم از زهر جفا موسی بن جعفر

طایر قدسی به زندان قفس تا کی بماند

عزم رفتن کرد و افتاد از نوا موسی بن جعفر

آه از آن ساعت خبر دادند هارون را که بگذشت

فانی فی الله از دار فنا موسی بن جعفر

عذر می خواهم که می گویم بدوش چار حمال

بر فراز نردبان بگرفت جا موسی بن جعفر

« منطقی » نیکو توسل کرده ای ، بذل توجه

می کند بیشک بدین بزم عزا موسی بن جعفر

مشکلت آسان شود ، از رنج و غم آزاد گردی

چون بگوئی از ره اخلاص یا موسی بن جعفر



عجیب ترین شاعر دنیا

سروده : شاعر دلباخته و سلاله خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد مجید موسوی

جهان شعرهای زیادی را

از دست داد

وقتی دیوارهای زندان را خراب کردند

غمگین ترین آهنگ دنیا بود

وقتی تو را روی دست می بردند

غل و زنجیرهایت بهم میخورد

و شعرهایت

یکی یکی می پریدند . . .

غزلت به فارس رسید

قصیده ات به قم

و شاهنامه ات در طوس

سالهاست نخبه هارا دور خودش جمع می کند

تو عجیب ترین شاعر دنیایی

وقتی حافظ کنار احمد

نامهای تو را حفظ می کند

پروین کنار معصومه

از دردهایت می نویسد

و ابوالقاسم کنار رضا

از جنگ های نکرده ات ...

من روزهای تاریکم را

با غزل هایت روشن می کنم

غزل های تو

تنها شاه بیت ندارند

شاه چراغ دنیایند . . .

باغ بهشت

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

ای هفتمین خورشید تابان ولایت

جانان مایی جان ما بادا فدایت

مهرت فروغ جان و دل ما

عشقت صفای آب و گل ما

ای کاظمینت خوشتر از باغ بهشتم

مهر تو از روز ولادت سرنوشتم

من هر که هستم دل بر تو بستم

کوته مگردان زین خانه دستم

تو یوسف زندانی عصر وجودی

تو کشتی غفرانی و دریای جودی

ای اشک شیعه دائم نثارت

قربان چشم شب زنده دارت

جانها فدای ذکر یارب یارب تو

در ظلمت زندان یکی روز و شب تو

ای خاک زندان سجّاده تو

خلق دو عالم دلدادهٔ تو

دردا که از زنجیر کین آزرده گشتی

در باغ دل گل بودی و پژمرده گشتی

تا زنده ماند حکم خدایی

در حبس هارون گشتی فدایی

*****

ص:۳۲۹

با مدح تو است زنده دل و جان ما همه

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ای خاک کاظمین تو عطر بهشت من

ای مهر تو ز روز ازل در سرشت من

عنوان و فخر نوکریت سرنوشت من

بذر ولایت تو در آغاز کشت من

با مدح تو است زنده دل و جان ما همه

ای موســیِ مســیح دَمِ آل فــاطــمه

ما سائل و تو دست عنایات داوری

ما بندهٔ حقیر و تو مولا و سروری

در سلسله به سلسله ها یار و یاوری

باب الحوائج استی و موسی بن جعفری

باب النجات قبلهٔ حاجات ما تویی

جان دعا و روح مناجات ما تویی

تو شمع جمع محفل اولاد آدمی

تو هفتمین امام به خلق دو عالمی

روح مصوّر استی و جان مجسّمی

هم بحر هفت دُرّی و هم دُرّ شش یمی

آنجا که هست مهر تو آب حیات ما

تبدیل بر گناه شــود سیّآت ما

ای دل به دوستیّ تو بیت الولای ما

ای کاظمین تو نجف و کربلای ما

بر غرفهٔ ضریح تو دست دعای ما

صحن تو مروه و حرم تو صفای ما

ص:۳۳۰

مـا را بود هوای طواف حریـم تو

ای جود اهل بیت به دست کریم تو

تو موسی ولایتی و حبس ، طور تو

تابد به دل ز قعر سیه چال ، نور تو

خیل ملك ستاده به خدمت ، حضور تو

خلوت سرای حبس پر از شوق و شور تو

ظاهر اگر چه سلسله بر دست و پای تو است

زنجیـر نه ، سپـهر به دسـت ولای تـو است

یوسف به جسم و پیرهنت بوسه می زند

یعقوب بر لب و دهنت بوسه می زند

گل بر لطافت سخنت بوسه می زند

زنجیر هم به زخم تنت بوسه می زند

در ذکر شامگاه تو پوشیده راز شب

ای عاشق طنین دعایت نماز شب

افلاکیان غلام کمر بستۀ تواند

مردان جود سائل پیوستۀ تواند

اهل کمال بندۀ وارستۀ تواند

مبهوت ذکر و نالۀ آهستۀ تواند

وقتی که لب برای دعا باز میکنی

در حلقه های سلسله پرواز میکنی

در اقتدار ، مظهر خلّاق داوری

در کظم غیظ ، وارث شخص پیمبری

در حلم مجتبایی و ، در صبر حیدری

حقّا که نجل فاطمه ، موسی بن جعفری

دین من و تــجّــلی ایــمان مــن تــویی

توحید و ذکر و محشر و میزان من تویی

ص:۳۳۱

ای میوههای نخل دعا اشک جاریت

هر شب نماز ، عاشق شب زنده داریت

رویت به خاک و چرخ پی خاکساریت

مبهوت گشته سلسله از بردباریت

باران اشک بر رخ چون لالهٔ تو بود

هنگام گریه ، سلسله همنالهٔ تو بود

دردا که گشت خاک سیه چال بسترت

دشمن به حبس تیره چه آورد بر سرت

مانند شمع سوخته شد آب پیکرت

ای کاش بود حضرت معصومه در برت

در غربت تو سلسله ها داد میزدند

بر زخم گردنت همه فریاد میزدند

پیوسته بود نام خداوند بر لبت

می برد دل ز سلسله ها ذکر یاربت

می سوخت قلب مرغ شب از نالهی شبت

آخر غروب کرد غریبانه کوکبت

با زهر کینه زخم درون تو چاره شد

در ماتم تـــو قـــلب رضا پاره پاره شد

از داغ تو به سینه یاران شراره بود

دلهای شیعیان ز غمت پاره پاره بود

تشییع جسم پاک تو داغ دوباره بود

تابوتت ای ولیّ خدا تخته پاره بود

تنها نه در عزای تو « میثم » گریسته

بر غـربت تو دیدهٔ عالم گریسته

*****

ص:۳۳۲

رشک کوه طور

سروده : شاعر مورد عنایت خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم)

ای وجودت مطلع الانوار یا موسی بن جعفر

ای جلالت برتر از گفتار یا موسی بن جعفر

ای رواقت کعبهٔ دل وی حریمت طور سینا

ای هزاران موسیت زوّار یا موسی بن جعفر

ای خوش آن بیمار کز فیض تو می جوید شفایش

ای هزاران عیسیت بیمار یا موسی بن جعفر

از تو می گیرد تجلی سینه ام چون طور سینا

وز تو باشد چشم دل بیدار یا موسی بن جعفر

دردمندم مستمندم بی پناهم رو سیاهم

هرکه هستم با تو دارم کار یا موسی بن جعفر

کظم غیظ و حُسن خُلقت دل برد حتّی ز دشمن

همچو جدّت احمد مختار یا موسی بن جعفر

می توانی در ز خیبر سر ز جسم عمرو گیری

در غزا چون حیدر کرّار یا موسی بن جعفر

در دهانم می شود دُرّ سخن قند مکرّر

چون کنم مدح تو را تکرار یا موسی بن جعفر

پیش عفو و پای جود و نزد احسانت بود کم

هرچه باشد حاجتم بسیار یا موسی بن جعفر

هر که بودم با تو بودم هر که هستم با تو هستم

در گلستان شمایم خار یا موسی بن جعفر

ص:۳۳۳

ای که دشمن داد دشنام و نوازش کردی از او

دوستم دستی به سویم آر یا موسی بن جعفر

دل بسوی تربتت دست دعا بر آسمانم

بلکه یابم در حریمت بار یا موسی بن جعفر

نیست آن قدرم که گردم زائر صحن و سرایت

خاک زوّارت مرا بشمار یا موسی بن جعفر

هدیه هر کس از برای یار آرد گوهری را

این من و این چشم گوهر بار یا موسی بن جعفر

من به عالم گفته ام خاک در این آستانم

لطف کن پا بر سرم بگذار یا موسی بن جعفر

کی شود دور ضریحت گردم و گریم برایت

با دلی سوزان و حال زار یا موسی بن جعفر

تو همه آزادگان را یاری از لطف و کرامت

از چه در زندان نداری یار یا موسی بن جعفر

تیغ آتش بار بر کف گیرم و خونش بریزم

جز تو دل خواهد اگر دلدار یا موسی بن جعفر

تو سیه چال بلا را رشک کوه طور کردی

روز و شب با ذکر و استغفار یا موسی بن جعفر

از چه در زندان به جز زنجیر غمخواری نداری

ای به خلق عالمی غمخوار یا موسی بن جعفر

با کدامین جرم شد ساییده ساق پات مولا

از چه دیدی روز و شب آزار یا موسی بن جعفر

بر تو می گویم که زندان تو حتّی روز روشن

بوده تیره تر ز شام تار یا موسی بن جعفر

ص:۳۳۴

بر تو می گویم که از زنجیر و کُند و تازیانه

بر تن پاکت بود آثار یا موسی بن جعفر

بر تو می گویم که در خاک وطن ذُریه ات را

گرد غربت مانده بر رخسار یا موسی بن جعفر

بر تو می گویم که بودی روزه و هنگام مغرب

کردی از خون جگر افطار یا موسی بن جعفر

بر تو می گویم که از خرمای زهرآلود دشمن

بود در قلبت شرار نار یا موسی بن جعفر

بر تو می گویم که تابوت تو بود از تختهٔ در

در میان کوچه و بازار یا موسی بن جعفر

کُند بر پا، غل به گردن، اشک بر رخ ، زهر در دل

شد نصیب حضرتت هر چار یا موسی بن جعفر

من نمی دانم در آن زندان چه دیدی لیک دانم

مرگ خود را دیده ای صد بار یا موسی بن جعفر

راه مشکل، بار سنگین، قامت « میثم » خمیده

کوه غم از دوش او بردار یا موسی بن جعفر

ص:۳۳۵

باب الحوائج بودنت از دور پیداست

سروده : شاعر دلباخته و سلاله اهل البیت علیهم السلام

خانم سیده نرگس میرفیضی

تا اسم دیدار شما آمد ، دلم خواست !

می دیدم آنجا هستم ... اما پایم اینجاست!

گفتم سلام و لامِ من آرام لرزید ...

عاشق که باشی از سلام ات هم هویداست

بی آن که چیزی گفته باشم ، غصه ام رفت!

باب الحوائج بودنت از دور پیداست

هر بار راهِ بستهای را باز کردند

گفتند نوری از عصای عشق موسی ست!

شرمندهام از این که اسمم را بپرسند!

سادات بودن ، مال آن با آبروهاست

می ترسم از روزی که مردم هم بفهمند

این بندهی بی آبرو فرزند زهراست

*****

کعبهٔ حاجات مردم

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

آقای ناصر ظهیری (ناصر) از اقلید امام زمان f

ای شهنشاه بلند اختر ، امام هفتمین

کاظم آل محمّد ، عبد رب العالمین

تا خداوند دو عالم کرد ایجاد جهان

بر تو و اجداد و ابنایت نظر دارد بهین

نور اوّل مصطفی بودیّ و از آن نور پاک

کرد ایجاد عوالم ، ربّ عالَم آفرین

پایه های عرش را آراست از نور شما

چارده آئینه در آئینه با عزّت قرین

تا چراغ رهنمای دین حق باشید و خَلق

بر صراط مستقیم ، از اولین و آخرین

آن امانت را که بر ارض و سما بوده گران!

تا به اهل آن سپاری ، حاملی باشی امین

وارث آدم صفی الله و نوح و هم خلیل

وارث موسی و عیسی ، نسل ختم المرسلین

وارث احمد حبیب الله و مولانا علی

کو بُود بر جمله امت ، امیرالمؤمنین

وارث زهرای اطهر، وارث حلم حسن

وارث نور حسین و نور زین العابدین

وارث علم محمّد ، باقر ژرفای دین

وارث باب کرامت ، صادق القول و امین

ص:۳۳۷

ای هُمایون کوکب برج امامت ، راز حقّ!

نام تو موسی و بر سینای دین حصن حصین

یوسف آل علی در حبسِ هارون ، از جفا

شافع روز جزا و ، روح قرآن مُبین

گرچه در زندان تَنَت آزرده زنجیر شد

تا قیامت شد وجودت ، رهبر اهل یقین

تا سپردی آن امانت بر علی موسی الرضا

دشمن غدّار بودی دائماً اندر کمین

ای امام العارفین ، فریاد مظلومیّتت

شُد خبر سازِ زمین ، تا آسمان هفتمین

جایگاه عزتّت در عرش اعلا ، رهنما!

بارگاهت ، کعبه حاجات مردم در زمین

ای رئوف آل احمد عالِم آل علی

چشم « ناصر » بر شفاعت باشدت ، در یومِ دین

*****



هفتمین مهر ولایت

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد نبی سیف (ندیم همدانی)

تو که هستی که به عِقد بشریت گهری

تو که هستی که به حق ، آینه پا تا به سری

چون محمّد به کمال و به جلال و جبروت

تو مبارک شب قدری ، تو قضا و قدری

بجز از ذات خدا ، هر صفتش را داری

بشرت هیچ نگوییم که فوق بشری

شش صدف را گهریّ و صدف پنج گهر

هفتمین مهر ولایت همه را راهبری

خُلق و خوی حسنی داری و ایثار حسین

صادق آل علی را تو گرامی پسری

موسی آل رسولی و به موسای کلیم

ید بیضایی و هم پرتوِ طور و شجری

باب مفتوح حوائج توئی و ، حاجت خلق

بدهی از ره احسان که عنایت نظری

موسیِ جعفری و ، یوسف زهرای بتول

که شد از کین ، همه عمر تو به زندان سپری

در سیه خانه ی تاریخ ، تو چون اختر و ماه

تا دهی نور به عشاق زمان جلوه گری

باب مظلوم غریب الغربایی به یقین

زو غریبانه تر از ملک جهان در گذری

از چه رو نالهٔ زندانیِ بغداد « ندیم »

ننمودی به دلِ سندیِ شاهک اثری ؟

ص:۳۳۹

چشمه نور

سروده : شاعر دلسوخته و سلاله اهل البیت علیهم السلام

آقای سیدعلی نقیب

چشم هر شاه و گدا با تو مقابل شده است

بر در خانهی پر لطف تو سائل شده است

گرچه تو در دل تاریکی زندان هستی

نور خورشید هم از نور تو کامل شده است

نتوانسته کمی نور تو را کم بکند

هر چه زنجیر و غل و سلسله حائل شده است

این تن خستهی تو یا که عبایی کهنه است

آه ، تشخیص تو از دور چه مشکل شده است

دوست دارد بشود دانهی تسبیحت اگر

قفل و زنجیر به دستت متوسل شده است

چشم تو چشمهی نور است که زندانبان هم

با اشارات نگاهت متحول شده است

ص:۳۴۰

مدیون ذرّه پروری ...

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای احمد جواد نو آبادی

وقت برگشتن دلش را در حریمش جا گذاشت

هر کسی که آمد و در کاظمینش پا گذاشت

او همیشه حاجت هر زایری را داده است

در همان وقتی که دنیا کار ما را واگذاشت

مادر موسی شده محو فضیلتهاش که

نام فرزند خودش را قبل از او موسی گذاشت

آن زمان که حضرت موسی پر از تشویش بود

با مدد از نامِ او پا در دل دریا گذاشت

روزگارش بین زندانها تک و تنها گذشت

چون که شهر او امامش را تک و تنها گذاشت

رفت و بعد رفتنش هم هر نگهبان میگریست

از کرامت عطر خود را بین زندان ها گذاشت

از ازل مدیون ذره پروری اش مانده ایم

مرقد معصومه اش را بین شهر ما گذاشت

از نگاه لطف او بوده اگر شاعر شدم

روی لبهایم فقط او شعرهایم را گذاشت

*****

دست کریمان

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای احمد جواد نو آبادی

می شود دریا بیاید همدم چاهی شود؟

میشود دریا مگر راهی یک ماهی شود؟

میشود اصلا گدا همسفرهی شاهی شود؟

در پی عاشق کجا معشوقه ای راهی شود؟

هر چه در هر جا نشد والله اینجا می شود

کار اگر دست کریمان باشد اینها می شود

روزگار ساز را داریم از این خانه فقط

جرأت پرواز را داریم از این خانه فقط

قدرت اعجاز را داریم از این خانه فقط

جا نماز باز را داریم از این خانه فقط

هیچ تحویلم نمیگیرند غیر از این حرم

جان مولا کم مگر دیدیم خیر از این حرم؟

منتی دادند گر دستم به این در می رسد

میوه تا روی درختش بوده بهتر می رسد

اشتباهی می روم گاهی اگر شر می رسد

هر چه خیر است از بر موسی بن جعفر میرسد

کاش در این باغ همراهت سبد باشد فقط

پس گدا باید گدایی را بلد باشد فقط

چون فقط با سوختن پروانه بهتر میشود

خانه دل پس شود ویرانه بهتر می شود

موی آشفته فقط با شانه بهتر می شود

حال ما پشت در این خانه بهتر می شود ج

ص:۳۴۲

نانتان را خورده ام ، جانم نمک گیرت شده

ای زمینگیر خدا ، عالم زمینگرت شده

گرچه مسکینِ امام هفتمم در این میان

دوره گرد جاده مشهد- قمم در این میان

بسکه لبریز می ام کرده ، خمم در این میان

بین این سیلاب عشاقش گمم ، در این میان

جا برای هر که آمد باز پیدا می شود

هرکه آمد در شعاع لطف او جا می شود

هر چه با ما می رسد از این کریمان می رسد

کار این خانه ست در سفره اگر نان میرسد

بیشتر انگار این آقا به ایران می رسد

روزی هر سال ما از دست سلطان می رسد

اصلا این کشور فقط گوشش به فرمان رضاست

عروه الوثقی همین صحن خراسان رضاست

هم قد اعجاز موسی هیچ گه عیسی نشد

در قفس هرگز شکوه یک پرنده جا نشد

هر چه گشتیم از شما مظلوم تر پیدا نشد

آخر از دست شما زنجیرهاشان وا نشد

این نگهبانان بد دل را دعاشان می کنی؟

غرق کفرند این جماعت باخداشان میکنی؟

جوشن کبیر

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد علی نوری

باغ بهشت ، گلشن موسی بن جعفر است

درگاه قرب ، مسکن موسی بن جعفر است

روی زمین ، اگرچه نشست او میان خلق

عرش برین ، نشیمن موسی بن جعفر است

هرکس که پا گذاشته بر روی نفس خویش ج

دستش دخیل دامن موسی بن جعفر است

آرامگاه اصلی او کاظمین نیست

در قلب شیعه ، مدفن موسی بن جعفر است

تاریخ ، مات ماندهی برق نگاه آن

چشمان شیر افکن موسی بن جعفر است

تاریخ ، الکن است زبانش ز وصف او

مبهوت خُلق احسن موسی بن جعفر است

بر کظم غیظ ، هر که موفق شود ، به حشر

در خیمه گاه ایمن موسی بن جعفر است

زندان اسیر اوست ، در اعماق خود هنوز

محو نماز خواندن موسی بن جعفر است

اشک و انابه ، سجده ی طولانی و قنوت

گنجینه های مخزن موسی بن جعفر است

ص:۳۴۴

زنجیر بندگیست به دستان و پای او

طوق خدا به گردن موسی بن جعفر است

می خواست تا خلاص شود ، پر زند به عرش

این ، راز آه و شیون موسی بن جعفر است

"جوشن صغیر" گر چه ز لب های او دمید

"جوشن کبیر"، بر تن موسی بن جعفر است

آسایش و حکومت عقبا برای اوست

دنیا برای دشمن موسی بن جعفر است

هارون ، به بخت تیره ی خود می رود ولی

پاینده ، بخت روشن موسی بن جعفر است

*****



ص:۳۴۵

دستاویز

سروده : شاعر دلدادهخاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمدعلی خطیبی (نوید)

آنکه بر اختر علم است سپهر

و آن که روشن شد از او جلوهٔ مهر

جبهه سای قدمش بام فلك

آستان بوس درش جن و ملك

شد زمین از قدم او گلشن

هستی از فیض حضورش روشن

کاظم آل رسول است لقب

هاشمی زاده و زهر است نسب

دشت در دشت صفا هست در او

پرتو نور خدا هست در او

رفعت او ز ملائک برتر

مدحت او ز بیان افزون تر

همه آفاق در اندیشه او

کظم غیظ است همه پیشهٔ او

مکرمت عادت دیرینه اوست

معدن علم نبی سینه اوست

او که از سلسله پاک علی است

بعد صادق به همه خلق ولی است

جام دل ها ز ولایش لبریز

دامنش بر همگان دستاویز

کاظمینش همه را قبله راز

می برد دل به درش روی نیاز

ص:۳۴۶

تاج سر همه اعاظم

سروده : شاعر دلباخته خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای وافد زنجانی

ای خسرو دین امام کاظم

وی تاج سر همه اعاظم

ای سید و سرور دو عالم

وی سرّ خدای را تو عالِم

ای زادهٔ صادق مصدق

وی فخر جهان ز آل هاشم

معصوم نهم امام هفتم

با یاد خدای خود ملازم

تو باب حوائجی ز لطفت

حاجات همه رواست دائم

فرمان بری از تو هست واجب

تکریم تو خلق راست لازم

تو مظهر رحمت خدایی

محبوب در خدای راحم

از مهر تو سرفراز ، مظلوم

وز قهر تو بیمناک ، ظالم

در پیش خدا مطیع و منقاد

در نزد بشر مطاع و حاکم

موسای کلیم پور عمران

بر درگه قدس توست خادم

اعجاز تو زینت مجالس

اوصاف تو زیور مکارم

بر درد جهانیان مداوا

با لطف تو می شود مداوم

قال متوسلاً بعونک

فی نعتک وافد بن عاصم

*****

ص:۳۴۷

عبدصالح

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای غلامحسین وفایی اصفهانی (وفایی)

عزیز فاطمه موسی بن جعفر

امام هفتمین فرزند حیدر

رؤف و مهربان با خلق عالم

شریف و سید و مولا و سرور

به تقوی و وَرَع در عصر خود طاق

به دانش از همه اولی و برتر

خدا را عبد صالح بندگان را

دلیل و رهنما هادی و رهبر

بود باب الحوائج در دو عالم

برآرد حاجت محتاج و مضطر

هر آنکس دامنش گیرد به اخلاص

شفای دردِ او خواهد ز داوَر

امام عالم و واقف به اسرار

وصیّ هفتمین بعد از پیمبر

به امرش گردش سیار و ثابت

به فرمانش به پا این چرخ اخضر

طریق حق پرستی روشن از او

کند مهرش دل و جان را معطّر

بُدی او حامیِ شرع محمّد

بُدی او پاسدار دین داور

ص:۳۴۸

گَنهکاران اُمّت را یکایک

شفاعت می کند در روز محشر

قدم هر جا نهد در زیر پایش

ملایک گسترند از صِدق شهپر

قضا را کرد استقبال حضرت

ز جان در حبس هارون ستمگر

عبادت کرد در زندان شب و روز

بدرگاه خدای حیّ اکبر

زبانِ روزه دایم در عبادت

در آن خلوت سرا با حیّ داور

بسی راز نهانی با خدا داشت

در آن زندان تاریک محقّر

که ای حق خلوتی بهر عبادت

طلب می کردم و گشتم میسّر

به زندان بود ، امّا بود امرش

به عالم جاری و ساری سراسر

ز لطف و مرحمت در کنج زندان

نظارت داشت برهر خشک و هرتر

ولی هارون بدکردار نشناخت

مَقام حضرت موسی بن جعفر

ز بس جور و جفا ظلم و ستم دید

به نزدش مرگ میبودی چو شکّر

شهید زهر هارون لعین شد

به حق پیوست آن روح مطهّر

ص:۳۴۹

چو در بغداد شایع گشت مرگش

بپا گردید در آن شهر محشر

گروه شیعه از اطراف و اکناف

همه با شیون الله اکبر

سوی زندان روان با آه و زاری

زدندی دمبدم بر سینه و سر

گریبان چاک کردندی چو دیدند

غُل و زنجیر بر آن جسم اَطهر

سَراسر شیعیان در شهر بغداد

به سوگش اشک ریز از دیده تر

«وفائی» لب ببند از این مصیبت

بکن لعنت به هارون ستمگ__ر

*****



کیست آن عاشق

سروده : شاعر توانا و فرهیخته اهل البیت علیهم السلام

روان شاد مرحوم حاج ملا فتح الله شوشتری (وفائی)

عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند

هر دو عالم با سر یک موی او سودا کند

عشق را نازم ، که چون می تازد اندر کشوری

غیر خود هر چیز بیند سر به سر یغما کند

کیست آن عاشق که در زندان هارون هفت سال

شکر تنهایی برای خالق تنها کند

شد پسند خاطرش یکتایی و زندان از آن

تا ، دو تا خود را به پیش ایزد یکتا کند

نیست در توحید استثنا به غیر از ذات حق

جان فدای آن شهی کوکار مستثنی کند

گر قدر گردد مقدّر نیست بی فرمان او

ور قضا باشد مصوّر حکم او امضاء کند

یک اشاره گر کند عالم شود یکسر عدم

عالمی ایجاد باز از نو به یک ایما کند

بر جبین ابلیس را او داغ ابلیسی نهاد

بوالبشر را آدم او از « علّم الاسما » کند

ز آب و آتش نوح و ابراهیم را بخشد نجات

آب را ، غبرا و ، آتش ، لاله حمرا کند

حضرت موسی بن جعفر کاظم و جاذم که او

ناظم دین است و دین را عزم او انشاء کند

یا رب این موسی چه موسائیست کز یک جلوه یی

رخنه ها در جان موسی و دل سینا کند

ص:۳۵۱

می شکافد سینه سینا و عمران زاده را

از ظهور یک تجلّی « خرّمغشیّا » کند

گه عصا را ، در کف موسی نماید اژدها

گاه از همدستی اش موسی یدو بیضا کند

یکدمی شد همدمش تا یافت این دم ازدمش

ورنه عیسی کی تواند مرده را احیا کند

زان سبب باب الحوائج شد لقب او را که او

هر مراد و مطلبی حاصل « کما ترضی » کند

هر که شد امروز چون ابلیس زین در ، بی خبر

خاک محرومی به سر در موقف فردا کند

مطلعی گردید طالع بازم از عرش خیال

جبرئیل خامه را ، بر گو که تا انشا کند

تجدید مطلع

همچو احمد سیر در قوسین و اوادنی کند

کنج زندان را « فسبحان الذی اسری » کند

قامت موزون او سروی ز باغ « فاستقم »

تا ابد نشو و نما در سایه اش طوبی کند

هر کجا او را ، مکان آنجاست رشک لامکان

خود وجود اقدسش بغداد را بطحا کند

هست این موسی چه موسایی که هرکس موسویست

ناز بر موسی بن عمران فخر بر عیسی کند

سیّد قرآن لقب ، یاسین نسب ، طاها حسب

آنکه ظاهر از دو لب اسرار« ما اوحی » کند

هل اتی خو ، والضّحی رو ، آن مه والّلیل مو

کش خم حامیم ابرو قصّه از طاها کند

ص:۳۵۲

شد بدا ، در شأن او شأنی دگر بر شان او

خواست محکم تر خدا امر وی از ابدا کند

قطب ایمان ، کعبه دین ، قبله اهل یقین

طوف بر گرد حریمش مسجد الاقصی کند

چونکه دایم شیوه مظلومیست در این سلسله

باید او هم اقتدا ، بر شیوه آبا کند

خواست تا مظلوم باشد زان سبب مسموم شد

ورنه عبدی کی تواند حکم بر مولی کند

ظلم هارونی که شد فرعون از آن منفعل

شد به این موسی که فرعون گریه بر موسی کند

بهر او « سندی شاهک » قتل آن مظلوم را

ملتزم شد چون اعانت بر شقی اشقا کند

هست در عالم مسلّم هر که ننگ عالم است

خاک عالم بر سر دنیا و مافیها کند

دود ظلم و ظلمت هارون ظالم بین که او

خواست خاموش آن چراغ دوده زهرا کند

دود ظلم انگیخت امّا گشت روشن تر چراغ

نور حق را مدبری کی می توان اطفا کند

کرده ای مدح و ثنا امّا « وفایی » کی توان

کس ثنای « سبّح اسم ربّک الاعلی » کند

باید ایزد وصف خود را خود کند از بهر ما

کس نباید قصّه از « الله و الاّ الله » کند

آنکه مثوی دشمنان را می دهد بئس القرار

آنکه مأوا ، دوستان را جنّه المأوا کند

ص:۳۵۳

روضه همیشگی

سروده : شاعر دلباخته و سلاله خاندان رسالت علیهم السلام

آقای سیّد پوریا هاشمی

همیان بدوش اگر بشوند آفتابها

سر ریز میشوند ز ساغر شرابها

از خوشههای گندم روی کریمشان

چرخش گرفت باز زنو آسیابها

میخواستم که شرح دهم معجزات تو

یک قصهی شطیطهی تو شد کتابها

ما فیالضمیر خلق برای تو آشکار

پامنبری خطبهات عالیجنابها

بر قطرههای اشک مناجات هر شبت

لبریز حسرتاند تمامی آبها

شب تا به صبح کار تو راز و نیاز بود

داغ دو چشم باز تو بر قلب خوابها

شوق شقیق و ناجی یقطین ز مهلکه

ذکر خلاصی از همهی اضطرابها

ای روضهی همیشگی مادران ما

هستی تو از قدیم دلیل ثوابها

جمع بشر ز توبهی بشرت به حیرت اند

تواب ساز شد ز لب تو عتابها

در راه بود تا برساند به تو سؤال

دادی میان راه به قاصد جوابها

ص:۳۵۴

نسل تو خیر محض برای خلائق اند

ذریهی تواند رضیها ، مجابها

ما منتخب شدیم گداییتان کنیم

تا حشر جاودان شود این انتخابها

زندانی همیشهی بغداد رحم کن

بر اشک ما قبیلهی خانه خرابها

وقتی دعای حضرت موسی بن جعفریم

پس خوش بحال و طالع ما مستجابها

موسای آل فاطمه نیل است چشم من

از آنچه آمده به سرت از عذابها

چسبیده پیرهن به تن پاره پاره ات

از زخم تازیانه و از پیچ و تابها

لاغر شدی شکسته شدی آب رفتهای

افتاده بر محاسن و رویت خضابها

یکسال نه ، دو سال نه ، عمری معذبی

زیر لگد به یاد ربابیّ و زینبی

*****

ص:۳۵۵

رباعی

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مصطفی هاشمی نسب

برای روح بلندش قفس که مانع نیست

تمام ارض و سماوات تحت قدرت اوست

تمام شهر نه ، بلکه تمام دنیا هم

رهین دست عطا بخش پر کرامت اوست

*****

رباعی

میان بند هم او باب حاجت است ، آری

بیا بخواه از او هر چه در نظر داری

اگر گره به دلت خورده یا به زندگی ات

چه بهتر آنکه روی به سوی گره گشا آری

*****

کلیم و خضر و مسیح آمده به سائلی اش

بیا ببین که در خانه اش چه غوغایی است

محل آمد و رفت ملائکه شده است

در استلام حجر دیدنش تماشایی است

*****

ص:۳۵۶

نقطه تحت با

سروده : شاعر نوجوان و دلباخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای عبدالزهرا هاشمیان از خمینی شهر

بی تو کس تا خدا نخواهد رفت

تا خدا هم دعا نخواهد رفت

تا که "باب الحوائجی" آقا

جای دیگر گدا نخواهد رفت

واگر تو نخواهی این کعبه

سمت قبله نما نخواهد رفت

بی توسل به نام زیبایت

هیچ کس "کربلا" نخواهد رفت

شیعه " ذی الحجه" بی تولدتان

پیشواز عزا، نخواهد رفت

چه کسی گفته با تو این "مِس" دل

در هوای "طلا" نخواهد رفت؟

راه حج بسته.... کاظمین که هست...

زائرت تا منا نخواهد رفت

بی ولای شما، کلیم الله

دست او بر عصا نخواهد رفت

بی تو کس تا به کُنه معرفتِ

"نقطه ی تحت با" نخواهد رفت

*****

ص:۳۵۷

مقتدای خلائق

سروده : شاعر و مداح دلسوخته خاندان ولایت علیهم السلام

شادروان مرحوم علی هنرور

از مشهد مقدس

تویی موسی بن جعفر بر خلایق مقتدایی تو

الا ای باب حاجتها ، به هر دردی دوائی تو

مگر زندان هارون طور سینا و توئی موسی

که با محبوب خود گرم مناجات و دعائی تو

تو که باب الحوائج هستی و مشکل گشای خلق

چرا در بند هارون ستمگر مبتلائی تو

تو صدها همچون هارون را به یک عزمی فنا سازی

ولیکن بر رضای کردگار خود رضائی تو ج

به دربانیّ تو موسی نماید افتخار ، آری ججج

چرا که همچو جدّت مصطفی معجز نمائی تو

سلیمان را ندیده کس اسیر اهرمن باشد ج

به این قدرت ، اسیر ظلم هارون دغائی تو

گهی از دوری معصومه داری ناله و افغان ج

گهی در آرزوی دیدن روی رضائی تو ج

« هنرور » را مران از درگه لطف و عطای خود ج

تو که سر تا به پا ، جود و کرم ، کان سخائی تو ج

*****

ص:۳۵۸

بخش چهارم: مرثیه ها

اشاره

ص:۳۵۹

نغمه های ماتم

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد مرتضی منصوری (آذین)

کاسهٔ چشم من از دانه ی اشکم پُر بود

آن زمانی که به جز چشم ، دلم هم پُر بود

زیر هر غل به تنش لاله و نیلوفر داشت

عضو عضو تن او از گل مریم پر بود

گرچه تابوت وی از پاره تختی بوده است

لیک عالَم همه از نغمهی ماتم پر بود

(سالها دل طلب) حاجت از آقا میکرد

گرچه دنیا همه از بخشش حاتم پر بود

در جوار حرم قدس رضا می گویم

کاش مانند پسر صحن پدر هم پر بود

آن شبی را که غزل در تب عشقش میسوخت

واژه از شور و نواهای محرم پر بود

*****

غم بی نهایت

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

آیینه ای شکسته به دیوار غربت است

روحی صبور خسته رنج و مصیبت است

این جسم کیست مانده به زندان بی کسی

این لاله داغ پرور باغ شهادت است

زهرا ! عزیز جان تو را زهر داده اند

از دیده خون ببار که هنگام محنت است

دیشب سپیده با غم داغ سحر دمید

امروز روز ماتم اهل ولایت است

زنجیر و تازیانه چه بیتاب گریه اند

بر پیکری که شاخه سبز امامت است

دشمن به تازیانه گرفت و به زهر داد

تسکین پیکری که غمش بی نهایت است

معصومه در مدینه به یاد پدر گریست

گل را به یاد خرمی باغ ، حسرت است

افطار روزه دار خدا زهر بود و صبر

در حیرتم ز عشق که او را چه طاقت است

*****

رباعی

امشب تمام اهل ولا گریه میکنند

از دیده ها بپرس چرا گریه میکنند

امشب مگر شکسته دل پاک اهلبیت

از داغ کیست آل عبا گریه میکنند

ص:۳۶۱

از داغ کیست آل عبا گریه میکنند

حضرت مظلوم

سروده : شاعر دلباخته و سلاله خاندان رسالت علیهم السلام

آقای سیّد مهران موسوی (آشنا)

ای حرمت قبلهی اهل صفا

زاده ی جعفر تو و باب الرضا

دسته به سینه ، به سوی کاظمین

سینه من پر شده از شور و شین

تا گرهی قفل قفس وا شود

حکم رهاییّ تو امضا شود

دست دعایت سوی فریادرس

طائر مظلومی و کُنجِ قفس

زائر پربستهی زنجیر جور

کشتهی زهر ستم و تیر جور

گرچه پر و بال تو بشکسته اند

در کَنفِ مهر تو بنشسته اند

شد خجل از خُلقِ گل افشان تو

در دل سرداب نگهبان تو

سوز دعای تو چو تأثیر کرد

دشمن غدّار زمینگیر کرد

از رَحِمِ حبس برون آمدی

در فَلکِ سرخ خدا پر زدی

لحظهی تشییعِ تو جانسوز شد

ص:۳۶۲

شامِ ستم بر همگان روز شد

حضرتِ مظلوم ، شهیدِ ستم

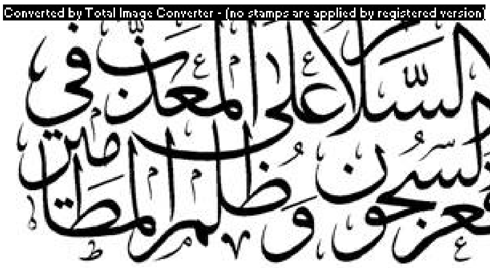
در طلبِ وصف تو عاجز ، قلم

رویِ ورق هر چه که با سر دوید

ناله جانسوز ز داغت کشید

می دهمَت تهنیت و هم سلام

باب حوائج ، ای امامِ هُمام



ص:۳۶۳

کابوس فراق

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای رضا اسماعیلی

این روزها ، ماییم و اندوهی اهورایی

زندانی دهلیزهای سرد تنهایی

این روزها ، ماییم و لبخند شهید تو

چون لاله مشغولیم با مشق شکیبایی

این روزها ، افسوس ! از وصل تو محرومیم

ماییم و کابوس فراق و طعم تنهایی

این روزها ، ما تشنه ی نوشیدن عشقیم

ای کاش می دادی به ما یک جرعه شیدایی

دور از تو یا مولا ! خزانی زرد و دلگیریم

ما را بهاری کن ، تو ای روح شکوفایی

ما شیعه ی عشقیم ، اهل بیت خورشیدیم

ما را تو پیر و مُرشدی ، ما را تو مولایی

ما را اجابت کن ، تو ای آیینه ی هفتم

تا سهم روح ما شود آیینه پیمایی

کردی غروبی سرخ ، اما خوب می دانم

فردا به عرش عشق ، مِهر عالم آرایی

گفتم« غزل – اشکی » برای نور مظلومت

امشب عزادارم تو را ، نور اهورایی

*****

ص:۳۶۴

خم می شود . . .

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای مسعود اصلانی

غربت رسید و داغ حرم را زیاد کرد

باران چشم های ترم را زیاد کرد

آه از نهاد سرد سیه چال می کشم

آن جا که آه بی اثرم را زیاد کرد

من با اذان ناله ام افطار می کنم

شلاق زخم بال و پرم را زیاد کرد

حالا چرا به فاطمه دشنام می دهد

نامرد آتش جگرم را زیاد کرد

چه بی ملاحظه به تنم ضربه می زند

درد نشسته بر کمرم را زیاد کرد

خم می شود شبیه کمر ساق پای من

زنجیر ، درد هر سحرم را زیاد کرد

هنگام بردن بدنم روی دست ها

یک تخته پاره درد سرم را زیاد کرد

*****

ص:۳۶۵

صبح آزادی

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای عباس امینیان آرانی (امین)

شام چون می شد نمایان بیشتر دلگیر بود

بود یاد صبح آزادی ، ولیکن دیر بود

بسکه آن اندام گل را خار غم آزرده بود

گر نجاتی هم میسّر بود ، بی تأثیر بود

همدمش تاریکی زندان و اشک و آه او

ناله اش همراز آن مظلوم بی تقصیر بود

حال او را کس نمی پرسید جز غم های او

تا دل شب گفتگویش با غل و زنجیر بود

بر تن رنجور او چشم کواکب می گریست

آسمان در ناله از آن ناله شبگیر بود

آنقدر آزرده بود از دانه های غل ، تنش

گر نمی کشتند او را هم ، ز دنیا سیر بود

موسی جعفر اگر از زهر هارون شد شهید

آهویی شد صید صیادی ولیکن شیر بود

دست بر دامان آن باب الحوائج زن « امین »

بود گردون چاکرش ، امّا چنین تقدیر بود

*****

مظلوم زندانی

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای حسن کشمیری (اندیشه)

آسمان خون جای اشک ، اندر بصر دارد هنوز

شیعه چشمان تر و خون جگر دارد هنوز

داغ آن مظلوم زندانی ، کجا از یاد رفت

او فراق اهل بیت و هم پسر دارد هنوز

عالم کون و مکان از این مصیبت اشکبار

رخت ماتم هر که را بینی ، به بردارد هنوز

چهره ها گلگلون ز داغ اختر برج حیا

سینه بریان ، اشک ریزان در بصر دارد هنوز

اولیاء دین شده از این مصیبت داغدار

نوگل زهرا رضا ، عزم سفر دارد هنوز

در عزای موسی جعفر قلوب جنّ و انس

شعله آتش به جان و هم جگر دارد هنوز

تا بیاید حجّت حق ، آن ولیّ الله دین

شیعه براین انتظارش ، چشم تر دارد هنوز

اشک غم بر دیده « اندیشه » هر صبح و مسا

بر حری_م موسیِ جعفر ، نظر دارد هنوز

*****

پری نیست

سروده : شاعر خوش قریحه و با ولایت

آقای حاج علی انسانی (از تهران)

بیهوده قفس را مگشایید پَری نیست

جُز مُشت پَر از طایر قدسی اثری نیست

در دل اَثَر از شادی و امید مجویید

از شاخه ی بشکسته امید ثمری نیست

گفتم به صبا درد دل خویش بگویم

دیدم به سیه چال ، صبا را گذری نیست

گیرم که صبا را گذر افتاد چه گویم

دیگر ز من و درد دل من خبری نیست

اُمیّد رهایی چو ازین بند محال است

ناچار به جز مرگ نجات دگری نیست

ای مرگ کجایی که به دیدار من آیی

در سینه دگر جز نَفَسِ مختصری نیست

« تا بال و پرم بود قفس را نگشودند »

« امروز گشودند قفس را که پری نیست »

*****

خورشید در سیه چال

بودی تو اسیر چارده سال کجا

گردید اَلِفْ قدّ تو چون دال کجا ؟

ای باد صَبا برو ، به خُفّاش بگوی

خورشید کُجا ، قعر سیه چال کجا

نجات از قَفس

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج علی انسانی(از تهران)

در او نَفَس چو بود ، نجات از قَفس نبود

وقتی قفس گشوده شد ، او را نَفَس نبود

تنها ، نَفَس در آمد و شد بود ، از آن بَدَن

زان کاروان رفته ، به جا جُز جَرس نبود

از آفتاب ، ماهِ رُخَش بهره ای نداشت

یارش به غیرِ حلقه ی زنجیر ، کس نبود

جا داشت گر که دَست به دامان مرگ زد

او را به دامنِ دگری ، دسترس نبود



پذیرایی با تازیانه

سروده : شاعر نامدار و خوش قریحه خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج علی انسانی (از تهران)

ندارد هیچ کس در این دل زندان نشان از من

نه من دارم خبر از خانه ام نی خانِمان از من

نسیمی گر گذر می کرد ، دل چون غنچه وا می شد

ولی آن هم گریزان است ، چون تاب و توان از من

تن من با دل زندانی و زندان شده همرنگ

پذیرایی کند با تازیانه میزبان از من

به حال من دل آن آهن زنجیر می سوزد

نمی خواهد که گردد دور ، زنجیرگران از من

سرم را جز سر زانو کسی در بر نمی گیرد

صبا لطفی ، خبر بر غمگسارانم رسان از من

در زندان به رویم باز خواهد شد ولی روزی

که نبود هیچ باقی غیر مشتی استخوان از من

بَرِ سیل سَتَم اِستاده و نستوه چون کوهم

نمی یابند عجز و لابه ، هرگز دشمنان از من

الهی من هم از تو ، همچو زهرا مرگ می خواهم

به لب آورده ام جان ، گیر ای جانانه جان از من

*****

غزل مرثیه امام موسی بن جعفرعلیه السلام

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام آقای امیر ایزدی همدانی (ایزدی)

غزل چگونه سُراید ، سجودِ یکسره ات را ؟

و لرزه ای که به سجده ، گرفته پیکره ات را ؟

چه خلوتیّ و چه حالی ! چه اشتیاقِ وصالی!

شباهتی است به زمزم ، سرشک یکسره ات را

نکرده خشم ، گذر از رواق منظر چشمت

ندیده است غضب کرده ، دیده منظره ات را

گرفت روشنیِ چشمِ مهر و ماه ، همان کس

که باز کرد درِ ظلم و بست پنجره ات را

گمان کنم که دلت گشته تنگِ شهر مدینه

رها نمی کند این بغضِ کهنه ، حنجره ات را

بسانِ لالۀ صحرا ، نشسته داغ به قلبت

بغل بغل ، گل آتش گرفته مجمره ات را

چو غنچه بسته لب از شکوه ، ای نسیمِ بهاری

رضا رسیده ، به لبخند ، باز کن گره ات را

*****

نفرین به هارون

سروده : شاعر بزرگوار خاندان رسالت علیهم السلام

آقای رضا رضایی (بی ریا) اصفهانی

شد گرفتار ستم موسی بن جعفر از جفا

آن که باشد حامی دین و ولی کبریا

گوشه زندان هارون جای او شد ای دریغ

همدمی او را نبود آن جا به جز رنج و بلا

سختی و رنج و ستم ها را تحمل کرد و گفت

در بر ظالم سکوت هر کسی باشد خطا

همچنان بر گفته و کردار خود استاده بود

تا که شد احیا به گیتی دین جدش مصطفا

کار او در کنج زندان طاعت حق بود و بس

پرچم آزادگی شد از مرام او بپا

هرچه می دید او ستم از دست زندانبان دون

می شد او مستحکم و سرگرم تسبیح و دعا

تا که آخر شد شهید از زهر هارون لعین

حضرت موسی ابن جعفر مجری دین خدا

پیکر او تا به دست خیل یارانش رسید

عالمی شد غرق ماتم شیعیانش در عزا

« بی ریا » گوید ز سوز دل در این دنیای دون

صدهزاران ناله و نفرين به هارون دغا

*****

ص:۳۷۲

زخمی غل و زنجیر

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد بیابانی

پر بسته بود وقت پریدن توان نداشت

مرغی که بال داشت ولی آسمان نداشت

خو کرده بود با غم زندان خود ولی

دیگر توان صبر در آن آشیان نداشت

جز آه زخم های دهن باز کرده اش

در چارچوب تنگ قفس همزبان نداشت

آنقدر زخمی غل و زنجیر بود که

اندازه ی کشیدن یک آه جان نداشت

زیر لگد صداش به جایی نمی رسید

زیر لگد شکست و توان فغان نداشت

با تازیانه ساخت که دشنام نشنود

دیگر ولی تحمل زخم زبان نداشت

هر چند میزبان تنش تخته پاره شد

هر چند روی پل بدنش سایبان نداشت

دیگر تنش اسیر سم اسب ها نشد

دیگر سرش به خانه ی نیزه مکان نداشت

*****

جان و جانان

سروده : شاعره دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

سرکار خانم عصمت حبیبی (پاک)

از خمینی شهر

از خدا خواسته بودی که به پایان برسد

سر این عاشق شوریده به سامان برسد

همنفس با همه ی حنجره ها می خوانی

آتشی در خور عشق است که سوزان برسد

موج در موج درونت همه درد است ، بگو

این چه دردیست که با دوست به درمان برسد

دیده بستند هزاران در و خاموش شدند

تا که از دست جفا فرصت پنهان برسد

در زندان بگشایید که بعد از چندی

جان این عاشق شوریده به جانان برسد

السّلام علی ذی السّاق المرضوض بحلق القیود

زندانی بی جرم و گناه

سروده : شاعر دلسوخته خاندان رسالت علیهم السلام

زنده یاد محمدعلی خاضعین (تابع)

بارالها سیر شد از زندگانی جانم امشب

تنگ گردیده دلم از دوری طفلانم امشب

چهارده سال است بی جُرم و گُنه زندانیم من

کن خلاصم دیگر از این گوشهی زندانم امشب

باز کن زنجیر از پایم مسیّب طی شد عُمرم

گوشه ی زندان من بی کس بتو مهمانم امشب

رو صبا اندر مدینه دخترم معصومه را گو

جان بابا از فراق روی تو گریانم امشب

من که می میرم رضاجان گر بیائی گر نیائی

می کُشد هجرِ توام آخر مرا میدانم امشب

این چه زهری بود هارون بر من دور از وطن داد

کز شرارش بر سما شد ناله و افغانم امشب

می شوم راحت ز رنجو محنت دنیای فانی

گر روم « تابع » به جنّت در بَرِ جانانم امشب

*****

زندان بغداد

سروده : شاعر دلسوخته خاندان رسالت علیهم السلام

شادروان حاج محمدعلی خاضعین (تابع)

یا رب از گردش ایّام ز بس دلگیرم

دیگر از عُمر گرانمایه الهی سیرم

یا به زندان برسان مرگ مرا یاالله

یا نجاتم بده از زیر غُل و زنجیرم

ز غریبی نکنم ناله به زندان یا رب

زانکه از روز ازل بوده چنین تقدیرم

لیک دوریّ رضا می کُشدم در غربت

گر نیاید به تسلّای دلِ شبگیرم

من جوان بودم و زنجیر گران پیرم کرد

گشت کاهیده تن و مانده به جا تصویرم

خواب دیدم ببر فاطمه (س) مهمانم دوش

کاش « تابع » بشود زود همین تعبیرم

شمشاد شکسته

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

مرحوم حاج حسین ترابی خادم امام هشتم علیه السلام

فروغ دیده ات از کثرت بیداد یا زهرا

غریبانه به زندان جفا جان داد یا زهرا

بیا از روضه رضوان به استقبال فرزندت

که شد از حبس هارون عاقبت آزاد یا زهرا

عزیزت زیر زنجیر جفا در گوشه زندان

به دست ثانی و قنفذ ز پا افتاد یا زهرا

بُوَدْ گل بوسه های تازیانه بر تن پاکش

نمی دانی چه کرده ثانی شدّاد یا زهرا

تنش کاهیده و سائیده گشته استخوان هایش

شکسته از ستم این شاخه شمشماد یا زهرا

پس از عمری شکنجه عاقبت کردند مسمومش

بروی تخته در جسم او بنهاد یا زهرا

« ترابی » گرید و گوید به صیدی اندرین عالم

نکرده هیچ صیادی چنین بیداد یا زهرا

*****

خلوتگاه راز

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم قاسم استادی (ثابت خراسانی)

مونسم در حبس هارون آه شبگیر است و بس

نیستم تنهای تنها کند و زنجیر است و بس

عالمی دارم که دیگر در جهان کس را مباد

شادمانم چون مرا اینگونه تقدیر است و بس

از فشار ظلم در زندان چنان کاهیده ام

کز وجود من بعالم نقش تصویر است و بس

روزه دارم سیلی دشمن بود افطار من

در شب تارم ز سینه صوت تکبیر است و بس

گر چه زندان های دیگر بود خلوتگاه راز

لیک این زندان مرا درد زمین گیر است و بس

جرم حقگوئی اگر زندان بود ای مدّعی

راحتم کن چون مرا این جرم تقصیر است و بس

کاش بودی محبس تاریک ، زنجیر گران

تازیانه کو بتر از زخم شمشیر است و بس

گر که مرگ خویش خواهم از خدا نبود عجب

بر من مظلوم آری مرگ اکسیر است و بس

تا ابد « ثابت » تو هم مدیون شیر مادری

زان ولای ما تو را تأثیر آن شیر است و بس

*****

ص:۳۷۸

ظلم بی حساب

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد شریف ثانوی

نمی دانم چه بنویسم ز حال موسی جعفر

ز ظلم دشمن اسلام هارون ستمگستر

ز دلتنگی سر قبر پیمبر راز دل میکرد

که مأموری ز هارون گشت حاضر نزد آن سرور

ندادش مهلت و گفتا تو را هارون طلب کرده

جدا بنموده او را با غضب از قبر پیغمبر

نه شرمی از خدا کرد و نه از جدش رسول الله

بشدت شاه را بیرون کشید آن ملحد کافر

به بیبا کی و زجر و نابسامانی به یک لحظه

ز آغوش نبی بنمود خارج هفتمین گوهر

عزیمت داد از مسجد بسوی شهر بغدادش

بر هارون بی ایمان بی انصاف بداختر

بدون هیچ تقصیری ز راه کینه در ساعت

معین کرد زندان را برای حجت داور

به پاهایش غل و بر گردنش از کینه ها زنجیر

بدی همدم در آن مطموره ها با موسی جعفر

در این مدت نمی دانم چه باشد حال مظلومی

که دور افتاده از یاران و فرزندان خود یکسر

گهی در آرزوی دیدن روی رضا نالان

گهی از دوری معصومه بودی بر دلش آذر

ص:۳۷۹

بسوی حق همی نالید در تاریکیِ زندان

ز ظلم بی حساب سندیِ پر کینه کافر

الهی گر نجاتم هست در مرگم اجابت کن

دعایم را که جانم برلب است از زندگی دیگر

ز تو خواهم نجاتم را چنانکه می کنی آزاد

ز زندان رحم نوزاد را ای خالق اکبر

ز قید و بند زنجیر ستم آزاد شد اما

به حسرت رفت و دیدار عزیزانش ندید آخر

ز تأثیر رثای « ثانوی » اندر خروش آمد

ز داغ این مصیبت ممکنات ما سوا یکسر

*****

رباعی

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

زنده یاد مرحوم قاسم استادی (ثابت خراسانی)

آنکس که به خلقت جهان بانی بود

در معرفتش خرد بنادانی بود

تقدیر چه بود کز جفای هارون

تبعیدگهیّ و ، گاه زندانی بود

*****

غوغای لشگر غم

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

آقای مصطفی جعفری

این ندا آمد که روز ماتم است

از تاثر قلب عالم پر غم است

لشگر غم بین چه غوغا می کند

تیغ بر کف قصد دلها می کند

گریه کن ای دیده چون ابر بهار

آسمان بر فرق عالم خون ببار

هیچ دانی این غم عظمای کیست

کز غمش روح الامین هم خون گریست

مصطفی دانی چرا گریان شده

مرتضی در ماتم و افغان شده

فاطمه گیسو پریشان چشم تر

در جنان می نالد از بهر پسر

گاه قتل موسی جعفر بود

آنکه ما را هفتمین رهبر بود

با دهان روزه و قلب فکار

برده زهر کین از او صبر و قرار

زیر زنجیر گران آن شیر حق

از ستم شد جسم پاکش بی رمق

گرچه بود از عشق حق در تاب و تب

لیک شد از زهر کین جانش بلب

ص:۳۸۱

تازیانه زد عدو بر پیکرش

شد رخش نیلی چو روی مادرش

امشب است آنشب که راحت می شود

راحت از اندوه و محنت می شود

امشب است آنشب که می گردد رها

از گرانباریّ زنجیر جفا

می رود در نزد زهرا مادرش

تا کند شکوه ز دشمن در برش

مادرش مرحم گذارد در جنان

بر تن و بر پای آن آرام جان

« جعفری » لب را فرو بند از سخن ج

گریه کن بر آن غریب خسته تن ج

*****



همای عرش

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حائری (حائری) از اصفهان

دل بسوزد بهر سبط مصطفی

حضرت کاظم امام رهنما

آنکه در بند غل و زنجیر شد

هفت سال در کنج زندان بلا

گفت یارب من غریب و خسته ام

کن مرا از حبس این هارون رها

در کجایی نور چشمانم رضا

کی شود نزدم بیایی از وفا

سندی شاهک ز بس ظلمش نمود

شیعه شد خوندل بسی زین ماجرا

عاقبت از زهر هارون لعین

کشته گشت آن سرور ارض و سما

« حائری » بر غربت مولا گریست

چون همای عرش افتاد از نوا

*****

ص:۳۸۳

بستان ولایت

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن حافظی (حافظی)

امام حق پرستان ، تا به زندان بلا افتاد

دُر اشک ، از رواق دیده اهل ولا افتاد

نمی گویم چه شد رفتار ، با او در تمام عمر

ولی گویم که آن قرآن ناطق ، از صدا افتاد

ز ظلم و کینه گلچین ، گل توحید پرپر شد

هزار آوای بستان ولایت ، از نوا افتاد

خداجویی ، خداگویی ، خداپویی ، خدارویی

پی احقاق حق خود ، به زندان بلا افتاد

زلال نور جاری بود ، از آن چشمه عرفان

دریغ و درد ، کو در دامن ظلمت سرا افتاد

جمال دوست ، از سر تا بپا بود و به عمر خود

به بند دشمن دین خدا ، عبد خدا افتاد

برای اعتلای مکتب ارزنده قرآن

امام و پیشوا و مقتدای ما ، ز پا افتاد

گهی در بصره و گاهی به بغداد ، آن ولی حق

به زندان از جفای خصم ، دور از اقربا افتاد

ز کف شد جان آن مرآت جانان ، در محیط غم

که آتش ، بر دل سوزان هر درد آشنا افتاد

فشاند اشک غم ، معصومه از داغ پدر امشب

در این ماتم شرر ، بر قلب فرزندش رضا افتاد

به زیر خاک شد مدفون ، تن زندانی بغداد

که از غم ، لرزه بر ارکان دین مصطفی افتاد

قلم همراز با سوز درون شد « حافظی » ، کین سان

شرر از شعر جانسوزت ، به قلب ما سوی افتاد

ص:۳۸۴

بلبل باغ ولایت

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن حافظی (حافظی)

یوسف زهرا به زندان بلا افتاده بود

در کف هارون دون مرد خدا افتاده بود

روی خاک تیره جسمش آب شد مانند شمع

کز غمش آتش به جان ما سوی افتاده بود

گه به بغداد و گهی در بصره زندانی شده

گاه در تبعید دور از اقربا افتاده بود

آن فروزان مشعل آزادی و عدل و شرف

سال های سال در ظلمت سرا افتاده بود

شد بهار دین خزان آن دم که در کُنج قفس

بلبل باغ ولایت از نوا افتاده بود

چاه زندان جایگاه یوسف زهرا نبود

شیر حق در بند روباه دغا افتاده بود

« حافظی » با دست ظلم اهل باطل بارها

رهرو حق گوشه زندان زِ پا افتاده بود

*****

عاشق صادق

سروده : شاعر پرتلاش اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن حافظی (حافظی)

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست

دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست

گرچه او پروانه حق بود امّا همچو شمع

در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست

ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود

عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست

گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید

گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست

او که خود مظلوم و در بند ستمگر بود اسیر

بر غریبی شهید کربلا یک سر گریست

دیده عشاق از داغ امام عاشقان

در دل صحرای غم یک آسمان اختر گریست

حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید

در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست

در عزای ناخدای فلک تسلیم رضا

پور دلبندش رضا در موج غم گوهر گریست

« حافظی » شمع وجودت آب شد از این الم

آتشین طبعت ز نوک خامه بر دفتر گریست

*****

ص:۳۸۶

زندانی بی گناه

سروده : شاعر پرتلاش اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن حافظی (حافظی)

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست

چشمه خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست

شمع فانوس محبت بود و از بیداد ظلم

همچنان پروانه ای در شعله آذر گریست

گرچه او پروانه حق بود امّا همچو شمع

در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست

ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود

عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست

گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید

گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست

او که خود مظلوم بود و خود اسیر ظلم بود

بر غریبی شهید کربلا یکسر گریست

دیده عشّاق از داغ امام عاشقان

در دل صحرای غم یک آسمان اختر گریست

حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید

در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست

آب شد شمع وجودم در عزایش « حافظی »

آتشین طبعم ز نوک خامه بر دفتر گریست

*****

ص:۳۸۷

کنج زندان

سروده : شاعر دلسوخته خاندان ولایتعلیهم السلام

عباس (حدّاد) کاشانی

ناله ام هر شب به فریاد آورد فریاد را

گریه ام در گریه آرد دجلهٔ بغداد را

بند بندم همچو نی در بند می نالد هنوز

صید داند شیوهٔ بی رحمی صیّاد را

من کجا در بند این بندم به ظاهر کرده اند

بندی زندان هارون، بندهٔ آزاد را

حبّ جاه و سلطنت یا رب! ندانم تا کجا

راستی کرده است کج رو خصم بدبنیاد را

دشمن فرزند دلبند رسول و آل اوست

هر که بی تقوی و دین می پرورد اولاد را

عالَمی در کنج زندان داشت شاهی کز نخست

خلق کردند از طفیل اش عالم ایجاد را

عاقبت در گوشهٔ زندان عدویش داد زهر

داد کز کین ، زهر داد آن کشتهٔ بیداد را

*****

آزرده جان

سروده : شاعر گرانقدر اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج حبیب الله چایچیان (حسان)

سبط پیغمبر بود در گوشه زندان چرا

سلسله بر پای شاهنشاه انس و جان چرا

این شه دور از وطن در دست دشمن ها اسیر

گه به بصره گه به بغداد است سرگردان چرا

خفت بر تخت ای عجب هارون و ، موسی روی خاک

در شگفتم عالم از این غم نشد ویران چرا

شاه را دادند اگر در گوشه زندان مکان

دیگر این آزردن محبوس در زندان چرا

« سندی بن شاهک » آخر شاه مهمان تو بود

بی جهت سیلی زدن بر صورت مهمان چرا

بعد از آن زجر و مرارتها که در زندان کشید

پیکر آزرده اش بر دوش حمالان چرا

از غم « موسی بن جعفر » شد جهان زندان تار

مرغ جانت پر نمی گیرد « حسان » از آن چرا

*****

. . . ولی دختر او چشم براه

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن حنیفی

چشم هایش همه را یاد خدا می انداخت

لرزه بر جان و دل تک تک ما می انداخت

پا برهنه همه بر بشر شدن محتاجیم

نظری کاش که بر ما ، گذرا می انداخت

دست بسته فقط او بود که شد دست به خیر

سکه نه ، ماه به کشکول گدا می انداخت

آن همه زخم به روی بدنش بود ولی

زهر هم بر جگرش چنگ ، جدا می انداخت

چشم خود بست ولی دختر او چشم به راه

روی شانه پسرش شال عزا می انداخت

او پر از درد شد امّا به خداوند او را

روضه ی کوچه و گودال ز پا می انداخت

پیکرش زخم شد امّا سر او دست نخورد

شد خراشیده ولی حنجر او دست نخورد

*****

تشییع کم نظیر

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محسن حنیفی

اگر چه بسته زنجیر و در اسیری بود

به دستِ بسته ، به دنبال دستگیری بود

نبود باب حوائج اسیر زندان ها

همیشه پشت در خانه اش فقیری بود

نبود دخترکش تا به او کند تکیه

اسیر پای شکسته به وقت پیری بود

چقدر لاغر و زخمی شد و . . . ؛ شکست آخر

شبیه اینکه گلاب از گلی بگیری بود

به روی تخته ، تنش را غلام ها بردند

عجب مراسم تشییع کم نظیری بود

برای بی کفنی گریه می کند کفنت

همان که سهم تنش کهنه ی حصیری بود

*****

ص:۳۹۱

از همان روز ازل خاک مرا ، آب تو را

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای یاسر حوتی

دست معمار از احسان به هم آمیخته است

و شدی باب حوائج ، و شدم سائل تو

دستها را به عبای تو در آویخته است

آسمان جای شما بود ، ولی حیف چه شد...

...آب باران به دل چاه فرو ریخته است؟

من از این واقعه تا روز جزا حیرانم

و بنا بود که محراب دعایت بشود

ولی افسوس در این چاه زمینگیر شدی

صورتت رنگ عوض کرده ، عذارت نیلی است

چه بلائی به سرت آمده که پیر شدی ؟

تو همانی که به جبریل پر و بال دهد

پس چگونه بنویسیم که زنجیر شدی...!؟

من تو را بانی جبرئیل امین می دانم

چارده سال تو را گوشه زندان دیدم

چارده قرن اگر گریه کنم باز کم است

استخوانهات چو گیسوت مجعد شده اند

این هم از همرهی آهن و زنجیر و نم است

و شنیدم بدنت چون پر گل نازک شد

زیراین نازک گل ، قامت خورشید خم است

در عزایت همه ی عمر رثا می خوانم

چه غریبانه روی تخته ی در می رفتی

ص:۳۹۲

بال و پرهای پرستوئی ات هر جا میریخت

دهنی یخ زده آن روز جگرها را سوخت

آتشی تلخ به کام همه دنیا می ریخت

پسری آمده بود و ... پدری را می برد...

...اشکها بود که در غصه بابا می ریخت

باز از گریه معصومه ی تو گریانم

تا نوشتم در و آتش ، قلم از سینه شکست

...عرق خجلت پیشانی دنیا می ریخت...

گرچه باور نتوان کرد ولی دیده شده ست

رد پای گل نی را که به صحرا می ریخت

سال ها در پی این نیزه سرگردانم

تامگر لب بگشاید بشود قرآنم



رنج سیاهچال

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم محمد حیات بخش قمی (حیات)

منم که زهر هلاهل به عشق دوست چشیدم

به زیر سلسله رنج سیاه چال کشیدم

سرشگ دیده غذا بود و ، تازیانه دوایم

لبم به ذکر خدا بود و ، ناسزا بشنیدم

شکست بال و پر بسته ام ز حیله صیاد

به شاخ روضه رضوان ، شکسته بال پریدم

به تنگنای قفس از نفس فتادم و اکنون

برون ز محبسِ هارونِ سنگدل بَبَریدم

به کنج محبسم ، از سندی بن شاهک ملعون

به غیر سیلی و زجر و شکنجه هیچ ندیدم

« حیات » آل محمّد ، بخوان به بزم مصیبت

که من سلاله زهرایم و به زهر شهیدم

به صبح و عصر و مساء در سجون بصره و بغداد

نبود فرق به شام سیاه و روز سپیدم

*****

پیکر نحیف

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

زنده یاد خبّاز کاشانی

یک نازنین جنازه مرا در برابر است

کز ماتمش دو دیده ام از خون دل تر است

آزاد گشته است ز زندانِ روزگار

افتاده همچو گلبه روی تخته ی در است

از بس که رنج و محنت زندان کشیده است

مانند ماه یکشبه زرد است و لاغر است

بَس تازیانه خورده بر این پیکر نحیف

چون گل شکفته گشته و چون لاله احمر است

حاضر شدند چار غلام سیاه فام

از کیست این جنازه که بی یار و یاور است

تشییع این جنازه به ما فرض و لازم است

ای وای ، این جنازهٔ موسی بن جعفر است

آئید دوستان ، پی تشییع پیکرش

کاستاده سر برهنه ز داغش پیمبر است

این پیکر نحیف به زنجیر بسته است

والله جایِ گفتن الله اکبر است

هارون به خاک ذلت و از خار خوارتر

مولای ما عزیز خداوند داور است

« خبّاز » زین جنازه و زندان دگر مگو

زهرا ستاده خسته و آزرده خاطر است

*****

ص:۳۹۵

پرستوی سبکبار

سروده : شاعر نامدار و طالب علم خاندان رسالت علیهم السلام

آقای عباس شاهزیدی – خروش اصفهانی

دیر آمده ای فرصت دیدار گذشته است

مانند نسیمی به شب تار گذشته است

این چشم نگفته است به آن چشم غمش را

همسایه دیوار به دیوار گذشته است

با آن همه زنجیر که بر بال و پرش بود

مانند پرستوی سبک بار گذشته است

هم دجله سرا سیمه دویده است از این داغ

هم چشم فرات آمده خونبار گذشته است

بغداد خراب است از آن روز که خورشید

بر تخته از این کوچه و بازار گذشته است

خون ریخته تا صبح بر احوال غریبش

ماه از سر این روزنه هر بار گذشته است

این پینه گواه است به تاریکی شب ها

صدبار از این کوچه علی وار گذشته است

امشب ز غمش شمع فروریخته ام من

دستم بزنی ، کار من از کار گذشته است

*****

سروده : شاعر ادیب و بزرگوار

آقای عباس شاهزیدی (خروش)

در هیچ سینه ای ، غم من جا نمی شود

بالم شکسته است و ، قفس وا نمی شود

نه صبح می دمد ، نه سحر می رسد ز راه

شب در سیاه چال که فردا نمی شود

زندانیِ غریب ، پس از چارده بهار

یک خنده هم گل از گل او ، وا نمی شود

یا رب نشسته نافله خواندم ، مرا ببخش

دیگر برای سجده ، قدم تا نمی شود

این دردها کنار ، که دردی برای من

مانند درد پهلوی زهرا نمی شود

*****

رباعی

شب تا سحر از عشق خدا می سوزی

ای شمع چقدر بی صدا می سوزی

یک روز دلت هواییِ معصومه

یک روز ز دوری رضا می سوزی

*****

ای ماه پر از ستاره کن مژگان را

از روزنه ای نگاه کن زندان را

خورشید به روی تخته ای افتادست

ای ابر برو ردیف کن باران را

*****

ص:۳۹۷

ناله های آتشین

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم سیّد محمّد خسرو نژاد (خسرو) مشهد

فلک جور و ستم تا کی ؟ روا بر اهل دین داری

عزیزان خدا را چند ، با محنت قرین داری

چرا با ناکسان مهر و به خوبانت سرکین است

وفا هر چند می دانم ، نه با آن و نه این داری

برای دوستان داری لبا لب جام زهر ، امّا

برای دشمنان شهد و شراب انگبین داری

لباس کامرانی بر تن کافر دلان پوشی

ولی صد فتنه بهر مؤمنین ، در آستین داری

نشانه سفله بودن ای فلک ، این نکته بس باشد

که در هر گوشه ویرانه ، گنجی را دفین داری

اگر گویی نمی دانم ، بیا در گوشه زندان

ببین موسی ابن جعفر را اسیر بندکین داری

مکان دیگری ممکن نشد گویا در این دنیا

که آن جان جهان را گوشه زندان مکین داری

دل خاک سیه را گر که بشکافند می بینی

هزاران گوهر ارزنده پنهان در زمین داری

مگر آمد به یادت « خسرو » از زندانی بغداد

که برلب ، از غم امشب ، ناله های آتشین داری

*****

ص:۳۹۸

کند و زنجیر ستم

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

سیّد محمد خسرونژاد (خسرو)

از مشهد مقدس

گوشه زندان مکان موسیِ جعفر چرا

این همه ظلم و ستم با آل پیغمبر چرا

گر سر خصمی ندارد با نکویان روزگار

می کند آئینه را محتاج خاکستر چرا

جای هارون ستمگر بر سریر عزّ و ناز

کنج زندان جایگاه موسی جعفر چرا

آنکه نظم عالم امکان بود در دست او

کند و زنجیر ستم بر پای آن سرور چرا

گفته اش جز گفته قرآن و پیغمبر نبود

بسته در بند جفا آن حجت داور چرا

حجت یزدان بود در بند نامردان اسیر

آسمان زین غم نمی پاشد ز یکدیگر چرا

میرسد از بعد پیغمبر خداوندا چنین

بر مسلمانان ستم از فرقه کافر چرا

در شگفتم این معمّا را ، نمی گیرد هنوز ؟

آتش قهر خدا از کافران ، کیفر چرا

آنکه جان عالم هستی طفیل هست اوست

در غریبی جان دهد بی مونس و یاور چرا

تا ابد « خسرو » مرا این مشکل لاینحل است

شیعیان را گوشه زندان بود رهبر چرا

ص:۳۹۹

شب خلوت

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

زنده یاد مرحوم علی اکبر خوشدل تهرانی

روزگاری است که زندان بلا جای من است

هفت سالی است که این منزل و مأوای من است

سالها مونس روز و شب من بود مدام

این غُل و کُند که بر گردن و در پای من است

روی نیلی شده از سیلی من می گوید

سندی شاهک بی دین سر اعدای من است

تازیانه به سرو پیکر و پشتم زد و گفت

کُشتن آل نبی شیوۀ آبای من است

خوب شد زهر تو هارون به گلویم رَه یافت

که شب خلوت و وصل من و مولای من است

ای مسیّب! در زندان بگشا بر رُخ من

زانکه خود بوی وطن چارهی غمهای من است

خوب شد آمدی ای نور دل دیده رضا

که رُخ ماه تو شمع شب یلدای من است

خواهرت کو که زند بر سر و با موی پریش

گوید این کُشته به غربت شده بابای من است

نه همین « خوشدلم » امروز به ظلّ کرمش

دارم امید که او شافعِ فردای من است

*****

ص:۴۰۰

کاظم الغیظ

سروده : شاعر دلسوخته خاندان ولایت علیهم السلام

آقای ناصر دوستی

چارده سال جهان در به در زندان شد

کنج زندان ستم گریه او باران شد

سفره قلب پر از آه یتیمان عرب

چارده سال ز هجران شما بی نان شد

چارده سال از آشفتگیِ گیسویت

دل پریشان شد و در وادی جان طوفان شد

چارده سال شما گوشه زندان ماندید

حمدلله که هر سختیِ تان آسان شد

چشم تو معجزه خیز است که با یک نظرت

یک شَبِه صاحب ایمان ، دل زندانبان شد

بر مسلمانیِ تو ، کافرت ایمان آورد

رفت و پیوست به «مِنّایِ» شما "سلمان " شد

چشم هارون زمان از حدقه بیرون زد

خواست منکر بشود واله از این ایمان شد!!!!

آنقَدَر نور کرامت ز وجودت بارید

ای کریم ابن کریم ، اسم شما قرآن شد

چارده سال بر آن گردن تو سلسله بود

داغ خورشید از این واقعه صد چندان شد

حرف خون گریه سلطان خراسان آمد

از همان لحظه رضایت ز غمت باران شد

ص:۴۰۱

روضه خوان تا که بر این قصه زنجیر رسید

داغمان تازه شد و این دلمان ویران شد

"کاظم الغیظ" برازنده عنوان شماست

دیدن خشم شما حسرت دژخیمان شد

از مدینه وطن قدسی تان دل کندید

کاظمین از نفس قدسی تان رضوان شد

حمدلله که ایران ز تو محروم نماند

میزبان سه جگر گوشه تو ایران شد



ص:۴۰۲

آزادی از زندان

سروده : شاعر با ولایت اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

همه حاضر در آن گذر بودند

چشمها خیره سوی در بودند

حضرت از حبس می شوند آزاد

مردم شهر باخبر بودند

شیعیان در برابر زندان

منتظر پای تـا به سر بودند

بـــا رضـا اهل بیت موسی هم

سخت دلواپس پـدر بودند

کاش آقا رها شوند از بند

این دعا را همه زِبَر بودند

شود آیا گشوده دروازه ؟

تا که دیدارها شود تازه

روزگاری دراز بگذشته

بـــا چه سوز و گداز بگذشته

بـا خدا عمر موسیِ جعفر

غرق راز و نیـــاز بگذشته

روزهایش به روزه شبهایش

تا سحـر در نمـــاز بگذشته

جز برای شکنجه چندین سال

در نگـردیده بـاز ، بگذشته

لحظه ها در اسارتی دلگیر

بهر آن دلنــواز بگذشته

حتما آقا ز دل دعا کرده

و خدا حاجتش روا کرده

آن درِ بسته عاقبت وا شد

ماه پنهان شده هویـدا شد

روی دوش چهار زندانبان

تخته چوبی ز دور پیدا شد

از کلامی که یک منادی گفت

شوری از آه و ناله بر پا شد

کشته با زهر کینه ی دشمن

از جفا آن عزیز زهرا شد

جـــاری از دیـدگان معصومه

اشک غم در فراق بابا شد

صاحب این عزا رضا گردید

قلبش از غصه غمسرا گردید

ص:۴۰۳

تن من در خزان غم پژمرد

سروده : شاعر با ولای اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

مرغ روحم در این قفس افسرد

بدنم رنگ بازوی زهراست

بسکه شلاق بر تن من خورد

دیگر این بار من از این زندان

جان سالم به در نخواهم برد

نفسم در شماره افتاده دل من فکر چاره افتاده

پشت من زیر بار غم خم شد

سینه ام خون ز غربت و غم شد

تا غم دل به رب خود گویم

گوشه ی خلوتی فراهم شد

از صبوریِّ من در این زندان

عاقبت طاقت عدو کم شد

پس به آزار من عدو رو کرد هجمه برجان من زِ هر سو کرد

تا تنم شد کبود ای مادر

زخم دل را گشود ای مادر

روز و شب تازیانه می آمد

بر تن من فرود ای مادر

یاد بازوی خسته از دردت

طاقت_م را ربود ای مادر

هر زمان نام تو به لب بردم از عدو بیشتر کتک خوردم

دشمن من که بود بس منحوس

گرچه بودم به دست او محبوس

در شکنجه چو طاقتم را دید

از شکستم شد عاجز و مأیوس

از زبونی مقابل من بود

خشم شیطانیِ عدو محسوس

قصدجانم از این سب_ب کردند زهرکین وارد رطب کردند

از خدا بر صحیفه ی تقریر

عاقبت شد مرا چنین تقدیر

آتش افتاده بر تنم زیرا

بر تنم کرده زه_ر کین تأثیر

میدهم جان به گوشه ی زندان

تا رها گردم از غل و زنجی_ر

از وداع رض_ا چ___و مح_رومم بیشت_ر از همیش_ه مغم_وم_م

*****

ص:۴۰۴

رباعیات . . .

سروده : شاعرخاندان امامت و ولایت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

شهادت امام موسی کاظم علیه السلام

دلشکست_ه ز ماتم یارم

در عزایش ز دیده خون بارم

زهر کین کشته موسیِ جعفر

بر رضا عرض تسلیت دارم

*****

ای ولیِّ خدا ، امام رضا

ای تو صاحب عزا ، امام رضا

آمدم تا ز صدقِ دل گویم

تسلیت بر شما ، امام رضا

*****

منکه در شادیِ شما شادم

وقت اندوهتان ، به فریادم

هم نوا با دل پر از غمتان

در عزای اسیرِ بغدادم

*****

یا رضا ای ولیِّ دلجویم

شد به سوی حریم تو رویم

در عزای پدر حضور شم_ا

آمدم عرض تسلیت گویم

*****

ص:۴۰۵

هوای گریه دوباره

سروده : شاعرخاندان رسالت

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

دل را هوای گریه دوباره فرا گرفت

غم آمد و ، تمام وجود مرا گرفت

بار دگر تمام حسینیه ی دلم

ازغصه زیر و رو شد و، رنگ عزا گرفت

دل در عزای حضرت موسی بن جعفر است

شعرم ز داغ اوست که شور و نوا گرفت

طبعم به سوگ آن گل زهرا روان شده

کز جور خصم در غل و زنجیر جا گرفت

گاهی به سوز ، فاطمه اش را صدا نمود

گاهی دلش زِ دردِ فراق رضا گرفت

هنگام تشنگیّ و عطش قلب خسته اش

بشکست و روضه بهرشه کربلا گرفت

مشغول هر زمان که عدو بر شکنجه شد

او ماتم از مصائب شـام بلا گرفت

هر بار دشمنش به تنش تازیانه زد

روضه برای مادر خود بی صدا گرفت

جانش به لب رسید ز بیداد ظالمان

زین رو دو دست سوی خدا بر دعا گرفت

زندانیِ همیشه ی غربت ، زِ ربّنا

حاجت برای دادنِ جان از خدا گرفت

ص:۴۰۶

آرزوی دیدن روی رضا علیه السلام

سروده : شاعر با اخلاص اهل البیت علیهم السلام آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

وقتی که رفت به حبس قدش انحنا نداشت

زخمی به روی گردن و دردی به پا نداشت

ای___ن رسم تازیانه زدن های بی حساب

یک روز ابتدا شده بود ، انتها ن_داشت

قدّش خمیده بود به زیر شکنجه ها

قلبش شکسته بود و ، به لب ها صدا نداشت

ت_ا پا شود ، دست به دیوار می گرفت

آخر برای زیر بغل ها عصا نداشت

گر چه نشسته بود بر تنِ او زخم روی زخم

جز ناله از مصیبت کرب و بلا نداشت

گاه_ی ز پا نشسته و ، خسته شد از کتک

دشمن که هی___چ از زدنِ او اب_ا نداشت

چون فاطمه ، ز غربت و تنهاییش به دل

حاجت به غی_ر دادن جان از خ_دا نداشت

در وقت جان سپردنش آن هفتمین امام

جز آرزوی دیدن روی رضا ن_داش_ت

*****

آیات کوثر

سروده : شاعر آئینی خاندان ولایت علیهم السلام

آقای مهدی رحیمی

قیاسی تازه می بندم امامی با پیمبر را

غم موسی بن عمران و غم موسی بن جعفر را

دو تا موسی که هر دو رهبری کردند در عالم

یکی قوم مسلمان را و آن یک قوم کافر را

یکی خود جلوه ای از جلوه های نور حیدر بود

یکی بیهوش شد در طور وقتی دید حیدر را

یکی کشت و فراری گشت حقی چون که ناحق شد

یکی با کاظم الغیظی به زیر انداخته سر را

دو تا موسی یکی سرگرم فرزندان خود بود و

نمی دید این یکی در حبس تا نُه سال دختر را

یکی مادر در آب نیل رفت و داد بر آبش

یکی در آتش در داد محسن را و مادر را

عصای حضرت موسی کجا و آن امامی که

عصای پیریش می کرد ، دیوار برابر را

کجا در حبس موسی را چنین شلاق آوردند

به جرم این که شب ها خوانده بود آیات کوثر را

*****

یادی از زندانی بغداد

سروده : شاعر فرهیخته خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

مرحوم دکتـــر قاسم رســا ملک الشعرای آستان قدس رضوی

ای دل از موسی بن جعفر یاد کن

یادی از زندانی بغداد کن

بگذر از آن محبس تاریک و تنگ

طایری را از قفس آزاد کن

بگسلان زنجیر را صیدی رها

از کمند کینهٔ صیّاد کن

مرهمی بر آن تن مجروح نِه

خاطر افسرده ای را شاد کن

آفتابی کرد در زندان غروب

زین مصیبت ناله و فریاد کن

گر روی در خاک پاک کاظمین

از روان پاکش استمداد کن

دامن باب الحوائج را بگیر

از اسیر خسته جانی یاد کن

خانهٔ دنیا فنا گردد « رسا »

بهر عقبی خانه ای بنیاد کن

*****

سنگینی زنجیر

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای حسین رستمی

زیر سنگینی زنجیر سرش افتاده

خواست پرواز کند دید پرش افتاده

میشود گفت کجا تکیه به دیوار زده ست

بسکه شلاق به جان کمرش افتاده

آدم تشنه عجب سرفه ی خشکی دارد

چقدر لخته ی خون دور و برش افتاده

گریه پیوسته که باشد اثراتی دارد

چند تاری مژه از پلک ترش افتاده

هر کس ایام کهنسالی عصا می خواهد

پسرش نیست ببیند پدرش افتاده

آنکه از کودکیاش مورد حرمت بوده ست

سر پیری به چه جایی گذرش افتاده!

به جراحات تنش ربط ندارد اشکش

حتم دارم که به یاد پسرش افتاده

*****

ص:۴۱۰

زنجیر را که عضو جدید تنم شده

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای رضا رسول زاده

احوالِ من از این تنِ تب دار روشن است

زندانِ من به چشمِ گُهربار روشن است

از صبح تا غروب که حَبْسَم به زیرِ خاک

تا صبح حالم از دمِ افطار روشن است

این سال ها که سخت گذشته برای من

هر لحظه اش زِ آه شرر بار روشن است

یکجا بلای شیعه به جانم خریده ام

آثارِ آن به جسمِ منِ زار روشن است

معلوم تا شود به سرِ من چه آمده

از صورتم که خورده به دیوار روشن است

حرفی زِ استخوانِ صبورم نمی زنم

از ساقِ پام شدّتِ آزار روشن است

جسمم کبود هست ، ولی غیرعادی است !

حتّی به زیرِ سایه ی دیوار روشن است !

زنجیر را که عضوِ جدیدِ تنم شده

پنهان نکرده ام ، همه اَسرار روشن است

من دیده بسته ام به همه جز رضای خود

چشمم فقط به دیدن دلدار روشن است

ص:۴۱۱

آتش هجران

سروده : شاعر خاندان رسالت علیهم السلام

آقای رضائی

سر شب تا به سحر گوشهٔ زندان چه کنم

دل آشفته چو گیسوی پریشان چه کنم

گاه پروانه صفت سوختم از هجر رضا ج

گاه چون شمع مرا سینه سوزان چه کنم

آرزویم به جهان دیدن روی پسر است

سوختم ، سوختم از آتش هجران چه کنم

کنج زندان بلا گشته ز هجران رضا

تیره تر روز من از شام غریبان چه کنم

نه رفیقی به جز از دانه ی زنجیر مرا

نه انیسی به جز از ناله و افغان چه کنم

به خدا دوری معصومه و هجران رضا

می کُشد عاقبتم گوشه ی زندان چه کنم

از وطن کرده مرا دور جفای هارون

من دل خسته سرگشته ی حیران چه کنم

*****

زندان بلا

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم اصغر برادران (روشن اصفهانی)

حضرت کاظم امام انس و جان

چون که شد زندان کین او را مکان

او در آن زندان هارون دغا

بود در راز و نیایش با خدا

دمبدم بود آن امام بی قرین

در نماز و ذکر رب العالمین

روزها را بود آن شه روزه دار

جمله شب ها را به ذکر کردگار

گاه می گفت ای خدای رازدان

با تو زندانم بود باغ جنان

شاه دین در بند سندیِّ پلید

ظلم بی حد زان ستمگستر بدید

صد فغان کان واقف سرّ و علن

بود پاهایش به زنجیر محن

جسم پاک او به زندان بلا

گشت کاهیده ز بیداد و جفا

عاقبت از جور هارون لعین

شد شهید آن خسرو دنیا و دین

بس کن ای « روشن » که از این ماجرا

گشت جاری خون ز چشم ما سوی

ص:۴۱۳

ای دیده خون ببار

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای زرافشان

امروز قلب عالم امکان مکدر است

امروز از شراره غم دل در آذر است

امروز روز ناله پیغمبر خداست

امروز روز گریه زهرای اطهّر است

امروز روز حزن علی فخر اولیاست

امروز روز ماتم آل پیمبر است

ای دیده خون ببار که این روز غم فزا

روز عزای حضرت موسی بن جعفر است

آن قبله مراد که از داغ ماتمش

تا روز حشر چشم زمین و زمان تر است

دست ستم بریخت مرا خاک غم به سر

ای کشته باد آنکه ستمکار پرور است

مسموم شد ز کینه هارون تیره کار

آن رهبری که حجت خلاق اکبر است

*****

فدای غربت و درد و بلای تو

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج محمود ژولیده

ای با خبر ز درد نهانت خدای تو

نَبود سزای گوشه ی تبعید جای تو

زندان توست سینه ی سینای معرفت

موسایی و هزار چو موسی گدای تو

ای ناخدای کشتی دین ، کز اراده ات

خاک نمور ، نیل شود زیر پای تو

آری اگر اراده کنی ، این سیاه چال

بهتر شود ز باغ و گلستان برای تو

اعجاز عشق موسی عمران ندیده بود

زنجیر می شود ید و بیضا به پای تو

ای کرده اختیار بلا را به جان خود

شیعه فدای غربت و درد و بلای تو

معبود بسکه طالب سوز صدات بود

می خواست روز و شب شنود ناله های تو

تو دردهای مادر خود را چشیده ای

سیلی نبود ای گل زهرا سزای تو

خلصنی یا رب تو چو عجّل وفاتی است

شد مستجاب گوشه ی زندان دعای تو

ای پیکر تو با غل و زنجیر آشنا

مثل اسیر شام چکد خون ز پای تو

صورت به خاک می نهی و ناله می کنی

قربان استغاثه و آه و نوای تو

این سجده گاه ، عاقبتش قتلگاه شد

زندان بهشت و چاه بلا کربلای تو

ص:۴۱۵

چطور زنده بماند ؟

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمود ژولیده

چطور زنده بماند ؟ بعید می دانم !

سحر به صبح رساند ! بعید می دانم !

چگونه ماه بتابد به آن سیه چالی

که قدر نور نداند ، بعید می دانم

خدا کند تن زنجیر بسته را دشمن

به کوچه ها نکشاند ، بعید می دانم

خدا کند که به تعجیل ، دخترش ، خود را

به دیدنش برساند ، بعید می دانم

به جسم او ستم تازیانه ها ای کاش

تُوَل تُوَل ننشاند ، بعید می دانم

لبان تشنه او را دو قطره آب خنک

خدا کند بچشاند ، بعید می دانم

ز بس شکسته شده ، با اشاره ابرو

قنوت وتر بخواند ، بعید می دانم

به دست های شکسته قنوت ممکن نیست

مگر به آه کشاند ، بعید می دانم

رسد به بام اجابت ، دعای خلصنی

مگر دعا برهاند ، بعید می دانم

مگر شود که اجل بی اجازه محبوب

ز دوست جان بستاند ، بعید می دانم

ص:۴۱۶

به یک اشاره ، خودش را رضا کنار پدر

مگر شود نرساند ؟ بعید می دانم

برای این همه غربت مگر شود هرگز ؟ . . .

که شیعه قدر نداند ، بعید می دانم

دعا لباس فرج را به یار ، پوشاند

مگر ز خویش براند ، بعید می دانم

******

رباعی

بازگشت غم به اردوی ولا

در سینه دوباره ابتلا می آید

غم باز به اُردوی ولا می آید

دل های شکسته کاظمینی شده است

اینجاست که بوی کربلا می آید

*****

ص:۴۱۷

هفتمین مسند نشین

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم حسن فرحبخشیان (ژولیده نیشابوری)

کیستم من یوسف زندانی آل عبایم

هفتمین مسند نشین از بعد ختم الانبیایم

عصمت کبرای حق را زهره هفت آسمانم

شرزه شیر بیشه عشق علی مرتضایم

وارث صبر حسن آئینه حسن جمیلم

چون حسین بن علی مست از می قالوا بلایم

در عبادت حافظ مشی و مرام عابدینم

در اجابت رمز تأثیر دعا وقت دعایم

صادق آل نبی را وارث فقه و اصولم

سینه سینای حق را من کلیم بی عصایم

ناله شبگیر من کاری تر از شمشیر باشد

با ستمگر در ستیز و با ستمکش هم نوایم

آه سردم باعث گرمی قلب مؤمنان است

مؤمنان را در مسیر عشقبازی رهنمایم

خصم می ترسد کند آزاد و خود گردد اسیرم

زانکه می داند که من فرمانده کل قوایم

چهارده سال است در زندان به جرم عدل و دادم

تا که گوشی نشود بر ضد آزادی صدایم

تا که جان دارم سر از خط الهی بر ندارم

گر به زنجیر گران دشمن ببندد دست و پایم

ص:۴۱۸

گر زند سیلی برویم سندی شاهک چه باکی

زانکه من مانند زهرا حامی حصن ولایم

گر کبود از تازیانه پیکرم شد شادمانم

زانکه من همدرد زهرا مظهر شرم و حیایم

آخرین پیغام من بر رهروان حق چنین است

از برای حفظ قرآن کُشته از زهر جفایم

شاعر « ژولیده » را بر گو بگوید بار دیگر

من به جرم حرف حق گفتن به زندان بلایم



ص:۴۱۹

کنج زندان بلا

سروده : شاعر نامدار ولایت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم ژولیده نیشابوری

قطرهٔ اشکم که در جام بلا افتاده ام

گوهر عشقم که از دریا جدا افتاده ام

طایر قدسم که صیادم نشسته در کمین

آیهٔ نورم در این ظلمت سرا افتاده ام

خندهٔ تلخم که می گریم ز دست روزگار

نکهت صبحم که در دست صبا افتاده ام ج

کوکب بختم که از گردونهٔ چرخ زمان

در کف هارون بی شرم و حیا افتاده ام

از گرانباریّ زنجیر است و تنگیّ قفس

کز نفس در کُنج این زندان ز پا افتاده ام

چارده سال است از بیداد طاغوت زمان

از وطن دور و غریب از اقربا افتاده ام

می کند از من عیادت خصم با سیلی و من

ز آتش تب در تعب درد آشنا افتاده ام

بشنو از « ژولیدهٔ » دلخون که می گوید ز دل

کُنج زندان بلا دور از رضـــــا افتاده ام

*****

کند و زنجیر محرم راز

سروده : شاعر نامدار خاندان رسالت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم آقای حسن فرجبخشیان (ژولیده نیشابوری)

من در این زندان به جرم عشق یار افتاده ام

بهر حفظ دین و کسب و افتخار افتاده ام

در مقام سرنوشتم چاره جز تسلیم نیست

برگ زردم در مسیر جویبار افتاده ام

یوسفی هستم که از جور و جفای ظالمان

کنج زندان با دو چشم اشکبار افتاده ام

من حسینی مذهبم کز بهر ارشاد بشر

گوشه ی محبس حزین و بی قرار افتاده ام

من امام هفتمینم کز پی ترویج دین

بی کس و تنها در این زندان تار افتاده ام

محرم رازم به غیر از کنده و زنجیر نیست

کاین چنین بی مونس و بی غمگسار افتاده ام

مرغ بی بال و پری هستم که از جور عدو

اندر این کنج قفس دور از دیار افتاده ام

شد دل « ژولیده » از این ماتم عظمی حزین

کاندر این محبس غریب و دل فکار افتاده ام

*****

زندان هارون

سروده : شاعر گرانقدر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای فضل الله شیرانی (سخا)

از اصفهان

امشب نمی دانم چرا در دل

سوزی ز هر شب بیشتر دارم

از ناله هایم شعله می بارد

گویی که آتش در جگر دارم

*****

از درد جام جان من لبریز

از گریه چشمم چشمه ی خون است

دنیا سراسر در نگاه من

غمگین تر از زندان هارون است

*****

زندان هارون گفتم و بُردم

از یاد خود غمهای دیگر را

با سوز دل در خاطر آوردم

تنهایی موسی ابن جعفر را

*****

هر گاه می نالید و در زندان

زنجیرها همناله اش بودند

آن حلقه های سخت و پولادین

همراز چندین ساله اش بودند

*****

ص:۴۲۲

الحق که ما تمناك و جانفرساست

معصوم در زندان به سر بردن

نور هدایت بودن و شبها

خاموش ماندن ، خون دل خوردن

*****

خورشید در زندان و بی نورش

دنیا چو شب غرق سیاهی بود

تنها کلام او کلام حق

تنها گناهش بی گناهی بود

*****

اما نه از کس کینه ای بر دل

بر لب نه از دنیا شکایت داشت

نجواکنان ذکر خدا می گفت

چون بر رضای او رضایت داشت

*****

با آن همه صبر و شکیبایی

شد خسته از زندان و زندانبان

دست دعا بر آسمان برداشت

گفت ای خدای قادر سبحان

*****

زنجیر را از گردنم بگشای

زین بند جانفرسا رهایم کن

من دعوتت را با رضای دل

لبیک می گویم ، صدایم کن

*****

ص:۴۲۳

با آن دعا زنجیر هارون را

از گردن رنجور خود وا کرد

نوشید صهبای شهادت را

پرواز سوی عرش اعلا کرد

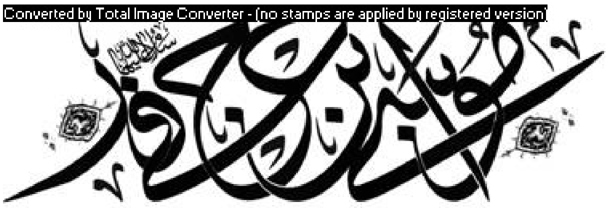
*****

ای نور چشم حضرت صادق

ما در غمت از سوگوارانیم

با اینکه غمگینم چون پاییز

در گریه چون ابر بهارانیم



ص:۴۲۴

در رثاء ملکوت هفتم

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای حسین (سرور) اصفهانی

دریغ و وااسف ، حامیِّ قرآن گشت زندانی

ولیّ مطلقِ دادارِ سبحان گشت زندانی

چه گویم زان امام بر حق و ، آن فیض جاویدان

که با حال نزار و روح پژمان گشت زندانی

امامی کز تعالی بود بر نوع بشر سَروَر

ز جور اشقیای بدگمان گردید زندانی

همان مولا که می زد دم ز آزادیّ و آگاهی

ز بیداد لعینان زمان گردید زندانی

چه گویم از جفای دشمن بدکیش و بی ایمان

کز آن بد فعل ، موسای زمان گردید زندانی

همان مولا که باشد در کف فیّاض او بی شک

کلید روضهٔ خلد جنان گردید زندانی

ننالم از چه ای خیل محبان ، کز سر عدوان

امام نیک مردان جهان گردید زندانی

امام انس و جان ، موسی بن جعفر پیشوای حق

که از بیداد دشمن بی امان گردید زندانی

دریغا کز جفای خصم بی دین شد شهید آخر

پس از آن ، کان ولیّ پاک یزدان گشت زندانی

ز قهر خصم بد طینت ، ندانم از چه رو یاران

امامی از عنایت مهربان گردید زندانی

ص:۴۲۵

ننالم از چه رو گریان ، نمویم از چه رو پژمان

که از بیداد ، موسای زمان گردید زندانی

خدایا زین مصیبت ، لاجرم از خویش می پرسم

امام رحمت و احسان ، چسان گردید زندانی

سزد گر آسمان آوار گردد بر سرش دیگر

زمینی کان ولی حق ، در آن گردید زندانی

چسان گنجد به باورها « سُرور » این ماتم عظما ؟

که مولائی چنین با عز و شان گردید زندانی



ص:۴۲۶

دیدهٔ بیدار

سروده : شاعر خاندان رسالت علیهم السلام

آقای قاسم سرویها (سروی)

گرچه دشمن همه دم ، در پی آزار من است

شادم از آنکه خداوند جهان ، یار من است

نبود باك مرا از ستم و جور خسان

زانکه الطاف خداوند ، نگهدار من است

هر کجا می گذرم تحت نظر می باشم

همه جا در پی من، خصم ستمکار من است

گه به تبعید فرستد ز جفا، گه زندان

چون که پیوسته عدو در پی آزار من است

گه ز زندان بَردم جانب زندان دگر

که در آن ، روز همانند شب تار من است

کنج زندان بلا خسته و بیمار شدم

خون دل قوت من و ، غصّه پرستار من است

دل من خون شده از دوری یاران یا رب!

که روان خون دل از چشم گهربار من است

جان به لب آمده امّا سر شب تا دم صبح

منتظر بهر رضا دیدهٔ بیدار من است

برسان بر سر من سرو امیدم یا رب!

که به او مایل و او شایق دیدار من است

نظری کن سوی « سروی » ز عنایت که مدام

نوحه گر بر من و بر محنت بسیار من است

به زیر سلسله

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای اباالفضل آسمانی (سماوی)

پناه عالم ایجاد موسیِ جعفر

امام و راهبر راد موسیِ جعفر

برای زیر و زبر کردن بساط ستم

هماره دادِ سخن داد موسیِ جعفر

به جرمِ آنکه بزد حرف حق در این عالم

به حبسِ خصم بیفتاد موسیِ جعفر

ز کینه دشمنِ ناپاک از حریم رسول

روانه کرد به بغداد موسیِ جعفر

ز زهر دشمنِ دیرینه جان پاکش سوخت

شهیدِ کینه و بیداد موسیِ جعفر

صبا به فاطمه این پیک غم فزا برسان

بگو دگر شده آزاد موسیِ جعفر

بیا به محبس هارون برای استقبال

که دیگر از نفس افتاده موسیِ جعفر

فغان و آه که از بعد سالهای مدید

به زیر سلسله جان داد موسیِ جعفر

گهر فشان زد و دیده « سماوی » از غم شد

بی‌ـــاد راهبـــرِ راد مـوســـیِ جعفـــر

*****

ص:۴۲۸

ردّ شلاق مانده . . .

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد سهرابی

مهر و مه گر چه رو به شاه نکرد

روز را از شب اشتباه نکرد

به کدامین گنه به زندان رفت

او که در عمر خود گناه نکرد

رگ به رگ شد تمام پیکر او

رگ غیرت ولی تباه نکرد

زن رقاصه مو پریشان شد

سر مویی ولی نگاه نکرد

واقعاً موی او خضاب نداشت

خلق را هیچ گه سیاه نکرد

غل از او رخصت جدایی خواست

شه به حرفش ولی نگاه نکرد

به همه سینه ی پناه گشود

کس به او صحبت از پناه نکرد

چارده سال آفتاب نخورد

رشد جایی چنین گیاه نکرد

رد شلاق مانده بر بدنش

بر تنش رخت راه راه نکرد

چار غل بست و چار قل وا کرد

لیک قطع دل از اله نکرد

جز دو ابرو و خیل مژگانش

هیچ گه رغبت سپاه نکرد

روزه اش را به اشک دیده ی خود

گاه افطار کرد و گاه نکرد

ص:۴۲۹

شرف شمس خدا

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد سهرابی

روز از پس شام آمد و زندان تو شام است

دیدار تو بر دختر خورشید حرام است

یاد آر ز گیسو و ز روی پسر خویش

و آنگاه ببین شام چه و ، روز کدام است

در خاك رَود کوه اگر تا کمر خویش

شایسته ی آن کوه دوام است دوام است

زندان شرفِ شمس خدا را نکند محو

بگذار بگویند که عمرت لب بام است

بر سنگدلان راه مده بر حرم خویش

زنجیر چه فهمد که در این بند امام است

در ساق تو افتاده اگر فاصله ای چند

خوابید از این فاصله ها غائله ای چند

*****

قحطیِ پر و بال فرشته است گمانم

کاین گونه سر تخته روان است روانم

این ساقه ی طوباست که آویخته از عرش

یا ساق تو از تخته ی تابوت ؟ ندانم

سنگین شده تابوت تو هر چند نحیفی

ای یار گران یار گران یار گرانم

ص:۴۳۰

در قاب فلز ، آینه آئینه ی محض است

زنجیر چه کم می کند از صیقل جانم

گویند که موسای خدا هفت کفن داشت

باید که کنون روضه به مقتل بکشانم

یعنی ، کفن شاه شهیدان ز حصیر است

ای خاک ره مرکب آن شه به دهانم

جا داشت کفن کردن اموات ور افتد

یا در کفن اهل دو عالم شرر افتد



ص:۴۳۱

غربت کاظمین

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر موسوی

(سعا – قم)

آتش نشانده بر دل ، اندوه تو شبانه

میسوزد اشکهایم ، زین داغ عاشقانه

گویی غم دلت را می بینم آشکارا

در بصره یا که بغداد از غربت زمانه

تو خسته از غریبی ، زندان ولیک بسته

با غربت نگاهت ، پیوند جاودانه

نه طاقتی به ماندن، نه اشتیاق رفتن

نه خلوتی مقدس در حجم هیچ خانه!

اما غم غریبی دارد همیشه داغی

از جنس لاعلاجی از جنس بی بهانه

مولا به ناله سوگند ! مولا به مویه هایم !

پروانه غزل هم گم کرده آشیانه

از کاظمین تا قم، پیچیده عطر یادت

در گوشه گوشه ی دل ، پیوسته عاشقانه

گاهی به فکر بغداد ، گاهی غم شکنجه ست

گاهی به فکر داغت ، در خون زده جوانه

زندان خسته از شب ، زنجیر گشته خونین

دارد حکایتی تلخ ، از خشم تازیانه

تسبیح می شمارد در داغ تو دل من

یا می دهد تسلّی ، این اشک دانه دانه

*****

ص:۴۳۲

زنجیر شکیبایی

سروده : شاعر خاندان رسالت علیهم السلام

آقای سیّد علی اصغر موسوی

(سعا – قم)

گوشه ای ، یا خلوتی کو ، تا بنالم همچو نی

بر تمام ناله هایم ، من ببالم همچو نی

سینه ام را بی مهابا ، من ز داغت پر کنم

از غروب روزهای بی چراغت ، پر کنم

من بنالم ، دل بنالد ، مثل عاشوراییان

پر شود تا سینه ام از گریه های بی امان

ای نوای بی نوایان ، با صدایت آشنا

مست آهنگ دعایت ، فرش تاعرش خدا

بر تمام غربتی که سالها ، اندوختی

عاشقانه در جوار عشق جانان سوختی!

کاش میشد ، اشکریزان بیقرارت همچو شمع

شعله گیرم ، من بسوزم ، در جوارت همچو شمع !

ای بلندای حضورت در میان خاکیان

آرزو و حسرت هموارهی افلاکیان

فارغ از هر ناشکیبایی اگر ایوب بود!

صبر روحانی تو پیش خدا ، محبوب بود

چلچراغ آسمان در حیطهی تدبیرها

بسته کی ماند به پایت ، حلقهی زنجیرها؟!

همچنان راه تو بازاست و چراغت شعله ور

شعله ور در سینهها ، اندوه داغت شعله ور

*****

ص:۴۳۳

قائم مقام ختم رسل

سروده : شاعر توانا و دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای سیفی شیرازی

امروز قلب عالم امکان پر آذر است

لرزان ز تاب ماتم و غم عرش اکبر است

زهرا بباغ خلد بود نوحه گر بلی

گویا عزای حضرت موسی بن جعفر است

تنها نه قلب عالم امکان بود ملول

پیوسته عالم از غم داغش در آذر است

شاهی که ممکنات طفیل وجود اوست

ماهی که گوشه ای ز رخش مهر انور است

قائم مقام ختم رسل ، هادی سبل

رکن هدا ، شه دو سرا ، نور داور است

از کینه و عداوت هارون بر آن جناب

چشم رضا ، خدیو خراسان ، ز خون تر است

مسموم گشت و گوشه زندان سپرد جان

زین غصه داغ بر دل ما تا به محشر است

او گرچه جان سپرد به زندان غریب وار

خود نیز خون جگر ز غم جد اطهر است

مسموم گشت موسی جعفر ز زهر کین

اما حسین کشته شمشیر و خنجر است

موسی شهیـــد گشت ، ولی بی کفــن نمانـــد

« سیفی » حسین بی کفن و غسل و بی سر است

*****

ص:۴۳۴

سجدهٔ عشق

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

آقای حسن احمدی (شائق اصفهانی)

وقتی به سجده حضرت کاظم ز پا نشست

داغش ستون پیکر خورشید را شکست

باب الحوائجی که قیامش نشسته بود

در زیر بند و کینهٔ هارون اقامه بست

نفرین نکرد تا که فلک واژگون شود

هر چند در سبوی دلش خون ز دیده هست

پائی که عرش و فرش بر آن بوسه زد ز عشق

دست عدو به کُند و به زنجیر کینه بست

دیگر رسید تیغ نهانش به استخوان

گر با دعا ز رنج و بلای زمانه رست

روز شهادتش چو ملائک در آسمان

پیوسته هم زمین و زمان در عزا نشست

در س‍ـ‍وک اس‍‍‍ـ‍وهٔ دُر دری‍ـای مع‍ـرفت

« شائق» ، ز پا نشست و دل از چرخ دون گُسست

*****

رباعی

سرای عشق

این پرچم عزاکدهٔ سبط حیدر است

گر بر فراز کعبهٔ دلها مصور است

مرهم گذار درد نهان را که این سرا

دارالشفای حضرت موسی بن جعفر است

ص:۴۳۵

خروش

سروده : شاعر نامدار خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای محمد حسین شاکرین (شاکر اصفهانی)

بیا یک دم خروش از دل برآور

برای غربت موسی بن جعفر

ببار از ابر دیده اشک گلگون

چو آری یاد از زندان هارون

عزیز مصرجان از ظلم اشرار

به زندان بلا آمد گرفتار

چه زندانی ؟ در آن محنت فراوان

ز تاریکی شبش با روز یکسان

چو قلب تیره روزان بود غمناک

چو چشم دردمندان بود نمناک

به زندانی چنین محبوس چون گشت

نمی دانم بر احوالش چه بگذشت

همیشه بود با حق در مناجات

نمودی شکر و ننمودی شکایات

ولی از بس دلش آزرد از درد

خلاص خویشتن از حق طلب کرد

همی گفت آن ولیّ حی بی چون

الهی نَجِّنی مِنْ حبس هارون

فغان کز دست ظلم و جور و بیداد

به زیر حلقه زنجیر جان داد

دل « شاکر » مدام اندوهگین است

که با آل علی دوران به کین است

ص:۴۳۶

کوی تسلیم و رضا

سروده : شاعر و سلاله خاندان رسالت علیهم السلام

حجه الاسلام والمسلمین سیّدعلی شجاعی

من عاشقی سرگشته و درد آشنایم

از خویشتن بیگانه و در او فنایم

با یاد او کردم دگر از خود فراموش

جز عشق او نبود به سر دیگر هوایم

با سر به کویش می روم ای دل به صد شوق

گر زیر زنجیر گران شد بسته پایم

زنجیر من شد حلقه گیسوی دلبر

من با کمند زلف او خوب آشنایم

در کنج این زندان خوشم با یاد رویش

تا بسته آن طره ام از خود رهایم

در کوی تسلیم و رضا چون پا نهادم

دیگر نمانده قدرت چون و چرایم

ذکرم به جز شکر و سپاست نیست یارب

گر در نِعَم یا غرقه در بحر بلایم

عمری طلب می کردم از تو خلوتی را

خوش کنج خلوت برگزیدی از برایم

روزم سیه چون شام و پایم زیر زنجیر

خون دل و اشک روان آب و غذایم

در کنج زندان کس نپرسد حال ما را

آن مرغ بی بالم که در بند جفایم

یا رب رسان مرگ من افسرده دل را

این است بر درگاه تو یارب دعایم

زندانی بغداد

سروده : شاعر خاندان امامت علیهم السلام

آقای سیّدعلی شجاعی سمنانی

تا به دل آتش عشقِ تو خریدار شدم

زیر زنجیر تو ای دوست گرفتار شدم

سال ها ماندم اگر گوشه ی زندان غم نیست

غمم این است که زندانی اغیار شدم

با وجودی که به کنج قفسم جا دادند

نغمه پردازتر از بلبل گلزار شدم

بسکه در راه وصال تو بزندان ماندم

شهره در عشق و صبوری سر بازار شدم

گِرد آن نقطۀ خال لبت عُمری است که من

روز و شب واله و سرگشته چو پرگار شدم

به هوای گل رخسار تو خوش بود دلم

چند روزی اگر از جور فلک خوار شدم

گو به دشمن که همه روی زمین باد تورا

که من از عمر گران خسته و بیزار شدم

*****

ص:۴۳۸

هفتمین شمس ولایت

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد شرمی کاشانی

باز در بحر مصیبت خانه ام آتش فشان شد

این زمان چامه نگار حجّت کون و مکان شد

حضرت موسی بن جعفر شافع فردای محشر

آن که وصفش از پیمبر آت ذی القربی بیان شد

آن که فرش است آشیانش ، و آنکه عرش است آستانش

آن که ماوا و مکانش ، از مکان تا لامکان شد

هفتمین شمس ولایت ، شمع ایوان هدایت

آن که قدرش بی نهایت ، نزد خلق قدردان شد

کیست این موسی که بهر خدمش عیسی میان بست

کیست این موسی که موسای کلیمش پاسبان شد

این همان موسی است کاندر گوشه ی زندان هارون

از وطن آواره و دور از عیال و خانمان شد

با خدای خویشتن می گفت در حال مناجات

ای خدای راز دارم ! بر تو کی رازی نهان شد

ای خدایی کز مشیّت ، دانه را در خاک رویی

کز عطایت دانه گه سر سبز شد ، گاهی خزان شد

ای خدایی کز احاطت ، طفل در ارحام مادر

روح از الطاف ذی جودت ، بر اعضایش روان شد

بارالها! کن خلاصم، دیگر اززندان هارون

بسکه ماندم کنج زندان ، قامتم همچون کمان شد

ص:۴۳۹

آن چنان نالید ، کز سکّان بالا ناله برخاست

کنج زندان ، طوف گاه زمره ی کروبیّان شد

داشت زندانبانی آن شه ، بود نام او مسیّب

دید یک شب مجلس اش تاریک و سودش بر زیان شد

ساعتی بگذشت آن شه شد به طیّ الارض حاضر

دید زندان بان ، صدای کُند و زنجیرش عیان شد

گفت ای مولا کجا بودی ، به قربانت مسیّب

راه ها مسدود و درها بسته ، این رفتن چسان شد

شاه فرمود ای مسیّب ! باش آگه از امامت

نزد ما هر کار یکسان ، از عیان و از نهان شد

من به دیدارعزیزان ، رفته بودم در مدینه

کز ازل این سان ، نصیب و قسمت من در جهان شد

با خبر باش ای مسیّب ! می سپارم جان به زندان

آخرین دیدار من با عترتم ، در این زمان شد

قبله ی هفتم رضا فرزند دلبندم نیامد

ز آنکه از شهر مدینه ، عازم این آستان شد

قصّه کوته « شرمیا » در ماتم موسی بن جعفــر

کز غمش خون جای اشک ، از دیده دین باوران شد

*****

پیک غم

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد شرمی کاشانی

وقت سپیده دم شد ، عالم مکدّر امروز

ز آن پیک غم جهان کرد ، نیلی به پیکر امروز

بر دیده ی محبّان ، طوری دگر نمایان

شد از غم فراوان ، عالم مکدّر امروز

از بس نزول کرده ، خیل ملک که گشته

در حبس گاه بغداد ، صحرای محشر امروز

از تنگنای زندان ، تا در فضای کیوان

گردید ساکنین اش ، با غم برابر امروز

داد از جفای هارون ، کز جور او به زندان

جان داد چون غریبان ، موسی بن جعفر امروز

ای دیده جای دارد ، خون جای اشک باری

ز آن رو که خون شد از غم ، قلب پیمبر امروز

بر آب جسر بغداد ، موج از اَلَم فتاده

کاید سرشک ماتم ، از چشم حیدر امروز

حوران از این مصیبت ، در غرفه های جنّت

بارند اشک حسرت ، چون لؤلؤ تر امروز

زهرا برفته از هوش ، از داغ جانگدازش

بس می زند به جنّت ، بر سینه و سر امروز

در ماتمش مزن دم ، با اشک دیده هر دم

« شرمی » به بند دیگر ، اوراق دفتر امروز

ص:۴۴۱

خلوت عبادت

سروده : شاعر نامدار خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای محمدجواد غفورزاده (شفق)

از مشهد مقدس

ای جذبه عشق تو بر مبنای فطرت

ای مهر تو شیرازهٔ قرآن و عترت

حبّ تو بر ما چون فرض عین است

روی دل ما با کاظمین است

ای کعبه در سوگت سیه پوشیده امروز

خون از زمین کربلا جوشیده امروز

یعنی تو هم چون جدّ شهیدت

جان دادهای در راه عقیدت

با آنکه دست از دامنت غم بر ندارد

صبر تو را ایّوب پیغمبر ندارد

هر کس که حق گفت یا دادِ حق داد

جان میدهد در زندان بغداد

محکوم زندان بودی و جانت به لب بود

آنهم چه زندانی که روزش همچو شب بود

با آنکه کارت تبلیغ دین بود

هم صحبت تو زنجیر کین بود

غیر از تو کو آنکس که با زنجیر و با زجر

شب زنده داری کرده حتّی مطلع الفجر

ص:۴۴۲

ای لیلهالقدر صبرت عجب بود

آزادیات در ماه رجب بود

ای نخل پر برگ و بر باغ رسالت

حبس تو یعنی حبس توحید و عدالت

حبس تو یعنی حبس شهادت

حبس نبوت حبس امامت

تبعید تو تبعید جدّت مصطفا بود

در امتداد قتل عام کربلا بود

تبعید تو بود تبعید قرآن

تبعید عدل و تبعید ایمان

تبعید تو تبعید زهرا و علی بود

دنبالهٔ تهدید ظلم اوّلی بود

چون غرق حیرت کردی فلک را

روزی که گفتی حدّ فدک را

*****

ص:۴۴۳

ورطهٔ بلا

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمدحسین بهجتی (شفق اردکانی)

به باد رفت گل و بلبل از نوا افتاد

چمن خزان شد ، و آتش به لاله ها افتاد

رسید گرد ملالت ز کوه و دشت و دمن

از این غبار که در دامن صبا افتاد ج

زچشم سرخ شفق، خون دل رود همه شب

در این دریغ ، که سرو سهی ز پا افتاد

چراغ محفل زندانیان ، چو شد خاموش

زمانه از حرکت ، عالم از صفا افتاد ج

گره گره شد و نالید، دجلهٔ بغداد

به سوگ مرغ اسیری که از نوا افتاد ج

چو سوخت ز آتش زهر ستم دل جانان ج

هزار شعله از این غم به جان ما افتاد

خدای داند و آن خسته دل ، که در زندان

چه مایه رنج ، بر آن جان پارسا افتاد

به سوز ناله زد انسان که موج حسرت و درد

ز ناله اش به دل عرش کبریا افتاد ج

که ای خدای رهانیده کز عنایت تو جج

درخت از گل و طفل از رحم رها افتاد

مرا ز محبس هارون ، دگر رهایی بخش ج

که جان غم زده در ورطه بلا افتاد ج

دل زمانه بلرزید از مناجاتش

به هفت چرخ ، تزلزل از این دعا افتاد

*****

ص:۴۴۴

قبلهٔ مراد

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

مرحوم عباس شهری

ایام سوگواری موسی بن جعفر است

آن نازنین امام که فرزند حیدر است

باب الحوائج است و بود هفتمین امام

آن قبله مراد که ذات مطهر است

فرزند صادق است که آیین جعفری

جاوید و پایدار از او تا به محشر است

جان جهان شیعه که پیوسته قلب ما

زین آفتاب برج امامت منوّر است

فرزند او رضاست که آرامگاه او

باب مراد خلق در این ملک و کشور است

معصومه بنت اوست که در قم حریم اوست

در قدر و شأن ، ثانیِ زهرای اطهر است

در کشور حقیقت و تقواست پادشاه

در آسمان زهد و ورع ماه انور است

چشم امید ماست بر آن هفتمین امام

روزی که روز محشر و هنگام کیفر است

دردا و حسرتا که به زندان شهید شد

موسی ابن جعفری که سلال پیمبر است

او شد اسیر بند و دنی مالک الرقاب

یا العجب زمانه عجب سفله پرور است

ما را ز محنتی که بر آن نازنین رسید

روح و روان غمزده و دیدهتر است

تنها نه شیعیان ز غم او مکدّرند

روح فرشتگان خدا هم مکدّر است

ص:۴۴۵

مرگ غریبانه

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حسن صالحی خمینی

طی شد عمر من و سوخت حاصلم

ماند چو نقش صامت و ثابت شمایلم

از ضرب تازیانهٔ سِندی به روز و شب

در این قفس به مرگ غریبانه مایلم

از بس که رنجدیده و آزرده گشته ام

بینم هَماره نقش اَجل را مقابلم

از فرقت مدینه و معصومه و رضا

اشکم ز دیده بارد و خون است در دلم

تنها نه غُل به گردنم و کُنده ام به پا

روز و شبم یکی بود و این است مشکلم

هر لحظه می رسد ز ستم ناله ام به گوش

جز اشک و آه نیست دگر نُقل محفلم

یا رب برس به داد دلم کز رَهِ جفا

چون صید پر شکسته گرفتار قاتلم

خو کرده ام به کُنده و زنجیر دشمنان

زندان تنگ و تیره نماید چو منزلم

گفتار «صالحی» نبود جُز رضای ما

چون شمع شب فروز بود در محافلم

*****

ص:۴۴۶

معصومه دلتنگ است . . .

سروده : شاعر خوش ذوق خاندان ولایت علیهم السلام

آقای قاسم صرافان

زندان رواق روشنی شد غرق نورت

دیوارها نمناک از شرم حضورت

دهلیزها مستند هنگام عبورت

زنجیر تسبیحی به دستان صبورت

این بندها در بند زلف دلپذیرت

موسای در بندیّ و هارون ها اسیرت

یوسف که ترس از تنگی زندان ندارد

جان جهان است او غم کنعان ندارد

سیمرغ عاشق فکر آب و نان ندارد

زندان توان بستن مردان ندارد

عاشق دلش دریاست ، حتی کنج زندان

تصویری از دنیاست ، حتی کنج زندان

ای هفت دریا خیره در پهنای صبرت

هفت آسمان یک برکه در دریای صبرت

ای هفت شهر عشق در معنای صبرت

زانو زدند ایوب ها در پای صبرت

آقا ! به این حجم بلا عادت ندارم

باید بگویم شاعرم ، طاقت ندارم

سنگینی شلاق و آن بازو ! . . . خدایا

زنجیر بر آن قامت دلجو ! . . . خدایا

ص:۴۴۷

چنگال زندانبان و آن گیسو ! . . . خدایا

خون و شکست طاق آن ابرو ! . . . خدایا

هر چند در دستان او جام بلا بود

از تشنگی یکریز یاد کربلا بود

معصومه دلتنگ است چشمانش به راه است

فهمیده اند انگار یوسف بی گناه است

بر صورتش اما چرا ردّی سیاه است

پایان این قصه گمانم اشتباه است

یوسف می آید روی تابوت است اما

از اشک یاران دجله مبهوت است اما

موسای ما از طور سینا بی عصا رفت

تخت سلیمان باز با باد صبا رفت

این نوح روی موجی از اشک و دعا رفت

تا پرکشید اول دلش پیش رضا رفت

بی او اگر چه عشق مشکی پوش می شد

نور خدا بود او مگر خاموش می شد

در بند بود و عالمی در بند اویند

سادات جمله نوری از پیوند اویند

شه زادگان این جا همه فرزند اویند

هر گوشه فرزندان دانشمند اویند

وا می کند بر روی ما بن بست ها را

باب الحوائج شد بگیرد دست ها را

ص:۴۴۸

اسیر غم

سروده : شاعر نامدار و مخلص اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد استاد محمد حسین (صغیر اصفهانی)

مدار چشم وفا زین سپهر دون پرور

که جز طریق جفا نیستش طریق دگر

ببین چه کرد به آنان که عالم ایجاد

طفیل خلقتشان خلق شد ز خشک و ز تر

گهی ز سنگ ستم خست از نبی دندان

گهی درید ز شمشیر تارک حیدر

گهی ز آب حسن را شهید کرد و گهی

حسین را لب عطشان برید از تن سر

گهی بداد به هارون خصال فرعونی

که بندد او کمر قتل موسی جعفر

چگونه دل رهد از قید غم که زندان شد

ز کید دشمن دین جای سبط پیغمبر

شد آن مُقام که بد صبح و شام آن یکسان

مَقام آن که بود حکمران به شمس و قمر

به زیر حلقه ی زنجیر کرد ناله چو شیر

از او چو زهر جفا پاره پاره کرد جگر

زبان ندارد از این ظلم حالت تقریر

که وقت دادن جان بود بسته در زنجیر

*****

ص:۴۴۹

شرح جانسوز

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

شادروان مرحوم محمود وزنه (ضامن اصفهانی)

شیعیان آمد مرا شرحی ز نو در خاطرا

کز شرارش همچو نی صد شور دارم در سرا

گوش دل بگشا اگر خواهی که ازمن بشنوی

شرح جانسوز و غم افزا با دو چشمان ترا

گریه کن هر جا که دیدی یک غریبی را اسیر

در کف ظالم بزنجیر ستم بی یاورا

یادآور آن غریبی را که در زندان کین

زیر زنجیر جفا بودی بحال مضطرا

گوشه زندان هارون با هزاران رنج و غم

هفت سال از راه کین بد آن امام و رهبرا

خون جگر بودی در آن زندان تاریک عدو

سال ها موسی بن جعفر زاده پیغمبرا

همدمی جز حلقه زنجیر کین بر سر نداشت

مونسی جز رنج و غم هرگز نبودش در برا

آن زمان از در گه حق مرگ خود کردی طلب

مستجاب آمد دعای او بنزد داورا

چونکه رفت از دار دنیا از جفای دشمنان

مرغ روحش سوی جنت باز کردی شهپرا

با خبر از مرگ او شد چونکه هارون دغا

چار حمالش فرستاد آن لعین ابترا

ص:۴۵۰

آمدند آن چارتن حمال در زندان کین

تا که بردارند تنِ آزرده آن سرورا

کاش بودی یک نفر اندر زمین کربلا

تا که بردارد ز خاک تیره جسم بی سرا

آه و واویلا که اندر قتلگه سلطان دین

دریم خون غوطه ور شد از جفای لشگرا

شور محشر شد بپا آندم که آمد بر سرش

درّ دریای حقیقت ، زینب غم پرورا

جسم آنشه را بدید از جور و ظلم کوفیان

پاره پاره از دم شمشیر و تیر و خنجرا

آن تن صدپاره را چون جان خود در بر گرفت

گفت قربانت برادر ، جانِ پاکِ خواهرا

پس چو قرآن برگرفتی جسم شه را روی دست

در مناجات آن زمان شد با خدای اکبرا

گفت یا رب کن قبول این هدیه از آل رسول

چونکه در راه تو شد مقتول قوم کافرا

« ضامن » از این گفته ی جانسوز ترسم در جهان

شورشی برپـــا شــود مانند روز محشــرا

*****

سوز و محنت

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد علی عاجل

چشم قضا به قسمت من گریه می کند

هر دم به سوز و محنت من گریه می کند

مرغ شکسته بال و قفس آشیانه ام

کنج قفس به غربت من گریه می کند

رویم کبود گشته چو رخسار مادرم

سیلی به رنگ صورت من گریه می کند

چون مادرم نشسته به جای آورم نماز

سجاده بر عبادت من گریه می کند

شد تازیانه قوتم و سیلی غذای من

زندان بر این مصیبت من گریه می کند

من سالها گذشته که دور از مدینه ام

هر شب رضا به غیبت من گریه می کند

نعشم به روی تخته و بر دوش چارتن

تابوت بر شهادت من گریه می کند

بگذشته از شهادت من سال ها هنوز

مهدی کنار تربت من گریه می کند

« عاجل » نه کنده و غل و زنجیر گردنم

جن و ملك به حالت من گریه می کند

*****

ص:۴۵۲

اشک غریبی و آه غربت

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای حسین عباس پور

هفت آسمان در دستهای مهربانت بود

هر چند عمری سقف زندان آسمانت بود

تسبیحی از ماه و ستاره بین دستانت

خورشید در سجاده هر شب میهمانت بود ج

تصویر تو در قاب زندان باز می تابید

یا نور یا قدوس وقتی بر زبانت بود

با تازیانه روزهات را باز میکردند

اشک غریبی آهِ غربت ، آب و نانت بود

وقت قنوت آخرت خون گریه می کردند

زنجیرهایی که به دست ناتوانت بود

طعنه شنیدن، داغ دیدن، خون دل خوردن

هر چند موروثی میان دودمانت بود

اما خدا را شکر این حرمت شکستن ها

دور از نگاه مضطر معصومه جانت بود

*****

ص:۴۵۳

نوای ربّنا

سروده : شاعر آئینی خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حسین عباس پور

می شود بر شانه ی لطفت پریشان گریه کرد

پابرهنه سویت آمد مثل باران گریه کرد

هر دم ای آیینه با آهت دل عالم گرفت

چشم دنیا تار شد سر در گریبان گریه کرد

خون به جای اشک از زنجیر دستانت چکید

پا به پای تو در و دیوار زندان گریه کرد

از شکوه تو زن آوازه خوان لکنت گرفت

با نوای ربّنای تو نگهبان گریه کرد

تازیانه ، خط به خط ، بر پیکرت مقتل نوشت

تازیانه زخم هایت را فراوان گریه کرد

بیت آخر خواند دعبل از غریب کاظمین

بی صدا زیر عبا ، شاه خراسان گریه کرد



سال های غربت در زندان

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای امیر عظیمی

کاش از موی پریشان خودت صحبت کنی

از دل تنگ غزل خوان خودت صحبت کنی

از بهشت آستان و گنبد و گلدسته ات

از صفای صحن و ایوان خودت صحبت کنی

کاش از تنهایی آن سال های غربتت

اندکی از وضع زندان خودت صحبت کنی

چارده سالی که طی شد در سیه چالی نمور

از دلیل اشک پنهان خودت صحبت کنی

کاش از دلتنگی معصومه می گفتی به ما

از دل شاه خراسان خودت صحبت کنی

حتم دارم با زلیخای دلم یعقوب وار

می توان از ماه کنعان خودت صحبت کنی

از فراق سال ها دور از رضا بودن که نه

باید از هجرانِ از جان خودت صحبت کنی

از شکنجه ، روضه ی آزار غُلّ و جامعه

می شود با دوستداران خودت صحبت کنی

*****

یوسف آل نبی صلی الله علیه و آله

سروده : مرجع و فقیه اهل البیت علیهم السلام

آیت الله العظمی آقای حاج شیخ علی صافی گلپایگانیV(علی)

حضرت کاظم به زندان بی گناه افتاده است

یوسف آل نبی در قعر چاه افتاده است

پای او در بند و اندر گردنش زنجیر کین

نور چشم مصطفی با اشک و آه افتاده است

سالها چون آفتابی زیر ابرِ حبس ها

از جفای ناکسان نور اِله افتاده است

بر سریر ناز هارون خفته و سبط نبی

روی خاک تیره ، با حال تباه افتاده است

آه کز جور و جفای این خبیث رو سیاه

زاده زهرا بدین روز سیاه افتاده است

دید او ظلم فراوان و کسش یاری نکرد

گوشه زندان غریب و بی پناه افتاده است

عاقبت خاموش شد نور خدا و شد شهید

پیکرش بر دوش حمالان براه افتاده است

این بود عرش خدا اینک به دوش حاملین

یا به دست خاکیان یک پاره ماه افتاده است

نی غلط گفتم بود موسی بن جعفر کاین چنین

پیکرش بی یار بر این جایگاه افتاده است

رفت از دنیا و اندر گردنش زنجیر و این

بهر مظلومیّتش بهتر گواه افتاده است

می زند بر سینه و سر در عزایش چون « علی »

هر که در سر عشق آن روحی فداه افتاده است

ص:۴۵۶

نگهدار دین

سروده : مرجع و فقیه اهل البیت علیهم السلام

آیت الله العظمی آقای حاج شیخ علی صافی گلپایگانیV(علی)

خبر داری از حال موسی بن جعفر

عزیز خدا سبط پاک پیمبر

چه گویم من از آن امام همامی

که در کنج زندان شده عمر او سر

خبر داری از او که بُد سالیانی

اسیر ستم های بی حد و بی مر

جدا بود از خاندان شریفش

به تبعید و یا حبس ، گه بود اندر

چه زندان ، سیه چال تاریک تاریک

که روز و شبش بود تاریک یکسر

به آن هم نمی کرد ظالم قناعت

به کُند و به زنجیر کین بود اندر

در آخر هم از جور و بیداد هارون

شهیدش نمود و به جانش زد آذر

غریبانه جان داد در کنج زندان

به گردن غل و پای در بند کافر

نبد جرم او جز هوا داری از حق

گناهش نبد غیر ردّ ستمگر

بلی جرم آل پیمبر همین بود

که بودند دین را نگهدار و یاور

نکردند با اهل بیداد سازش

در این راه دادند هم جان و هم سر

ص:۴۵۷

مسلمانی ار راستی ای مسلمان

ره مصطفی گیر و آن آل اطهر

کریما خدایا به موسای کاظم

کرم کن به من ، هم پدر هم به مادر

خصوصاً مهین آیت الله عالم

گرامی پدر عالمِ علم پرور

در این روز باب گرامیِّ من هم

به جنت شد از این سرای محقر

خدایا مرا و پدر را و مادر

ببخشا و بگذر از این زار مضطر

به حق امام شهید معظم

« علی » را کن از دوستانش مقرر

اللهم صل علی موسی بن جعفر وصی الابرار وامام الاخیار

ص:۴۵۸

پناه خسته

سروده : مرجع و فقیه اهل البیت علیهم السلام

آیت الله العظمی آقای حاج شیخ علی صافی گلپایگانیV(علی)

به سوگ حضرت موسی بن جعفر

بریز اشک و بزن بر سینه و سر

امام هفتمین کز نور علمش

جهان را کرده آن حضرت منوّر

امام هفتمین باب الحوائج

پناه خسته و مظلوم و مضطر

امام هفتمین کاندر حریمش

پی تکریم بنهاده ملك سر

کسی کو وارث علم نبی بود

کسی کو بود با قرآن برابر

سلیل مصطفی شد در غریبی

شهید زهر هارون ستمگر

چراغ دین شده از ظلم خاموش

نمانده روشنی در مهر انور

به قعر چاه زندان سال ها ماند

تنی رنجور و در زنجیر اندر

دریغا دشمنان دین نمودند

جفا بر آل احمد بی حد و مرز

ز بس دادند رنج آن نور دین را

ز بس آزار دید از قوم کافر

ز انواع اذیت ها که او دید

دلش پرخون و جسمش گشت لاغر

ص:۴۵۹

نبد او را انیسی جز خداوند

حلیف سجده بود و ذکر یک سر

بریده از جمیع ما سوی دل

نجستی جز رضایش چیز دیگر

بدان شدّت ندادی فرصت از دست

به راهش رهروان را بود رهبر

برای حبّ این دنیا نمودند

اهانت ها بر او جمعی بد اختر

به زندانی در افکندند او را

که روزش همچو شب تار و مکدّر

در آخر از شقاوت دشمن دون

به جانش زد ز زهر کینه آذر

شهید و بی کس و تنها به غربت

ز دنیا رفت فرزند پیمبر

به دوش چار تن بردند نعشی

که بُد چون جان زهرا روح حیدر

الا ای پیشوای اهل ایمان

الا ای سیّد و سالار و سرور

« علی » چون ذرّه ای باشد به لطفت

پناهش ده چو هستی ذرّه پرور

*****

ص:۴۶۰

حبل المتین

سروده : شاعر آئینی خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمد فردوسی

مردی که نام دیگر او « آفتاب » است

بین غل و زنجیر هم عالی جناب است

حبل المتین ماست یک تار عبایش

این مرد از نسل شریف بوتراب است

هنگام طی الارض و معراجش یقیناً

روح الامین در محضرش پا در رکاب است...

پیداست از باب الحوائج بودن او

هر کس از او چیزی بخواهد مستجاب است

با یک سؤالش بِشر حافی زیر و رو شد

هر کس به پای او بیفتد کامیاب است

بدکاره ای را زود سجّاده نشین کرد

اعجاز او بالاتر از حدّ نصاب است

چیز کمی که نیست... آقا چارده سال

زیر شکنجه ، کنج زندان در عذاب است

نامرد، زندانبان ، یهودی زاده ی شوم

دست و سر و پاهای آقا را چرا بست؟

با ناسزا باب زدن را باز کرده

این بد دهانِ بی حیا ذاتش خراب است

از حیدر و زهرای اطهر کینه دارد

هر صبح و شب دنبال تسویه حساب است

ص:۴۶۱

از بس که گلبرگ تن آقا خمیده

زندان تاریکش پر از عطر گلاب است

زخمی که در زیر گلوی او شکفته

یادآور زخم و غل طفل رباب است

با این غل و زنجیر و لب های ترک دار

تنها به یاد زینب و بزم شراب است

چوب یزید و گریه ی اطفال ، ای وای

حرف کنیزیّ و زبانم لال ، ایوای



ص:۴۶۲

شور و غلغله تا عرش

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم حسین (فروتن اصفهانی)

عزای کیست که عالم مکدر است امروز

عزای کیست که دل خون پیمبر است امروز

عزای کیست که مینالد آسمان و زمین

مگر شهادت موسی بن جعفر است امروز

فلک تو باز کن از دست و پای او زنجیر

که میهمان بجنان نزد مادر است امروز

گذشت دوره زندان هفت ساله او

زمان وصل به خلاق اکبر است امروز

سیاه پوش بود عرش و فرش و لوح و قلم

که گاه رحلت محبوب داور است امروز

هزار لعنت حق بر تو باد ای هارون

که از جفای تو صحرای محشر است امروز

به کاظمین معلا زنند ساز عزا

که شور و غلغله تا عرش یکسر است امروز

خدا به داد دل مادرش حمیده رسد

ز داغ نور دلش دست بر سر است امروز

« فروتن » از غم او خاک غم به سر ریزد

گهِ عزای گل باغ حیدر است امروز

*****

ص:۴۶۳

تابوت تو را غلام ها می بردند

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای وحید قاسمی

حساس ترین آینه را می بردند

بر شانه سنگ ها ، کجا می بردند ؟

با این که سلیمان زمانت بودی !

تابوت تو را غلام ها می بردند

تابوت نه ، اشتباه گفتم ای وای

با تخته ی پاره ای تو را می بردند

با ساق شکسته پیکرت را ، ای کاش

پیچیده میان بوریا می بردند

از تخته ی در ، دست و سرت آویزان

گیسوی تو در باد رها می بردند

تا خشک شود نموری پیرهنت

باید بدنت به کربلا می بردند

آیینه ی تکّه تکّه ای بودی که

از قصد ، تو را چه با صدا می بردند !!!

*****

ص:۴۶۴

عقده های خیبری

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای وحید قاسمی

به شاخه ی گل احساس من لگد می زد

ز روی دشمنی و کینه و حسد می زد

مرا به جرم خطایی که مرتکب نشدم

هزار مرتبه با تازیانه حد می زد

درون سینه ی خود عقده ها ز خیبر داشت

به استناد همان مدرک و سند می زد

همیشه موقع سیلی زدن ، به لبخندی

به اهل بیت نبی حرف های بد می زد

اگر اجل به سراغم نمی رسید آن جا

گمان کنم که مرا تا الی الابد می زد

*****

رباعی

سروده : شاعر دلباخته و استاد شبیه خوانی اهل البیتعلیهم السلام

آقای حاج علی نریمانی (قائمی) از اصفهان

دوستان یاد ز زندانی بغداد کنید

شوری از سوز دل غمزده ایجاد کنید

تا که ویرانه سرا کاخ ستمگر گردد

اشک را بدرقه ی ناله و فریاد کنید

*****

ص:۴۶۵

تازیانه های دل زندان

سروده : شاعر دلباخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای مهدی علی قاسمی

دوباره سائلی آمد به دربار تو یا سلطان

دوباره بر سر خوانت شده ریزه خورت مهمان

اگر روزی کند مادر به دردت می خورم آخر

مگر صحن و سرای تو نمی خواهد سگ دربان

نگاه لطف تو بدکاره را هم بُرد در سجده

تفضل کن بر این عاصی نظرکن از سراحسان

برای غربتت آقا شده این روضه ها برپا

که زهرا مادرت باشد برای تو مصیبت خوان

دم عَجّل وفاتی را تو ارث از مادرت داری

شبیه مادرت این روزها جسمت شده بی جان

شنیدم در دل زندان شکسته ساق پای تو

شنیدم هتک حرمت شد به اجداد شما آسان

لبت از تشنگی مثل دو تا چوب است روی هم

گریز روضه ای باشد به لب های شه عطشان

تو را با تازیانه در دل زندان عدو می زد

به یاد عمه ات زیر لگد شد دیده ات گریان

به یاد غربت و داغ سه ساله ناله می کردی

دلت از گوشه ی زندان رود تا گوشه ی ویران

ص:۴۶۶

تنت را با غل و زنجیر بسته روی یک تخته

به لب « هذا امام الرافضه » می گفت زندانبان

به دور از دیده ی دختر تنت تشییع شد آخر

امان از آن تن بی سر رها زیر سم اسبان

تن سالار زینب را سه روزی در دل صحرا

رها کردند روی ریگ داغ کربلا ، عریان



ص:۴۶۷

غزل مرثیه امام کاظم علیه السلام

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای مهرداد قصری فر از همدان

خدا نوشته به دستانِ خویش تذکره ات را

چگونه شعر کنم آن سجود یکسره ات را ؟

دلیل گریه ابری ، دلیل خنده غنچه

اگرچه باز نکردی به دست خود گره ات را

ندیده آینه ، روی تو را بدون تبسّم

غضب ندیده هر آنکس که دیده منظره ات را

چگونه پر بزنی ، ای قنوت در غل و زنجیر؟

گرفته ابر سیاهی ، فضای پنجره ات را

نفس کشیدن آسان ، دگر برای تو سخت است

گرفته بغضِ عجیبی مسیر حنجره ات را

توییّ و غصّهٔ مادر ، توییّ و قصّهٔ حنجر

و تازیانه که کرده است تلخ خاطره ات را

*****

ص:۴۶۸

با وجودی که برآید بانگ و فریاد از قفس

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

استاد سیّد محمد حسن صفوی پور (قیصر اصفهانی)

با وجودی که برآید بانگ و فریاد از قفس

طایری را کس نخواهد کرد آزاد از قفس

ای دریغ از تیره بختی ، چند می باید کشید

ظلم از صیاد ، جور از دام ، بیداد از قفس

ما و دل ، چون مرغِ حق ، داریم هر شب تا سحر

داد از زندان ، فغان از بند ، فریاد از قفس

روی گردانید و سر پیچید و ، شد غافل به عمر

بخت از ما ، دوست از پیمان و ، صیاد از قفس

تیره بختی بین ، که مرغ دل مرا دور از دیار

در غم بی آشیانی ، می کند یاد ، از قفس

یاد می آمد مرا از آشیانِ مرغ حق

هر زمان دادِ سخن میداد استاد ، از قفس

نازم آن را کز پیِ آزادیِ مرغی اسیر

بازوی صیاد بست و ، قفل بگشاد از قفس

روز و شب از تنگی جا ، ناله کمتر کن ، که بود

تنگ تر ای مرغ دل ، زندان بغداد از قفس

چون نفس در سینه موسی بن جعفر تنگ شد

این زمان ، او را برون آورد ، جلّاد از قفس

طایر روحشن ، به بام عرش علّیین نشست

تا برون شد جسم پاک آن روان شاد از قفس

هرچه بینی کُند و بند و قفل و زندانست و بس

آری ، آری ، گشته این ویرانه آباد از قفس

مژده امّید بخش زندگی بود و بهار

« قیصرا » مرغی اگر آواز میداد از قفس

ص:۴۶۹

بوی خوش ایمان

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مجید لشکری

زندان گرفته

حتی صدای مرد زندانبان گرفته

حتی زنی بد

از ساحتش بوی خوش ایمان گرفته

زنجیر و پابند

از استخوان هایش توان و جان گرفته

مثل مدینه

مولای ما انگشت بر دندان گرفته

هر تازیانه

با کینه از پهلوی او تاوان گرفته

از سفره ی او

دشمن سه روزی هست آب و نان گرفته

اما به جایش

هر نیمه شب روی سرش قرآن گرفته

ذهنم دوباره

حال و هوای روضه ای عطشان گرفته

آتش کشیدند

آتش ، بمیرم معجر و دامان گرفته

شام غریبان

گوشه به گوشه بارش باران گرفته

رقّاص شامی

ص:۴۷۰

آسایش از یک کاروان مهمان گرفته

عمامه ای را

خاکستری پرشعله و سوزان گرفته

نی غرق نور است

انگار خولی نیزه ای تابان گرفته

بابا کجایی

با نام بابا یک سه ساله جان گرفته



بغض سنگین

سروده : شاعر دلداده خاندان ولایت علیهم السلام

آقای علی اکبر لطیفیان

در این زندان که ره بسته است پرواز صدایم را

نمی بینم کسی را جز خودم را و خدایم را

سرم را می گذارم روی زانوهای لرزانم

یکایک می شمارم غصه های زخمهایم را

پریشان حالم و از استخوانم درد می ریزد

نمی جویم ز دست هر کس و ناکس دوایم را

اگر چه زخم تن دارم کبودیّ بدن دارم

ولی خرج عبادت می نمایم لحظه هایم را

حضور دانه ی زنجیر در راه گلوگاهم

دو چندان می نماید بغض سنگین دعایم را

نمی گویم چه کرده تازیانه با وجود من

ببین پُر کرده خون پیکر من بوریایم را

اگر بنشسته می خوانم نمازم را در این زندان

غل و زنجیرها کوبیده کرده ساقِ پایم را

*****

ص:۴۷۲

کنج خلوت زندان

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای علی محمد مؤدّب

زندان تیره از نفسش روشنا شده

صد یا کریم گاه قنوتش رها شده

تا دیده کنج خلوت زندان ، شکسته بال

در سجده آمده همه جانش دعا شده

از فتنه های سلسله تیرگی تنش

هر بند شرح واقعه نی نوا شده

آزادی است از دو جهان یاد او ، ولی

زنجیر بسکه خورده ، تنش توتیا شده

این جامه فتاده به گودال قتلگاه

تصویری از حماسه کرببلا شده

هر گوشه گوشه تربت نوباوگان او

آیینه دار حرمت دین خدا شده

امروز کیمیای جهان سرزمین ماست

این خاک اگر طلا شده ، هم از رضا شده

معصومه ، کوثری ست کز امواج حلم و علم

دریای خفته در دل ایران ما شده

دیدیم این که تا به ثریا توان رسید

هر دم به یمن پنجره هایی که وا شده

موسای دیگری ست ، کنون نیل دیگری ست

فرعون هاست غرقه دام بلا شده

من پابرهنه آمدم از خویشتن برون

ای بِشر آن بشارت محزون کجا شده

دریا بمان که در به در نفس سفله ایم

ای کز کرامتت فقرا اغنیا شده

یارا دری گشا که تو باب الحوائجی

دل در سیاه چاله دنیا فنا شده

ص:۴۷۳

زندانبان ظالم

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد رضا مؤید (مؤید) از مشهد

من که بی تقصیر در زندان گرفتارم خدایا

از چه دشمن می دهد اینقدر آزارم خدایا

من که از نمناکی زندان زمین گیرم نباشد

حاجتی دیگر به زنجیر گرانبارم خدایا

آه از این زندان ظلمانی و ، زندانبان ظالم

وه کجا افتاده در غربت سر و کارم خدایا

جز فروغ گوهر اشکی که با یاد تو ریزم

کس نیفروزد چراغی در شب تارم خدایا

عاشقان را خواب در چشمان نمیاید از آن رو

روز و شب با ذکر تو مشغول و بیدارم خدایا

ای که می بخشی نجات از بین آب و گِل شجر را

کن خلاص از محبس هارون تن زارم خدایا

جان ز حسرت بر لب آمد واندرین ساعات آخر

دیدن روی رضا را آرزو دارم خدایا

کو رضا آرام جانم کو رضا روح و روانم

تا از او روشن شود چشم گهر بارم خدایا

بر « مؤید » مرحمت فرما طواف مرقدم را

چونکه اشعارش بود مقبول دربارم خدایا

*****

ص:۴۷۴

پیغام از زندان

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای سیّد رضا مؤید (مؤید) از مشهد

فاطمه دختر مظلومه من

گل پژمان شده معصومه من

ای دو چشمان مرا نور از تو

تو ز من دوری و ، من دور از تو

نرسد چون به تو دستم بابا

به تو پیغام فرستم بابا

روزگاریست ندیدم رویت

ای گل من نشنیدم بویت

دل من کز غم دوران بگرفت

اُنس با ظلمت زندان بگرفت

ز اشک من آب دل سنگ شده

که برای تو دلم تنگ شده

دگر از جان و جهان سیر شدم

زیر زنجیر گران پیر شدم

بَتَر از تیرگی زندانم

هست بی رحمیِ زندانبانم

هر زمانی که به زندان آید

تا رود بر لب من ، جان آید

مرغ بی بالم و کنج قفسم

سخت از سینه برآید نفسم

بسکه بی رحم بود صیادم

تا نمیرم نکند آزادم

بر لبم نیست به جز نغمه دوست

وز تنم نیست به جا جز رگ و پوست

ساق پا خرد شده از زنجیر

زهر کرده است بجانم تأثیر

بعد یک عمر که در زنجیرم

زیر زنجیر گران میمیرم

بخدا زودتر از زهر جفا

کُشدم هجر تو و هجر رضا

میرسد مرگ من از امر قضا

بعد من جان تو و ، جان رضا

به تسلای دل او تو بکوش

وز « مؤید » نظرخویش مپوش

*****

بنده صالح یزدان

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای حاج سیّد رضا مؤید (مؤید)

هر چه از دوست رسد بر سر من دلشادم

سر تسلیم چو بر در گه او بنهادم

بنده صالح یزدانم و از جور عدو

روزگاریست که دور از وطن و اولادم

بی گناهیست گناه من و ، زندانی من

نیست جز کینه هارون به من و اجدادم

گر چه عمرم سپری در دل زندان ها شد

نکنم شکوه که بر حکم قضا تن دادم

لیک ازین محبس و بی رحمی زندانبانش

دیده ام آن همه محنت که به مرگم شادم

ای رهاننده هر طفل ز زندان رحم

دگر از محبس هارون بنما آزادم

آه کز آن همه اولاد ، در این آخر عمر

یک نفر نیست که از مهر کند امدادم

غم هجران رضا بر دلم افکنده شرر

هجر معصومه برآورده ز دل فریادم

کی « مؤید » شود از درگه لطفم نومید

که به روی همگان باب کرم بگشادم

*****

ص:۴۷۶

گل مدینه در زندان

سروده : شاعر نامدار و بزرگوار خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج سیّد رضا (مؤید خراسانی)

چراغ این دل زندان دو دیده اند مرا

که روشنائی شب تا سپیده اند مرا

همای عشقم و قدسی نفس که صیادان

فکنده در قفس و پر بریده اند مرا

شکنجه گاه مرا روی روشنائی نیست

به چار میخ سیاهی کشیده اند مرا

منم غریب مدینه که چارده سال است

گذشته اهل و عیالم ندیده اند مرا

گل مدینه ام و ، از بهشت آل علی

به تازیانه و زنجیر چیده اند مرا

اسیر پنجه هارون شدم چنان که مگر

برای حبس ابد آفریده اند مرا

برای من غل و زنجیر بهتر از خواری است

که وارثان شرف پروریده اند مرا

در انتظار شهادت نشسته ام یک عمر

که باب و مام ، شهید و شهیده اند مرا

*****

درد غربت و هجران

سروده : شاعر نامدار و بزرگوار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حاج سیّدرضا مؤید (مؤید خراسانی)

یا رب رضای من بود اندر رضای تو

که اینسان اسیر بند گرانم برای تو

روز و شبم به ظلمت زندان یکی بود

هر چند روشن است دلم از ضیای تو

از بی کسی و ظلمت زندان مرا چه باک

چون مونسم تویی و منم مبتلای تو

سخت است درد غربت و هجران و انتظار

اما چه غم که سهل شود در هوای تو

از سوز زهر ، جان به لب آمد مرا ولی

شادم که می رسم به وصال لقای تو

دیگر ز عمر سیرم و از زندگی بری

خواهم که جان خویش نمایم فدای تو

آن کنج خلوتی که برای عبادتت

می خواستم ، نصیب شدم از عطای تو

ای حجت خدای که باب الحوائجی

دارد امید بر تو « مؤید » گدای تو

*****

هجوم حادثه

سروده : شاعر نامدار و بزرگوار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حاج سیّدرضا (مؤید خراسانی)

کسی که بوسه زند عرش ، آستانش را

قضا به گوشهٔ زندان دهد مکانش را

کسی که روح الامین است طایر حرمش

هجوم حادثه بر هم زد آشیانش را

چو از مدینهٔ پیغمبرش جدا کردند

به هم زدند دریغا که خانمانش را

به حبس و بند و شهادت اگرچه راضی شد

به جان خرید بلاهای شیعیانش را

قسم به سجدهٔ طولانی اش ز شب تا صبح

شکست حلقهٔ زنجیر استخوانش را

ز حیله بازی هارون دون ، نجاتش داد

شرار زهر جفایی که سوخت جانش را

امان خلق جهان بود و سندی شاهک

بریده بود ز بیداد خود امانش را

به جز عبای فتاده به خاک در زندان

نبینی آن که بجویی اگر نشانش را

*****

نوائی از گوشه زندان

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای سیّد رضا (مؤید خراسانی)

ناله ای سوخته از سینه سوزان آید

وین نوائیست که از گوشه زندان آید

آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت

شب و روزش به نظر تیره و یکسان آید

های هارون که گرفتار تو شد موسیِ عصر

شب و روز تو و او ، هر دو به پایان آید

سال ها این پسر فاطمه مهمان تو هست

هیچ گفتی که چها بر سر مهمان آید

همدم آن پدر پیر ز چندین اولاد

طفل اشکی است که از دیده به دامان آمد

امشب از غربت او سلسله هم می نالد

که آن جگر سوخته را عمر به پایان آید

کند و زنجیر از آن جانِ بزندان مأنوس

نکشد دست اگر بر لب او جان آید

گرچه این زمزمه خاموش شود ، تا به ابد

بانگ مظلومیش از سینه باران آید

*****

فشار غل و زنجیر

سروده : شاعر آئینی اهل البیت علیهم السلام

آقای مصطفی متولی

فقط نه قلب زنِ زشت کاره می شکند

که در غمم دلِ هر سنگ خاره می شکند

چنان زده است که بعضی از استخوان هایم

ترک ترک شده با یک اشاره می شکند

کشیده خوردم و امروز خوب فهمیدم

میان گوش چرا گوشواره می شکند

من از شکنجه گرم راضی ام که می زندم

چرا که حرمت ما را نظاره می شکند

فشار این غل و زنجیر ساق پایم را

هنوز جوش نخورده دوباره می شکند

بگو به زهر بیاید که قفل این زندان

از آتش جگر پاره پاره می شکند

یکی یکی همه ی میله های سخت قفس

نفس بیفتد اگر در شماره می شکند

*****

می رسد از گوشهٔ زندان نوائی دلنشین

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای محمد جواد مجد کربلایی

می رسد از گوشهٔ زندان نوائی دلنشین

صوت قرآن و مناجات امام هفتمین

روز و شب یکسان بود در محبس هارون دون

گشته با زنجیرها موسی بن جعفر همنشین

*****

خدایا آگهی بی جرم و تقصیر

به زندانم میان کُند و زنجیر

پذیرم من بود چون در ره تو

رضا هستم خداوندا به تقدیر

*****

ماتم جانکاه

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای علی غَفَراللّهی (ماهر)

از اصفهان

چون از ستم بی حد هارون ستمگر

جان داد به زندان بلا موسی جعفر

زین ماتم جانکاه زدند از غم آن شاه

یاران و محبان همه بر سینه و بر سر

*****

ص:۴۸۲

تضمین مرثیه مرحوم (تابع)

سروده : شاعر دلسوخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج احمد مشجّری (محبوب کاشانی)

چیست در گوشهی زندان بلا تقصیرم

که گرفتارم و در بند غل و زنجیرم

کرد بیداد ستم گوشهی زندان پیرم

(یارب از گردش ایّام ز بس دلگیرم)

(دیگر از عمر گرانمایه الهی سیرم)

بارالها تویی از حال دل من آگاه

که مرا نیست بجز سایه لطف تو پناه

روز و شب خلوت من پر شده از گریه و آه

(یا به زندان برسان مرگ مرا یا الله)

(یا نجاتم بده از زیر غل و زنجیرم)

کنج زندان شده ام زار و پریشان یارب

شد دلم تنگ ز دوریّ عزیزان یارب

مونسم گشته غم و ناله و افغان یارب

(از غریبی نکنم ناله به زندان یارب)

(ز آنکه از روز ازل بوده چنین تقدیرم)

قسمت من شده درد و غم و رنجِ فرقت

قسمت دشمن من باد همیشه ذلّت

خلوتی خواستم از دوست برای طاعت

(لیک دوریّ رضا می کُشدم در غربت)

(گر نیاید به تسلّای دل شبگیرم)

ظلم هارون ستمکار ز جان سیرم کرد

جرم حقگویی من در غل و زنجیرم کرد

جور بسیار عدو صورت تصویرم کرد

(من جوان بودم و زنجیر گران پیرم کرد)

(گشت کاهیده تن و مانده بجا تصویرم)

ص:۴۸۳

دارم از دوری احباب بدل جوش و خروش

کاش میشد شنوم مژدهی مرگم ز سروش

هاتفی گفت در این مرثیه « محبوب » خموش

(خواب دیدم به برِ فاطمه مهمانم دوش)

(کاش « تابع » بشود زود همین تعبیرم)

*****

رباعی

امشب ز فراق یار دل محزون است

از دیده اش آنچه می تراود خون است

در سوگ امام هفتم آوای عزا

پیچیده به هفت گنبد گردون است

*****

رباعی

جوری که به پیشگاه دین هارون کرد

رسوایی و ننگ خویش را افزون کرد

در تعزیت امام کاظم دل ما

چون کشتی خون روانه ی جیحون کرد

*****

دعای مستجاب

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم حیدرعلی غاضری (محفوظ) اصفهانی

کنج زندان بلا موسی بن جعفر شد شهید

در غل و زنجیرکین از ظلم هارون الرشید

روزها در روزه شب ها بود در راز و نیاز

گوشه زندان به درگاه خداوند مجید

خواست مرگ خویشتن را از خدا بس شد بر او

ظلم و کین از سندی بن شاهک شوم پلید

گفت یارب ای که کودک را رهانی از رحم

شامل لطف تو گردد هم شقی و هم سعید

ای که می آری درختان را برون از آب و گل

کن رها دیگر مرا از ظلم و بیداد رشید

شد دعایش مستجاب آن دم که زهر جان گداز

در رطب آلوده با تهدید بر کامش رسید

چار حمّال آن تن مسموم را برداشتند

در دیار کاظمین آخر به عزت آرمید

جان بسوزد از برای جدّ مظلومش حسین

کو به دشت کربلا از جور بن سعد و یزید

با همه یاران و اصحاب و جوانان تشنه لب

شد به نی سرها و تن هاشان به خاک و خون طپید

آن چه شد « محفوظ » بر شاه شهید و عترتش

در زمین کربلا چشمی در این عالم ندید

*****

ص:۴۸۵

خاک عزا بر سر

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حیدرعلی غاضری (محفوظ) اصفهانی

هر جفا بر موسی جعفر رسید

بود از بیداد هارون الرشید

چارده سال آن امام دین پناه

ماند در زندان آن شوم پلید

روزها در روزه شب ها در نماز

بود بر درگاه خلاق مجید

ظلم بی حد کرد بر آن مقتدا

سندی بن شاهک پست عنید

نیست طاقت تا بیان سازم چها

زان لعین بر آن امام دین رسید

این قدر دانم کز آن بیداد گر

شد امام از زندگانی ناامید

با خدای خویش در راز و نیاز

کنج زندان گفت تنها و وحید

ای که بیرون آوری از آب و گل

هر نهالی را که سر خواهد کشید

بارالها قادرا دیگر مرا

ده نجات از حبس هارون الرّشید

عاقبت مسموم گردید از رطب

کنج زندان بی کس و یار و وحید

بر سر « محفوظ » شد خاک عزا

چون که آن باب الحوائج شد شهید

ص:۴۸۶

اسم اعظم

سروده : شاعر و فقیه اهل البیت علیهم السلام

آیت الله العظمی شیخ محمد حسین غروی (مفتقر)

عمری ار موسی کاظم ز جفا مسجون بود

در صدف گوهر بحر عظمت مکنون بود

مظهر غیب مصون بود و حجاب ازلی

اسم اعظم ز نخست از همه کس مخزون بود

کاظم الغیظ که با صبر و شکیبائی او

صبر ایّوب چه یک قطره که با جیحون بود

پرتوی بود که تابید از این نور جمال

آن تجلّی که دل موسی از او مفتون بود

پور عمران نکشید آنچه که موسی ز رشید

ظلم فرعون نه همچون ستم هارون بود

پای در سلسله ، سر سلسله عشق نهاد

لیلی حسن ازل را ز ازل مفتون بود

سندی ار زهر ستم ریخت به کامش چه عجب

تلخی کام وی از تلخی زهر افزون بود

از رطب سوخته موسی ، چو ز انگور رضا

نخل وحدت ثمرش میوه گوناگون بود

کس ندانست در آن حال که حالش چون گشت

غمگسار وی و غم پرور وی بیچون بود

گر به مطموره غریبانه به جانان جان داد

دل بیگانه و خویش از غم او پر خون بود

شحنه شهر اگر شهره نمودش چون مهر

لیک از بار غمش فُلك فَلك مشحون بود

ص:۴۸۷

عمری اسیر کنج سیه چال

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مهدی مقیمی

با روضه خوان و سینه زن و خادم آمدیم

در مجلس عزای تو یا کاظم آمدیم

شکر خدا که دور نبودیم از شما

در روضه ها و مجلستان دائم آمدیم

گر دور هم شدیم دمی از کنارتان

اما دوباره خسته دل و نادم آمدیم

مهدی سیاهپوش عزای شما شد و

ما بهر تسلیت به دل قائم آمدیم

ما از همان ازل همه در بندتان شدیم

همسایه های خانه ی فرزندتان شدیم

ای وای من شکسته پر و بال بودی و

عمری اسیر کنج سیه چال بودی و

هر روز روزه بودی و اما دم اذان

در زیر تازیانه تو پامال بودی و

یک روز و ماه و سال روا نیست این جفا

تو چارده بهار به این حال بودی و

گاهی به یاد مادر خود بین کوچه ها

گاهی به یاد زینب و گودال بودی و

عمری غریب در دل زندان تو زیستی

هر شب برای جد غریبت گریستی

ص:۴۸۸

زندان کجا و تو ، تو کجا تازیانه ها

از تازیانه مانده به جسمت نشانه ها

زنجیر روی گردن مولا چه می کند

مجروح گشته گردن و زخمیست شانه ها

تاریک بود و تا که تو را بی هوا زدند

آتش کشید از دل زهرا زبانه ها

با هر بهانه ای ز تو حرمت شکسته شد

مویت سپید گشت به دست بهانه ها

زهرا اسیر تو ، تو پریشان فاطمه

مظلوم مثل دیگر عزیزان فاطمه

باب الحوائجِ همه موسی بن جعفرم

میراث دارِ حضرت زهرا و حیدرم

با تازیانه های عدو خو گرفته ام

گشته انیس با غل و زنجیر پیکرم

راضی شدم به هر چه شکنجه که می کنی

اما نکن دوباره اهانت به مادرم

ناموس کبریاست ازین حرفها نگو

لطفاً به خانواده من ناسزا نگو

گیرم به اشک ، درد دلم را دوا کنم

با سندی بن شاهک و سیلی چها کنم

خلّصنی یاربم شده عجل وفاتیم

چون فاطمه به مرگ خود امشب دعا کنم

ص:۴۸۹

پا سوی قبله کردم و دیده هنوز نه

تا آن که یک نظر به سوی کربلا کنم

هم آرزوی مرگ کنم هر شبانه روز

هم آرزوی دیدن روی رضا کنم

عالم به غصه و محنم گریه می کند

زنجیر هم به زخم تنم گریه می کند

گرچه مطیع توست جهان با اشاره ای

تنها نصیب توست دل پر شراره ای

آن روز ای غریب ز زندان اگر چه رفت

بیرون جنازه ات به روی تخته پاره ای

حداقل دگر کفنت بوریا نشد

غارت نشد ز دختر تو گوشواره ای

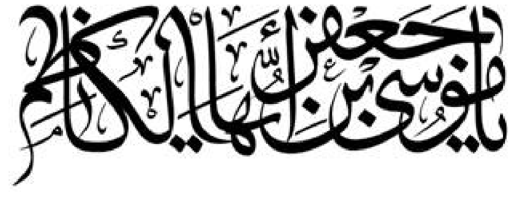
دیگر ندید همسرت از روی نیزه ها

افتد به روی خاک سر شیرخواره ای

کرببلا ، مدینه ، نجف ، یا که کاظمین

فرقی نمی کند همه در انتها حسین

*****



برس بدادم

سروده : شاعر آزاداندیش اهل البیت علیهم السلام

شادروان مرحوم محمد منتظر (منتظر)

یا الهی برس به فریادم

در سیه چال ظلم و بیدادم

خشم هارون مرا به زندان کُشت

زیر زجر شکنجه جان دادم

چه کشیدم ز دست زندانبان

نرود تا قیامت از یادم

حرف زندانی هدف این است

گر اسیرم ز ذلت آزادم

سر به پیش عدو نکردم خم

کنج زندان اگر چه افتادم

« منتظر » ناله مرا بشنو

می سراید حماسه فریادم

*****



بزم غم

سروده : شاعر نامدار خاندان رسالت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

میدهد جان بهر قرآن یوسف فاطمه کنج زندان

بی ملاقات در مناجات تا سحر با خداوند سبحان

فاطمه زندانی ات از کنج زندان گشته آزاد

زیر ضرب تازیانه یوسفت از پا در افتاد

بهر دیدارش بیا یکدم کنار جسر بغداد

آن تن پاک بر روی خاک بیکفن مانده همچون غریبان

ای رضا جان رو به بغداد جسم رنجور پدر بین

از شرار زهر دشمن باب خود را خونجگر بین

سلسله بر گردن آن زادهٔ خیر البشر بین

کن نظاره تخته پاره گشته تابوت آن جان جانان

در عبادت همدم او اشک سرخ و آه شبگیر

در شهادت مونس او گشته حبس و کُند و زنجیر

سندی شاهک بر او سیلی زند بی جرم و تقصیر

دخترش کو تا که بر او اشک چشمی بریزد به دامان

امشب از این داغ جانسوز عاشقان ماتم گرفتند

یاد زندانیّ زهرا جمله بزم غم گرفتند

ذکر یا موسی بن جعفر زیر لب با هم گرفتند

با دلی زار در شب تار اشکشان گشته جاری به دامان

*****

ص:۴۹۲

مرغ اسیر

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

از گوشهٔ زندان دگر آوا نمی‌آید

صوت مناجات امام ما نمی‌آید

خون به دل یوسف زهرا شده

برات آزادی اش امضا شده

فرزند ممنوع الملاقات رسول‌الله

مانند یوسف آمده بیرون ز قعر چاه ==

به جسم اطهرش بُوَد نشانه

نشانهای ز ضرب تازیانه

با تختهٔ در آن تن رنجیده را بردند

زنجیر را از گردنش بیرون نیاوردند

مهماننوازی عدو چنین بود

اجر رسالت نبی همین بود

مرغ اسیری در قفس پر پر زد و جان داد

پرپر زد و جان داد و گردید از قفس آزاد

بال و پر از تنش جدا نمودند

سپس در قفس بر او گشودند

آثار زنجیر ستم بر آن بدن مانده

دیگر چرا مانند جدّش بی کفن مانده

کاش بیاید ز وطن دخترش

تا که به دامن بگذارد سرش

*****

ص:۴۹۳

شعله آتش دل

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم)

گرچه سوز همه از آتش هجران تو بود

رمز آزادی توحید به زندان تو بود

دوستان اشک فشانند به یاد تو ولی

خنده زن خصم گر از دیده گریان تو بود

آه پنهان تو از محبس در بسته گذشت

که جهان را سخن از ناله و افغان تو بود

دامن خاک کجا روی نکوی تو کجا ؟

ای که هر عرش نشین دست به دامان تو بود

تا گریبان افق با نفس صبح شکافت

مرغ شب آه کشان سر بگریبان تو بود

داد فرمان ز چه بر قتل تو هارون در حبس؟

ای که آزادی ، سر در خط فرمان تو بود

از چه در برق مناجات تو افلاک نسوخت؟

ای که سوز همه از سینۀ سوزان تو بود

شب تاریک که هر خانه چراغی دارد

شعلۀ آتش دل شمع شبستان تو بود

تو که بر پیکر بیجان جهان جان بودی

از چه بر تختهٔ در پیکر بیجان تو بود

« میثم » دلشده را از در خود دور مکن

که گهی مرثیه خوان گاه ثناخوان تو بود

*****

ص:۴۹۴

عبدخدا

سروده : شاعر فرهیخته خاندان رسالت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم)

دیگر دلم به سیر چمن وا نمی شود

دیگر نشاط ، هم نفسِ ما نمی شود

حتی اگر مسیح ، طبیب دلم شود

دارد جراحتی که مداوا نمی شود

موسی اگر کند گذری سوی کاظمین

دیگر روان به وادی سینا نمیشود

از زخم های سلسله چون یاد آورم

زنجیر شعله از جگرم وا نمیشود

یک تن نگفت سلسله در آن سیاه چال

درمان زخم گردن مولا نمی شود

حبس و شکنجه ، قعر سیه چال و سلسله

این احترام یوسف زهرا نمی شود

گویی که آن ستمگر حق ناشناس را

جز با شکنجه عقده دل وا نمی شود

معصومه! تسلیت که نصیبِ تو بعد از این

دیگر زیارت رخ بابا نمی شود

مولای من کسی ست که در حبس ، سالها

غافل دمی ز حیِّ تعالی نمی شود

« میثم! » هر آنچه بر سر عبد خدا رود

عبد خداست ، بن_دهٔ دنی_ا نمی شود

*****

ص:۴۹۵

به یاد غربت موسی بن جعفر علیه السلام

سروده : شاعر دلداده خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم)

داستان جانسوز فرهاد میرزا W

به خاطر دارم از فرهاد میرزا

یکی قصّه ، جگر سوز و غم افزا

وصیّت کرد آن شه زادهٔ پاک

که چون رفتم من از این عالم خاک

تنم را با تجمع برندارید

مبادا گل سر نعشم بیارید

سزد چون طایر روحم زند پر

بوَد تابوت من یک تختهٔ در

به جای آنکه بر خاکم سپارید

کنار جسر بغدادم گذارید

نیآید پیکرم را کس به دنبال

پی تشییع ، غیر از چار حمّال

همه ریزید اشک از دیده تر

به یاد غربت « موسی بن جعفر »

شود هنگام دفن این جنازه

دوباره داغ آن مظلوم ، تازه

چو آن شه زاده از دار جهان رفت

همانا روح پاکش ز آشیان رفت

وصیّت نامه را از هم گشادند

کنار جسر بغدادش نهادند

که ناگه خادم موسی بن جعفر

رسید از دور و زد بر سینه و سر

که ای یاران به گفتارم همه گوش

امامم گفت در رؤیا مرا دوش

مبادا این بدن را با چنین حال

کند تشییع تنها چار حمّال

برای شیعیان معلوم باشد

که این خاصِ من مظلوم باشد

تن من باید از کنج سیه چال

به قبرستان رود با چار حمّال

بود این غربت موسی بن جعفر

که تابوتش بود از تختهٔ در

امامم گفت باید این تن پاک

به حرمت دفن گردد در دل خاک

بریز ای اشک خونین چون ستاره

بسوز ای دل بسوز ای دل هماره

زنید ای شیعیان بر سینه و سر

به یاد غربت موسی بن جعفر

که تاریکی چراغ محفلش بود

غذا و قوت او خ___ون دلش بود

اگر چه از عزیزانش جدا بود

انیس و مونسش ذکر خدا بود

دعا با اشک چشمش حال می کرد

شرار از آهش استقبال می کرد

به جانش زجرها با قهر دادند

دریغا ! آخر او را زهر دادند

دلش از زهرکین شد پر شراره

چو جسم جدّ پاکش پاره پاره

شهیدش از ره بیداد کردند

سپس او را ز حبس آزاد کردند

به دست و پا غل و زنجیر بودش

دل شب نالۀ شبگیر بودش

ص:۴۹۷

تن موسی بن جعفر از سیه چال

اگر تشییع شد با چار حمّال

ولی جدّش که بودی روح توحید

تنش با ده نفر تشییع گردید

دریغا ! اسبها با نعل تازه

گرفتند احترام از آن جنازه !

خدا داند به آن پیکر چه کردند

مگو « میثم! » ، مگو دیگر چه کردند



زندان سرد و تیره

سروده : شاعر آئینی خاندان ولایت علیهم السلام

آقای مهدی میری

ای قاری مقیم سیه چال ، ای غریب !

وی هم صدای قاری گودال ، ای غریب !

قرآن بخوان که صوتِ رسایت حسینی است

ای قاری شکسته پر و بال ، ای غریب!

زندانِ سرد و تیره که جایِ امام نیست

ای جسم تو چو جَدّ تو پامال ، ای غریب !

ای تازیانه خوردن تو مثل عمّه ات

افتاده ای به طُعمه ی دجال ، ای غریب!

با آن زبانِ روزه و لب های تشنه ات

افطار کرده ای به چه منوال ؟ ای غریب !

از بس که سینه ات نفسی پاره پاره داشت

دیگر رمق نداشت به دنبال ، ای غریب!

معصومه ات اگر پی جسم تو می دوید

خصمش نبرد معجر و خلخال ، ای غریب!

روی عبای خاکی تو جای پای کیست ؟

ای سرو قامتت شده چون دال ، ای غریب!

برشانه های باد

سروده : شاعر آئینی خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

آقای محسن ناصحی از اصفهان

دارد نشان یوسف از زندان بر شانههای باد میآید

اما نمی دانم چرا دارد پیراهن از بغداد می آید

وَاَجْعَل من اهلی خواند و هارون را ، موسی کنار خود برادر دید

موسی بن جعفر را چرا هارون با منطق بیداد میآید

سی شب کجا موسی ! ؟ چه می خوانی ؟ پایان ده آتممنا بعشرت را

موسی ما را چارده سال از، زندان به زندان یاد می آید

هم خشمگین است از ستمکاران هم کاظمین الغیظ بر یاران

هر کس امام المتقین شد هان ! با جمعی از اضداد می آید

زندان عبادتگاه شد با او ، بدکاره هم آگاه شد با او

اصلا از این آقا مگر کاری جز یاری و امداد می آید!؟

خلّصنی از زندان از این آزار ، یا رب ! چُنان کز سنگ و آهن ، نار

وقتی که از در وقتی از دیوار ، غم می چکد فریاد می آید

زندانی بغداد ما کارش ، با سِندی بن شاهک افتاده است

سم کار خود را می کند آخر ، هر کار از این جلاد میآید

ایرانیان شوق خراسان را در کاظمینش جستجو کردند

حس زیارتنامه ی او نیز از صحن گوهرشاد می آید

باب الحوائج اوست یعنی ما ، هر وقت مشهد آرزو کردیم

دیدیم بوی حضرت کاظم از پنجره فولاد می آید

ص:۵۰۰

ناله زندانی غریب

سروده : شاعر بزرگوار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سید محمود مرتضوی نائینی (ناظر)

بر گوش جان نوای غم از دور می رسد

آوای حُزنی از دل رنجور می رسد

افسوس و آه ، ناله ی زندانی غریب

بر گوش دل ز مَحبس بی نور می رسد

این ناله های حضرت موسی بن جعفر است

کز آن سیاه مَحبس منفور می رسد

گاهی صدای ضربه شلاق خصم دین

از آن محیط ظلمت محصور می رسد

« ناظر » به گوش جان محبان او هنوز

فریاد آن ستم زده از دور می رسد

فرمان پایداری آن رهنمای خلق

بر شیعیان مؤمن و پر شور می رسد

*****

سندی بن شاهک دور از خدا

بود زندانبانِ هارون ِدغا

داد بر موسی بن جعفر زهر کین

شد شهید آن نور چشم مصطفی

*****

از کینه و از جفای هارون پلید

بسیار امام هفتمین زجر کشید

زیر غل و زنجیر در آن محبس تار

مسموم شد و تشنه جگر گشت شهید

ص:۵۰۱

آفتاب در زنجیر

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

خانم پروانه نجاتی

حصار پشت حصار آفتاب در زنجیر

و صبر سجده کند در کجاوه ی تقدیر

و سقف ابری زندان چقدر کوتاه است

برای آن که شود خواب کهنه ای تعبیر

سیاه شب پر از آوازه ی نماز کسی ست

صدای لرزش زنجیرهای دامن گیر

صدای بال قنوتی که زخم ریزان است

زبور آینه هایی که می شود تکثیر

چه سعی ها که نشد تا شکسته اش بینند

برای آن که بریزد به دامنش تقصیر

دو تکّه پوست ، دو سه تکّه استخوان نحیف

که در محاصره ی کینه می شود تعزیر

بهار موسوی آشفته می شود در باد

و یک پیاله ی مسموم می کند تأثیر

*****

ص:۵۰۲

سیه خانه ستم

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد نبی سیف (ندیم همدانی)

قصهٔ درد تو را آنکه به تصویر کشید

صفحهٔ غصهٔ دل را خط تکفیر کشید

تا خدا خواست به ظلمت نگرد جلوه خویش

نقش رخسار تو در پردهٔ تصویر کشید

خونش از دیده به دیباچهٔ دل ریخته شد

کِلکك تقدیر که نام تو به تحریر کشید

تو که بودی ؟ تو چه کردی ؟و چه گفتی ؟ که فلك

تن چون برگ گلت سخت به زنجیر کشید

تو جوان بودی و نقّاش زمان روی تو را

در سیه خانهٔ غمبار ستم پیر کشید

زادهٔ شیر خدا بودی و هارون پلید

همچو روباه دغل سلسله بر شیر کشید

تا دهی جان به غریبی سوی بغداد تو را

از مدینه به دو صد خُدعه و تزویر کشید

چون رضا آمد و بر پیکر او خواند نماز

طوطی طبع « ندیم » آمد و تکبیر کشید

*****

خون به جای اشک

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد نبی سیف (ندیم همدانی)

امشب از جسم جهان ، جان می رود

ناله از دلها به کیوان می رود

امشب از چشم ستاره جای اشک

خون به سوگ ماه تابان می رود

مرغ طبعم بی سبب در ناله نیست

لاله ای از این گلستان می رود

از مدینه تا به بغداد خراب

دیده تر شاه خراسان می رود

یوسف زندانی ات ، یا فاطمه

دیگر از زندان به رضوان می رود

خانهٔ ظلمت خراب ای روزگار

این ستم از چه به خوبان می رود

یا رسول الله ببین امشب به خاک

پاره ای از جسم قرآن می رود

در غم بابا ، علی موسی الرضا

اشکش از دیده به دامان می رود

آه معصومه ، فغان اهل بیت

از زمین تا عرش رحمان می رود

هفتمین آیینه دار روی دوست

حجّت معصوم دوران می رود

روی تخته پاره ای در سلسله

جسم آن مرآت یزدان می رود

ص:۵۰۴

سبط احمد ، حضرت بابُ المراد

امشب از این بیت الاحزان می رود

گرچه جان داده غریبانه ، به خاک

با شکوهی بس فراوان می رود

روی دوش دوستان اهل بیت

پیکر نازش خرامان می رود

از وفور گلبه خاک قبر او

بر ملائک عطر ریحان می رود

جان به قربان غریبی که به خاک

بی سر و عریان و عطشان می رود

آه از آن ساعت که روی نعش او

زینب کبری به افغان می رود

مختصر کن روضه خوانی را « ندیم »

چون قلم بر صفحه گریان می رود

*****



ص:۵۰۵

ای گردون گریه کن

سروده : شاعر اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد نبی سیف (ندیم همدانی)

امشب ای چشم ستاره گریه کن

امشب ای گردون دوباره گریه کن

امشب ای شب زنده داران فلک

امشب ای روشن عذاران فلک

ناله ، ای ماه و ستاره سر کنید

داغ خورشید مرا باور کنید

گرچه نی در بارگاه ذوالجلال

در دل کرّوبیان جای ملال

از چه ای روح القُدُس در ناله ای

همچو ماه هشتمین در هاله ای

گوییا داری عزای اهل بیت

همنوایی با رضای اهل بیت

از غم موسی بن جعفر مضطری

همنوا با حیدر و پیغمبری

آری امشب آن امام بحر و بَر

سوزد از داغِ جگر سوزِ پدر

از مدینه رو به بغداد آوَرَد

رو به بغداد غم آباد آوَرَد

گوییا زندانیِ بغداد ما

موسیِ جعفر ، امام راد ما

شد خلاص از سجن هارون الرشید

یعنی آخر شد به زهر کین شهید

یوسف از زندان به سلطانی رسید

کارش از سختی به آسانی رسید

یوسف زهرا هم از زندانِ دون

بر سر یک تخته پاره شد برون

خانهٔ ظلمت خراب ای روزگار

ای ستمگر پرورِ بی اعتبار

شد چراغ محفل ایمان خموش

مشعل روشنگر قرآن خموش

ای دریغ ، آئینهٔ جانش شکست

زهرکین شیرازهٔ عمرش گسست

فاطمه اینک به فریاد آمده

در کنارِ جِسر بغداد آمده

ای تن بی کس که بر روی زمین

کرده ای منزل غریبانه چنین

شد ز زهرکین رضای تو یتیم

گریه سر داده در این ماتم « ندیم »

ص:۵۰۶

مناجات عاشقانه

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای قاسم نعمتی از تهران

هر لحظه ای که آمد و از من خبر گرفت

حالات سجدههای مرا در نظر گرفت

می دید عاشقانه مناجات میکنم ۱

اغلب سراغی از من عاشق ، سحر گرفت

نفرین به ضربه ای که نماز مرا شکست

رویم ز ضرب دست یهودی اثر گرفت

پاره شده عبا به تنم بس که با شتاب

این تازیانه حلقه به دور کمر گرفت

جا خورده دنده ام به گمانم که پهلویم

چون پهلوی مدینه به تیزیِّ در گرفت

فهمیده بود غیرت ما روی مادر است

با حرف بد قرار مرا بیشتر گرفت

دانستم از چه کودک جاماندۀ حسین

وقت فرار دست خودش روی سر گرفت

در شام دختری که خودش ضربه خورده بود

دامن برای روی کبود پدر گرفت

تیزی نیزه ای نرسیده به حنجرم

سیلی نخورده دختر من در برابرم

ص:۵۰۷

فانوس غم

سروده : شاعر بزرگوار و گرامی

آقای سیّد هاشم وفائی (وفائی) از مشهد مقدس

ای دل اگر لبریز درد و شور و شینم

آکنده از درد تمام عالمینم

مشتاق پروازی به سوی کاظمینم

خاک حریم دوست باشد نور عینم

آن آستان عرش برین شیعه باشد

آنجا بهشت هفتمین شیعه باشد

با یاد محبوبم دلم مأنوس باشد

بر آستان او دلم پابوس باشد

از لطف او کی قلب من مأیوس باشد

چون قطره چشمانم به اقیانوس باشد

مهر و تولایش بود روح نمازم

من با ولایش از دو عالم بی نیازم

ای کاش با غم های او همخانه باشم

برگرد فانوس غمش پروانه باشم

جز او ز خلق ما سوا بیگانه باشم

عمری اسیر گریه مستانه باشم

هر شب به یادش با دلی محزون بگریم

در پای نخل ماتم او خون بگریم

شد آسمان ها پُر ز ذکر یارب او

نور خدا دارد مناجات شب او

شوری است در اشک و شکوه مطلب او

ص:۵۰۸

نام خدا هرگز نیفتاد از لب او

با آن که پا و گردنی مجروح دارد

او ذکر یا قدّوس و یا سّبوح دارد

جانش پر از نور خداوند مبین بود

سجاده او بستر خاک زمین بود

آه جهان سوز دل او آتشین بود

او گردنش آزرده از زنجیرکین بود

زنجیرها پای ورا سائیده بودند

پائی که مهر و مه و را بوسیده بودند

تنها نه دلها از برایش گریه کردند

زنجیرهای دست و پایش گریه کردند

خیل ملایک از دعایش گریه کردند

از گرمی و سوز نوایش گریه کردند

تنهای تنها با خدایش عالمی داشت

از یاد او بر زخمهایش مرهمی داشت

هر روز روزه بود و شب با آه شبگیر

دل را سپرده بود بر دستان تقدیر

ای دل چسان گویم من از ظلم « مطامیر »

وز معنی «قعرالسجون» و کُند و زنجیر

از دست زندانبان ظالم بی بهانه

جسم شریفش شد کبود از تازیانه

گر کنج زندان خسته بود و دیده تر بود

ص:۵۰۹

گر سینه اش لبریز از آه و شرر بود

دل تنگ تر از غنچه دلتنگ پسر بود

او از عروج خود « وفائی » با خبر بود

گر چه شکنجه داد رنج و درد او را

خرمای زهرآلود راحت کرد او را



ص:۵۱۰

حق خواهی

سروده : شاعر بزرگوار و گرامی

آقای سیّد هاشم وفائی (وفائی) از مشهد مقدس

چون موج به هر کرانه می خوردی تو

بس طعنه از این زمانه می خوردی تو

از دست عدو به جرم حق خواهی و عشق

چون فاطمه تازیانه می خوردی تو

*****

مرغ دل

هرگاه غمت به سینه با ناز آید

جان بر تن غمدیده ی من باز آید

تا صحن و رواق کاظمینت با شوق

مرغ دل خسته ام به پرواز آید

*****

رهائی

در شام و سحر ز اشک خود غوغا کرد

احیاء مرام مادرش زهرا کرد

جان داد اگر چه او به کنج زندان

منشور رهائی بشر امضاء کرد

رباعی

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

آقای مصطفی هاشمی نسب

تحیّری است برایش سرودن و خواندن

چه گویم از غم او تا شراره پا نشود

چه گویم از سر و دستی که سخت مجروح است

فقط همین ؛ که ز ساقش قدم دو تا نشود !

*****

رباعی

قلم رسایی خود را زمین نهاده و بعد

زبان الکن شاعر به لکنت افتاده

برای شیعه چه غم بیش از این ، که خود بیند

تن امام روی تخته پاره افتاده



سلیمان زمان

سروده : شاعر دلباخته خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

شادروان مرحوم علی هنرور

کن روان اشک غم ای شیعه به دامان امروز

تسلیت ده به شهنشاه خراسان امروز

کشته شد موسی جعفر ز جفای هارون

زیر زنجیر بلا گوشه زندان امروز

ای صبا رو به مدینه تو به معصومه بگو

که شدی خونجگر از کینه عدوان امروز

آخر آن جسم سلیمان زمان را از مهر

کرد غسل و کفن و دفن ، سلیمان امروز

نرود از نظر شیعه « هنرور » هرگز

پیکر بی کفن شاه شهیدان امروز

*****



هم آغوش غم ها

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای میلاد یعقوبی

آن زمانی که دل مهیّا شد

دفت__ر غ__م مقابل__م وا شد

تا که آن را ورق زدم دیدم

نهمین صفحه نام موسی شد

حضرت کاظم از عنایت خویش

نظری کرد و سینه غوغا شد

در تک__اپ__وی گفت__ن شع__ری

طبع سردم چو گل شکوفا شد

نفسی زد به آن دم قُدسی

روح م__رده دوب__اره احیا شد

تک نگاهی نمود و از پس آن

همه ی درد من م__داوا شد

فقط از او زنم دما دم ، دم

نفسم چونکه وقف م__ولا شد

ذکر او بوده ذکر هر روزش

پور مریم اگر مسیح__ا شد

سینه ام پر شراره از غصه

ناله هایم به غم هم آوا شد

دل من از گنه زمین گیر است

آمدم ، تو نگو دگر دیر است

ای کلیمی که صد چو موسایی

عالمی بنده و تو مولایی

در مدیح گلی به مثل شما

من چه گویم که پور زهرایی

پادشاهان که ریزه خوارِ دَرَت

بر همه آفرینش آقایی

آن رضایی که جان و دل از اوست

تو به شمس الشموس بابایی

آفتابی ، ستاره ای ، ماهی

تو زمین ، آسمان ، نه ، دریایی

آنقدر گفته اند و می گویند

که شما روز حشر با مایی

آنکسی که گدایتان باشد

می کند فخرِ حاتم طایی

تا که مانده حریم پر مهرت

چه کسی می رود دگر جایی

در عزایت اگر اجازه دهی

هر دو چشمم کنند سقایی

ص:۵۱۴

من کجا و نوشتن از کرمت

جان مولا مرا رسان حرمت

تو که با غصه ها هم آغوشی

فقط از جرعه های غم نوشی

شمع عمرت به گوشه ی زندان

رفته دیگر به حـال خاموشی

ذکرتان بوده ذکرِ خَلِصنی

بهر رفتن چقـدر می کوشی

از جسارت به ساحت مادر

در تب غیرتت چـه می جوشی

خلوت تو چه دیدنی باشد

روز و شب از خدا تو مدهوشی

جسمت افتاده بی رمق دیگر

از غل آهنین ، تو بیهوشی

نکند موقع پریدن هست

جامه ای از کفن چـرا پوشی؟

سپری می شود ز غمهایت

روز و شب هـای من به چاووشی

مثل هر شیعه ای تو هم مولا

عاشق آن ضریح شش گوشی

من پ_ریشان غصههای توام

عاشق قبر باصفای توام

*****



ص:۵۱۵

رباعی

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای رضا یعقوبیان

هفتمین نور ولایت شد شهید

مظهر لطف و عنایت شد شهید

تسلیت گو بر علی موسی الرضا

کاظم آن شمس هدایت شد شهید

*****

رباعی

کاظمین امشب چرا ماتم سراست

شور و غوغایی بپا چون کربلاست

کشته شد کاظم امام هفتمین

زین سبب گریان علی موسی الرضاست

*****



ص:۵۱۶

بخش پنجم: نوحه ها

اشاره

ص:۵۱۷

منادی غم

سروده : شاعر دلباخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

عطر کاظمین آید ای نسیم شیدایی

جان دهد گل یاسین در سکوت تنهایی

گریه میکند زندان بر سلالهٔ طاها

آه از این غم عظما

باید از چمن پرسید حال مرغ پربسته

تازیانه میگوید گل ز شاخه بشکسته

حلقه حلقهٔ زنجیر شد دو چشم خون پالا

آه از این غم عظما

زهر و خون دل دادند مظهر ولایت را

مثل گل ورق کردند آیت هدایت را

در اسارت غم بود روح طاعت و تقوا

آه از این غم عظما

ای رضا بیا امروز از مدینه یاری کن

پیکر پدر بردار خون ز دیده جاری کن

می دهد غل و زنجیر بوی عطر بابا را

آه از این غم عظما

تخته پارهٔ زندان آبروی هستی بود

روی شانهٔ غربت جسم حق پرستی بود

ناله در فلک پیچید از منادی غمها

آه از این غم عظما

ای اهالی بغداد این غریب مظلوم است

این شهید مسموم است این امام معصوم است

دسته دسته گل ریزید روی پیکر مولا

آه از این غم عظما

ص:۵۱۸

بیائید بیائید ، به تشییع جنازه

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

بیائید بیائید ، به تشییع جنازه

بیاد غریبی ، غم دل شده تازه

مگر یوسف قرآن

رها گشته ز زندان

دلش بوده غم آباد ، به ویرانه بغداد

اسیر قفسی را ، فلک می برد از یاد

مگر دی_ده به در داشت

ز حالش که خبر داشت

چه مظلوم چه معصوم ، گل از شاخه بریدند

نگفتند غریب است ، نوایش نشنیدند

قفس را نگشودن_د

ترحّ___م ننمودن_د

به دژخیم بگوئید ، دل فاطمه شد خون

بگریند ملایک ، ز بیداد تو هارون

مدینه وطنش بود

که آزرده تنش بود

به رنگ بهار است ، گل اشک عزایش

بگرید رضایش ، چو معصومه برایش

*****

ص:۵۱۹

غم گشته زندانبان من ، یکسان بود روز و شبم

سروده : شاعر خاندان امامت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

غم گشته زندانبان من ، یکسان بود روز و شبم

با این هجوم بی کسی ، در ذکر یارب یاربم

گل بهارم چشم انتظارم

بابا رضا جانم رضا

با تازیانه قصّه غمها مکرّر میکنم

دشمن که سیلی می زند ، من یاد مادر می کنم

او بی بهانه من بی نشانه

بابا رضا جانم رضا

آه ای قفس خون گریه کن ، بر مرغ بی بال و پری

بابارسید جان برلبش ، دیده براهش دختری

اشکم مدینه غم ها به سینه

بابا رضا جانم رضا

من روزه دار و قاتلم ، زهر ستم آرد مرا

چه باشد از زخم زبان ، کمتر بیازارد مرا

جان می سپارم غربت مزارم

بابا رضا جانم رضا

یوسف هم این زندان نداشت ، نمناک و تاریک و عجیب

عمری ملاقاتم شدند ، غم های این شهر غریب

طی شد مطامیر در آه شبگیر

بابا رضا جانم رضا

ص:۵۲۰

چشم دلها به گوهر افشانی

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

چشم دلها به گوهر افشانی

خون گرید بر امام زندانی

سلام ما بر او که بی گنه جان داد

به آه مظلومش ، به غربت بغداد

مولا مولا مولا مولا

روزش چون شب ستارهٔ غم داشت

حبس و زهر و شکنجه با هم داشت

به جرم حق گویی خدا خدا می کرد

مدینه جانش بود رضا رضا می کرد

مولا مولا مولا مولا

روحش آزاد و پیکرش در بند

زهرش در کام و دشمنش خرسند

به حلقه زنجیر غم نهان می گفت

کبوتر جانش ، ز آشیان می گفت

مولا مولا مولا مولا

دیگر هستی ز ناله خاموش است

جسمش بر تخته پاره بر دوش است

یکی نمی پرسد از او چه مظلوم است

به شیعیان گوئید امام معصوم است

مولا مولا مولا مولا

ای معصومه سرت سلامت باد

بابا از حبس غم شده آزاد

بیا که تشییعش بود غریبانه

بیا که بی باباست دلت عزاخانه

مولا مولا مولا مولا

جان هستی به چاه غم فتاده ای فتاده ای

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

جان هستی به چاه غم فتاده ای فتاده ای

صورت بر خاک بی کسی نهاده ای نهاده ای

یابن الزهرا امام ما امام ما

غریب آقا امام ما امام ما

غربت مظلومی تو را صلا زند صلا زند

زندانبان تازیانه ات چرا زند چرا زند

می سوزاند دل تو را دل تورا

یابن الزهرا امام ما امام ما

غریب آقا امام ما امام ما

بغداد از دجله خون گریست بداغ تو بداغ تو

لبریز از صبر و زهر و غم ایاغ تو ایاغ تو

افطارت گریه و دعا گریه و دعا

یابن الزهرا امام ما امام ما

غریب آقا امام ما امام ما

تا اشک چشم شیعیان بهانه ایست بهانه ایست

ساق المرضوض پیکرت نشانه ایست نشانه ایست

ای نامت روضه و عزا روضه و عزا

یابن الزهرا امام ما امام ما

غریب آقا امام ما امام ما

*****

ص:۵۲۲

طایر حق در قفس از نوا افتاده است

سروده : شاعر خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

طایر حق در قفس از نوا افتاده است

آیهٔ امن یجیب در کجا افتاده است

کنج زندان ، می دهد جان ، سید و مولای ما

غربتا واغربتا

آسمان بر غربت نسل پیغمبر گریست

باغبان با اشک و خون بر گل پرپر گریست

در مطامیر ، زیر زنجیر ، لالهٔ باغ خدا

غربتا وا غربتا

غیر حق خواهی نبود آنکه جرم دیگرش

زیر زنجیر بلا شد شکسته پیکرش

تازیانه ، شد نشانه ، بر تن آن مقتدا

غربتا وا غربتا

کوچه های شهر غم بوی غربت می دهد

قاصد زندان خبر از شهادت می دهد

شد غریبی غم نصیبی کشته از زهر جفا

غربتا وا غربتا

شیعه در اشک عزا دیده پرگوهر شود

روضه خوان ماتم موسیِ جعفر شود

تازه شد فصل مصیبت بهر آل مصطفی

غربتا وا غربتا

ظلم هارون می کند نور یزدان را خموش

می برد تابوت صبر پیکر قرآن بدوش

ای صبا رو در مدینه گو به فرزندش رضا

غربتا وا غربتا

ص:۵۲۳

اشکم ش_ده مهم_انم

سروده : شاعر خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

اشکم ش_ده مهم_انم

در غ_ربت زن___دانم

معصومه بیا بابا معصومه بیا بابا

شمعم شده خاکستر ، غم داده دلم بر باد

تنها شده ام امشب ، من مانده ام و صیاد

از سینه برون آید آه دل سوزانم

معصومه بیا بابا معصومه بیا بابا

روز و شب من اینجا ، تاریک و ملال افزا

گه خنده زند قاتل ، گه گریه کند زهرا

ای قعر سجون آخر من یوسف قرآنم

معصومه بیا بابا معصومه بیا بابا

من شاخه ایمانم بشکسته برو برگم

گه سیلی و گه دشنام ، هر لحظه بود مرگم

بی جرم و گنه یارب طی شد همه دورانم

معصومه بیا بابا معصومه بیا بابا

شد خلوت این زندان سجّاده توحیدم

گلهای عبادت را از شاخه دل چیدم

اما ستم دشمن آورده به لب جانم

معصومه بیا بابا معصومه بیا بابا

معصومه امید من ، تو کوثر بابایی

مانند رضا دیگر ، دلخسته و تنهایی

امشب چه غمی دارد هجران عزیزانم

معصومه بیا بابا معصومه بیا بابا

ص:۵۲۴

امشب ای گریه از ، آل پیمبر بگو

سروده : شاعر خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

امشب ای گریه از ، آل پیمبر بگو

شرحی از غربتِ ، موسیِ جعفر بگو

از قفس طایر حق شد رها

آشنــــایی شــده بی آشنــــا

یا امام هفتم یا امام هفتم

از نوا شد خموش ، ناله شبگیر او

اشک خون ریزد از حلقهٔ زنجیر او

داغ این دسته گل فاطمه

زده آتش دل و جان همه

یا امام هفتم یا امام هفتم

بعد تنهایی و غربت دیرینه اش

داده زهر ستم دشمن پر کینه اش

تازیانه به تن اطهرش

ارث مظلومیت مادرش

یا امام هفتم یا امام هفتم

کرده زندان بهشت ، عطر مناجات او

فاطمه آمده ، بهر ملاقات او

جوشد از چشم ملک اشک و خون

بهر زندانیِ قعر السجون

یا امام هفتم یا امام هفتم

آنکه غم شد نصیب ، به جرم حق گوئیش

دشمنش آمده ، برای دلجوئیش

شیعیان را به لب این زمزمه

السلام ای پسر فاطمه

یا امام هفتم یا امام هفتم

ص:۵۲۵

خدایا خدایا در این حبس مطامیر

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

خدایا خدایا در این حبس مطامیر

بگویم غمم را بگوش دل زنجیر

من و غربت بغداد

قفس مانده و صیّاد

نه همراز و نه همدل در این شهر غریبان

ملاقات ندارم در این گوشهٔ زندان

گرفتار بلایم

پریشان رضایم

مدینه مدینه منم یوسف زهرا

به زندان دهم جان غریبانه و تنها

رضا نور امیدم

بیا صبح سپیدم

شکستم شکستم چو آیینه ای از سنگ

گل من دل من برای تو شده تنگ

به معصومه بگو آه

از این ماتم جانکاه

*****

عطر کاظمین آید ای نسیم شیدایی

سروده : شاعر خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

عطر کاظمین آید ای نسیم شیدایی

جان دهد گل یاسین در سکوت تنهایی

گریه می کند زندان ، بر سلاله طاها

آه از این غم عظما ، آه از این غم عظما

زهر و خون دل دادند مظهَر ولایت را

مثل گل ورق کردند ، آیت هدایت را

در اسارت غم بود ، روح طاعت و تقوی

آه از این غم عظما ، آه از این غم عظما

ای رضا بیا امروز از مدینه یاری کن

پیکر پدر بردار ، خون زدیده جاری کن

می دهد غل و زنجیر ، بوی عطر بابا را

آه از این غم عظما ، آه از این غم عظما

تخته پاره زندان ، آبروی هستی بود

روی شانه غربت ، جسم حق پرستی بود

ناله در فلک پیچید ، از منادی غمها

آه از این غم عظما ، آه از این غم عظما

*****

امشب از زندان غم ، ناله ها آید بگوش

سروده : شاعر خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای جعفر رسول زاده (آشفته کاشانی)

امشب از زندان غم ، ناله ها آید بگوش

نغمه مولای عشق ، می شود فردا خموش

در عزای آن غریب ، لاله گرید در چمن

تسلیت یابن الحسن ، تسلیت یابن الحسن

خلوت زندان نداشت ، نور شمعی غیر آه

تازیانه زد شرر ، بر تن آن بی گناه

روزه و افطار او ، زهر جانسوز مِحَن

تسلیت یابن الحسن تسلیت یابن الحسن

ای خدای آب و گِل ، کن رهایم از قفس

بهر این مرغ اسیر ، نیمه جانی ماند و بس

نسل زهرایم که هست ، غربتم بیت الحزن

تسلیت یابن الحسن ، تسلیت یابن الحسن

لحظه های آخر است ای رضا جانم بیا

یک مدینه حسرتم دل پریشانم بیا

دخت__رم معصوم__ه کو ، تا ببیند ح__ال من

تسلیت یابن الحسن ، تسلیتیابن الحسن

ص:۵۲۸

سروده : شاعر خوش ذوق و دلسوخته خاندان ولایت و امامت علیهم السلام

آقای حاج علی انسانی

نوحه موسی بن جعفر علیه السلام

کی می شود من ، آزاد گردم

راحت ز دستِ ، صیاد گردم

چون مرغ پرشکسته ، کنج قفس نشسته

خلِّصنی یارب ، خلِّصنی یارب

سِندیّ شاهک ، آید شبانه

بر دیدن من ، با تازیانه

آید چو رو به رویم ، سیلی زند به رویم

خلِّصنی یارب ، خلِّصنی یارب

من شاه و گشته ، چاهی مکانم

دور از عیال و ، از خانمانم

کو دختر دلبندم ، بیند به کُند و بندم

خلِّصنی یارب ، خلِّصنی یارب

*****



ای صبا در مدینه گذر کن

سروده : شاعر دلسوخته خاندان امامت علیهم السلام

شادروان مرحوم جوهری

ای صبا در مدینه گذر کن

نور عینم رضا را خبر کن

گو به او رخت ماتم به بر کن

ای رضا ای رضا در کجایی ای پسر الامان از جدایی

آرزو دارم ای راحت جان

از مدینه بیایی ز احسان

ساعتی اندر این کنج زندان

ای رضا ای رضا در کجایی ای پسر الامان از جدایی

زهر هارون مرا خون جگر کرد

در صغیری تو را در بدر کرد

طفلهای مرا خون جگر کرد

ای رضا ای رضا در کجایی ای پسر الامان از جدایی

از زبان من زار و مضطر

گو به معصومه با دیدهٔ تر

وعدهٔ ما و تو روز محشر

ای رضا ای رضا در کجایی ای پسر الامان از جدایی

*****

سروده : شاعر دلداده و سلاله خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای سیّد محسن حسینی از تهران

قفس غم

بسته پرهای مرا بی وفا صیّاد من

رفته دیگر در قفس آشیان از یاد من

بهر دیدارم بیا

ای رضا جان ای رضا

حلقههای سلسله یار و غمخوارم شده

روزه دارم من ولی سیلی افطارم شده

بهر دیدارم بیا

ای رضا جان ای رضا

کس نداند ای خدا از چه در تاب و تبم

یاد زندان رفتن عمهٔ خود زینبم

بهر دیدارم بیا

ای رضا جان ای رضا

عاقبت دست اجل مشکلم وا میکند

هر که بیند روی من یاد زهرا میکند

بهر دیدارم بیا

ای رضا جان ای رضا

*****

صید شکسته پَر ، افتاده از قفس

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد محسن حسینی از تهران

صید شکسته پَر ، افتاده از قفس

دیگر نمانده است ، در سینه اش نَفَس

همچون کمان منم- آتش به جان منم- بی آشیان منم

جانم رضا رضا - جانم رضا رضا

صیاد بی وفا ، بشکسته بال من

زنجیر پیکرم ، گرید به حال من

افتادم از نوا — شد حاجتم روا - بر دیدنم بیا

جانم رضا رضا- جانم رضا رضا

من روزه دارم و ، اشکم روانه است

افطار هر شبم ، با تازیانه است

خونین جگر منم — شمع سحر منم — بشکسته پَر منم

جانم رضا رضا- جانم رضا رضا

آ گه نشد کسی ، در این قفس چه شد

زنده به پیش من ، سیلی و کوچه شد

زد یاد مادرم — آتش به پیکرم- شد ذکر آخرم

جانم رضا رضا- جانم رضا رضا

گه کنج این قفس ، در ذِکر یاربم

گه یاد کوفه و ، زندانِ زینبم

دل غرق در نواست- این آخرین نداست- معصومه ام کُجاست

جانم رضا رضا- جانم رضا رضا

*****

ص:۵۳۲

بسته پَرهای مرا ، بی وفا صیاد من (۲)

سروده : شاعر دلداده و سلاله خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد محسن حسینی از تهران

بسته پَرهای مرا ، بی وفا صیاد من (۲)

رفته دیگر در قفس ، آشیان از یاد من (۲)

بر تماشایم بیا ، ای رضاجان ای رضا (۲)

حلقه های سلسله ، یار و غمخوارم شده (۲)

روزه دارم من ولی ، سیلی افطارم شده (۲)

بر تماشایم بیا ، ای رضاجان ای رضا (۲)

عاقبت دست اَجل ، عُقده ام وا می کند(۲)

هرکه بیند روی من ، یاد زهرا می کند(۲)

بر تماشایم بیا ، ای رضاجان ای رضا (۲)



تسلیت ای شیعیان پور پیمبر کشته شد

سروده : شاعر و مدّاح خاندان ولایت علیهم السلام

آقای حسن خاکساری هرندی) خاکسار(

تسلیت ای شیعیان پور پیمبر کشته شد

آسمان خون گریه کن ، موسی بن جعفر کشته شد

در دلِ زندان به درگاه خدا در سجده بود

از نَم و تاریکیِ آن پیکرش آزرده بود

وز غم دوری فرزندان دلش افسرده بود

تعزیت خورشیدیان ، ماهِ منوّر کشته شد (۲)

آسمان خون گریه کن موسی بن جعفر کشته شد

تسلیت ای شیعیان پور پیمبر کشته شد

آسمان خون گریه کن موسی بن جعفر کشته شد(۲)

آخرِ عمرش خزان شد دست هارون الرَّشید

بسکه از او تهمت و زخم زبان ها می شنید

با عتاب و زور ، مولا را به هر سو می کشید

دور از چشم رضا و چشم دختر کشته شد (۲)

آسمان خون گریه کن موسی بن جعفر کشته شد

تسلیت ای شیعیان پور پیمبر کشته شد

آسمان خون گریه کن موسی بن جعفر کشته شد(۲)

از عتاب و سیلی سِندی دلش بشکسته بود

قلب او از ظلم و بیداد و جنایت خسته بود

حلقه زنجیر دست و پای او را بسته بود

ابن صادق پور زهرای مطّهر کشته شد

آسمان خون گریه کن موسی بن جعفر کشته شد

تسلیت ای شیعیان پور پیمبر کشته شد

آسمان خون گریه کن موسی بن جعفر کشته شد(۲)

ص:۵۳۴

یوسف آل عبا یادگار فاطمه

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

مرحوم مهدی خرازی

یوسف آل عبا یادگار فاطمه

کنج زندان بلا می کند این زمزمه (۲)

برو ای باد صبا گو به غریب الغربا

چشم من مانده به در بیا علی موسی الرّضا

یا غریب الغربا ، رضا معین الضّعفا (۲)

*****

بس شکنجه دیده ام شد سیه این بدنم

بیا این زنجیر را باز کن از گردنم (۲)

زهر هارون زده آتش به دلم ای پسرم

پاره پاره شد در گوشه زندان جگرم

یا غریب الغربا ، رضا معین الضّعفا (۲)

*****

ای غریب کاظمین میوه قلب رسول

این عزادارای ز ما از کرم بنما قبول (۲)

ای گل باغ ولایت شافع روز جزا

جان زهرا مادرت بنما روا حاجات ما

یا غریب الغربا ، رضا معین الضّعفا (۲)

سندی شاهک ببین راه و به رویم ببست

زیر آن شکنجه ها پر و بال من شکست (۲)

زده آتش بدلم دوری معصومه من

آن عزیز دل من دختر مظلومه من

یا غریب الغربا ، رضا معین الضّعفا (۲)

ص:۵۳۵

نوحه موسی بن جعفر علیه السلام

سروده : شاعر دلسوخته اهل البیت علیهم السلام

زنده یاد مرحوم مهدی خرازی

یا فاطمه مادر بیا زندان بغداد

موسی بن جعفرت ببین چگونه جان داد

بر لب رسیده جان من

از دست زندانبان من

مظلومه مادر مظلومه مادر

سندی شاهک را ببین آید به سویم

در کنج زندان می زند سیلی به رویم

بر لب رسیده جان من

از دست زندانبان من

مظلومه مادر مظلومه مادر

می گفت و مادر من ندارم راه چاره

از زهر هارون جگرم شد پاره پاره

بر لب رسیده جان من

از دست زندانبان من

مظلومه مادر مظلومه مادر

امشب نمی آید دگر صوت مناجات

موسی بن جعفر گشته ممنوع الملاقات

بر لب رسیده جان من

از دست زندانبان من

مظلومه مادر مظلومه مادر

ص:۵۳۶

هفتمین حجت حق نبی را جا نشینم

سروده : شاعر خاندان ولایت علیهم السلام

مرحوم مهدی خرازی

هفتمین حجت حق نبی را جا نشینم

من جگر گوشهٔ رحمه للعالمینم

مأمور زندان آید شبانه

بر دیدن من با تازیانه

من خونین جگر میوهٔ قلب رسولم

پاره ای از تن و جان زهرای بتولم

مأمور زندان آید شبانه

بر دیدن من با تازیانه

زیر زنجیرم و جان من رسیده بر لب

ذکرمن روز و شب گشته یاکریم و یا رب

مأمور زندان آید شبانه

بر دیدن من با تازیانه

ای رضاجان بیا کن به حال من نظاره

جگر من شد از زهر هارون پاره پاره

مأمور زندان آید شبانه

بر دیدن من با تازیانه

حجه بن الحسن ای گل زهرای اطهر

بنگر شد شهید از جفا موسی بن جعفر

مأمور زندان آید شبانه

بر دیدن من با تازیانه

*****

شور محشر

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

روانشاد مرحوم مهدی خرازی

هفتمین حجّت حیّ سبحان منم

بهر یاری دین کنج زندان منم

ای رضا جان رضا (۴)

گشته در کاظمین شور محشر بپا

غرق خون شد دل علی موسی الرّضا

ای رضا جان رضا (۴)

ارث و از مادرم فاطمه بُرده ام

تازیانه من از دشمنان خورده ام

ای رضا جان رضا (۴)

قدسیان در سما همه در زمزمه

بهر زیبا گل پرپر فاطمه

ای رضا جان رضا (۴)

گو به معصومه ام گل خیرالنّساء

مکش ای دخترم انتظار مرا

ای رضا جان رضا (۴)

*****

کاهیده تن ، آزرده دل ، افسرده جانم

سروده : شاعر دلباخته خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج حسین خلج تهرانی

کاهیده تن ، آزرده دل ، افسرده جانم

یارب ز قید و بند زندان وارَهانم

ز زندگانی سیرم – زیر غُل و زنجیرم

خلّصنی یا رب ، خلِّصنی یارب

شمع وجودم شد چراغِ محفلِ من

شاهد نبود آنجا به غیر قاتل من

ز ضرب تازیانه اش – مگو ببین نشانه اش

خلّصنی یا رب ، خلِّصنی یارب

زهر ستم زد بَر دل و جانم شراره

من می زنم پَرپَر، کند دشمن نظاره

این لحظات آخرم- رضا کجائی پسرم

خلّصنی یا رب ، خلِّصنی یارب

*****



نوحه موسی بن جعفر علیه السلام

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت

علی اکبر خوشدل تهرانی

زیر زنجیر کین موسی جعفر بود

قفس آهنین بهر غضنفر بود

چون علی پیشه بود – شیر این بیشه بود

واماما وا اماما (۲)

حجت هفتمین نُه فلکش بنده شد

آنکه با کشتنش دین خدا زنده شد

بود سرباز حق – عبد ممتاز حق

واماما وا اماما (۲)

کاظم الغیظ عافین عنِ الناس بود

کو به چشم عدو خنجر الماس بود

اَصبَرُ الصابرین – کشته ی عدل و دین

واماما وا اماما (۲)

موسئی کز کلیم رَتبتش افزون بُدی

آنکه فرعون او شهره به هارون بُدی

طور او کاظمین – عرش را زیب و زین

واماما وا اماما (۲)

آنکه بُد بهر دین حضرت او آبرو

تازیانه زدی بر سر و رویش عدو

سیلی از راه کین – خوردی آن شاه دین

واماما وا اماما (۲)

ص:۵۴۰

هفت سالش مکان ، گوشه ی زندان بُدی

زانکه او دشمنِ دشمنِ قرآن بُدی

حق ز باطل جداست – این کلام خداست

واماما وا اماما (۲)

گرچه بودی سرش در بر پورش رضا(ع)

لیک معصومه بُد از پدر خود جدا

تا که افغان کند – مو پریشان کند

واماما وا اماما (۲)

حق اگر در جهان ساری و جاری بُدی

تخته پاره چرا جای عماری بُدی ؟

چار حمّال او – شاهد حال او

واماما وا اماما (۲)

گو به هارونِ دون ، خانه ی ظلمت خراب

به پیمبر دهی روز جَزا چون جواب

جنگ با حقّ خطاست– چوب حق بیصداست

واماما وا اماما (۲)



نوحه

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

من که بر عالمی مقتدایم

کشته ی دست جور و جفایم

من وصی مرتضایم

شافع روز جزایم

باشد از نامردمی ها

سوز غربت در نوایم

من غریبم ، من غریبم

من غریبم ، من غریبم

برتنم باشد از تازیانه

همچو زهرای اطهر نشانه

من غمی دیرینه دارم

ناله ها در سینه دارم

صورتی نیلی چو زهرا

از جفا و کینه دارم

من غریبم ، من غریبم

من غریبم ، من غریبم

فاطمه نور چشمم کجایی

آمده فصل تلخ جدایی

ای وصی من رضاجان

آمده هنگام هجران

کن نظاره کنج زندان

عمر بابا شد به پایان

من غریبم ، من غریبم

من غریبم ، من غریبم



ص:۵۴۲

تنها و دلخسته

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

زهر جفا کرده اثر ، در تن و جانم

تنها و دلخسته در این ،کنج زندانم

به تنم نیست دگر تاب و توان

می روم بی کس و تنها ز جهان

دل سپردم به قضا ، باغم هجررضا

من غریبم من غریب

هر دم که میخوردم کتک ، ازعدواینجا

میشد دلم غمخانه ی ، مادرم زهرا

بسکه شلاق نشسته به تنم

جای سالم نبود در بدنم

دل سپردم به قضا ، باغم هجررضا

من غریبم من غریب

اینجا نبوده با دلِ، من کسی دمساز

با تازیانه می شده ، روزه ی من باز

سندی ِظالمِ بی حجب و حیا

داده از جور به من زهر جفا

دل سپردم به قضا ، باغم هجررضا

من غریبم من غریب

دلتنگ معصومه شده ، قلب پر سوزم

آتش ز هجران رضا ، در دل افروزم

من که در بند غل و زنجیرم

دیگر از زندگیِ خود سیرم

دل سپردم به قضا ، باغم هجررضا

من غریبم من غریب

من وارث خون خدا ، در زمین بودم

از یاد داغ کربلا ، دل غمین بودم

سوزم از تشنگیِ کام حسین

ذکر هر روز و شبم نام حسین

دل سپردم به قضا ، باغم هجررضا

من غریبم من غریب

ص:۵۴۳

کنج زندان

سروده : شاعر با اخلاص اهل البیت علیهم السلام آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

آتش افتاده بر جان و تنم ای خدا

همچو زهرا کبود شد بدنم ای خدا

زد شرر زهر ستم بـــر دلم

شده هارون زِ جفا قاتلم

من غریبم خدا ، غم نصیبم خدا

کنج زندان شدم ، به درد و غم مبتلا

ای رضا لحظه ای ، به دیدنِ من بیا

دلم از دوریت آمد به درد

غل و زنجیر مرا خسته کرد

من غریبم خدا ، غم نصیبم خدا

هر زمان میخورم ، ز دست دشمن کتک

یاد زهرا زند ، زخم دلم را نمک

ای رضا جان تو بیا در برم

همرهِ خویش نما دخترم

من غریبم خدا ، غم نصیبم خدا



افتاده یارب از نفس ، موسای تو در این قفس

سروده : شاعر دلداده اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

افتاده یارب از نفس ، موسای تو در این قفس

دیگر توان ندارم ، خواهم که جان سپارم

سوی تو بردارم کنون دست دعا

گوی_م ز سوز سینه ذکر ربن_ا

دلتنگ وصلم ای خدای مهربان

ازمحبس هارون رهایم کن رها

خلّصنی ی___ا الله

ازتازیانه پیکرم ، زخمی شده چون مادرم

آن آتش بی_داد ، زد شعله تا بغداد

آتش نه تنها جان زهرا را گرفت

تیغی شد و بر فرق حیدرجا گرفت

آن حمله حکم قتل مارا داده است

رسم کتک بر ما از آنجا پا گرفت

خلّصنی ی___ا الله

در زیر شلاق عدو ، بوده م___را بغض گل_و

گ_ریم ز سوز سینه ، بر زینب و سکینه

ازساق پایم تاکه خون میشد روان

بر سَید سجاد بودم روضه خوان

شکر خدا اینجا نمی بینم دگر

معصومه ی خود را اسیر دشمنان

خلّصنی ی___ا الله

در لحظه های آخرم ، خنجر تَبُرَّد حنجرم

ی___اد حسین نماید ، گری___انِ کربلایم

حرف دلم از کنج زندان بشنوید

ای شیعه برجدم حسین گریان شوید

از قول فرزندم رضا آید حدیث

ی__ابن الشبیب ، جدم شده تشنه شهید

خلّصنی ی___ا الله

*****

ص:۵۴۵

با زهر هارون پلید ، آه و واویلا

سروده : شاعر دلسوز اهل البیت علیهم السلام

آقای محمد حسن زاده (راضی) از اصفهان

با زهر هارون پلید ، آه و واویلا

موسی بن جعفر شد شهید ، آه و واویلا

با دلی سوزان ، دیده ایی گری_ان

در غ_ل و زنجیر ، بوده در زندان

تسلیت تسلیت ، مهدی فاطمه

سوزد رضا در ماتمش ، آه و واویلا

معصومه گرید در غمش ، آه و واویلا

تازیانه زدند ، بر تن اطهرش

پیکر او کبود ، گشته چون مادرش

تسلیت تسلیت ، مهدی فاطمه

از ساق پایش روی خاک ، گشته خون جاری

بر غربتش آنجا نبود ، همدم و یاری

بر لبش روز و شب ، ناله ی ربنا

کرده جان دادنش ، را طلب از خدا

تسلیت تسلیت ، مهدی فاطمه

شد کاظمین کرب و بلا ، آه و واویلا

موسی بن جعفر شد فدا ، آه و واویلا

حجت هفتمین ، گشته حاجت روا

وارث دین شد از حبس هارون رها

تسلیت تسلیت ، مهدی فاطمه

ص:۵۴۶

در کنج زندانم به جرم حق پرستی

سروده : شاعر دلباخته اهل البیت علیهم السلام

مرحوم دکتـــر قاسم رســا ملک الشعرای آستان قدس رضوی

در کنج زندانم به جرم حق پرستی

حق را نمودم زنده با ایثار هستی

در زیر زنجیرم اگر

گویم همی با چشم تر

خلصنی یارب

از دیده گانم اشک غم گردیده جاری

در کنج زندان می کنم شب زنده داری

در ذکر یا رب یاربم

آمد دگر جان بر لبم

خلصنی یارب

دیدم بسی ظلم و ستم از دشمن دین

خون شد دل من یا غیاث المستغیثین

یارب به فریادم برس

افتاده ام من از نفس

خلصنی یا رب

محبوس دژخیمان شدم بی جرم و تقصیر

بر پیکر من مانده یارب جای زنجیر

کی میشود گردم رها

از کنج این ظلمت سرا

خلصنی یا رب

ص:۵۴۷

نوحه، زبان حال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

سروده : شاعر فرهیخته خاندان رسالت علیهم السلام

استاد محمد علی (صاعد اصفهانی)

راحت جـانم رضـا روح روانـــم رضـــا

کشت مـرا زهر کیـن شد دم آخـــر بیـــا

به کنج زندان تنگ ، به زیر زنجیر کین

غریب و تنها شدم ، کشته زهر جفا

ز بار سنگین غل ، شد تن زارم نزار

زهر ستم زد شرر ، به جسم و جانم خدا

راحت جـانم رضـا روح روانـــم رضـــا

کشت مـرا زهر کیـن شد دم آخـــر بیـــا

زخم تنم بی شمار ، از غل و زنجیر شد

خسته شدم ای خدا ، مرا ز غم کن رها

آه ز مروانیان ، وای ز عباسیان

چه ظلم ها داشتند ، به آل طاها روا

راحت جـانم رضـا روح روانـــم رضـــا

کشت مـرا زهر کیـن شد دم آخـــر بیـــا

بار خدایا تویی ، به بی پناهان پناه

مرا بود روز و شب ، به درگهت التجا

که تا ز رحمت کنی ، به لطف بی منتها

سعادت هر دو کون ، به شیعیانم عطا

راحت جـانم رضـا روح روانـــم رضـــا

کشت مـرا زهر کیـن شد دم آخـــر بیـــا

ص:۵۴۸

خون گرید زنجیر

سروده : شاعر نامدار خاندان نبوّت علیهم السلام

آقای میثم مؤمنی نژاد

نور خدا شده در ظلمت اسیر

بر زخم پای او ، خون گرید زنجیر

ارثش شهادت ، شد همچو مادر

صلّی اللهُ علی ، موسی بن جعفر

زندان بان قاتل و ، زندان قتلگاه

یوسف اهل بیت ، محبوس در چاه

خلصنی یارب ، گوید مکرر

صلّی اللهُ علی ، موسی بن جعفر

زهرا بیا سوی ، زندان بغداد

فرزندت با دست ، بسته شد آزاد

تابوت او شد ، از تختهی در

صلّی اللهُ علی ، موسی بن جعفر



هارون به ظلمت داده جا ، نور مطلق را

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایت علیهم السلام

آقای سیّد رضا (مؤید خراسانی)

هارون به ظلمت داده جا ، نور مطلق را

زندان بزندان برده است ، حجت حقّ را

تا عمر او سر آمد

جانش ز غم برآمد

واویلا واویلا

بر پیکر یوسف اگر ، مصریان گُل زدند

بر گردن امام ما ، جای گُل غُل زدند

او بود و آه شبگیر

در حلقههای زنجیر

واویلا واویلا

جز سندی کافر نرفت ، کس بدیدارش

او روزه بود و اشک غم ، بود . . . افطارش

افغان ز سینه میکرد

یاد مدینه میکرد

واویلا واویلا

با اشک جاری راز دل ، با خدا میگفت

با نالههای آتشین ، یارضا میگفت

تا آن فروغ دیده

به دیدنش رسیده

واویلا واویلا

ص:۵۵۰

وعدهٔ دیدار

سروده : شاعر نامدار خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

یارب تو خود گواهی من بیگناهم

زندان بی ملاقات شد قتلگاهم

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

رحمی به حالت من دشمن ندارد

مرغی که میدهد جان کشتن ندارد

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

از بسکه بر من آزار دشمن رسانده

ذکر خدا خدایم در سینه مانده

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

صیّاد بیمروت خبر ندارد

این مرغ کشته جز مشتی پر ندارد

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

امشب به خاک زندان جان میسپارم

فردا به پای زهرا سر میگذارم

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

ای شیعیان مظلوم خدانگهدار

کنار جسر بغداد وعدهٔ دیدار

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

امشب به پشت درب زندان نشینید

فردا به تختهٔ در جسمم ببینید

جان من امشب رسیده بر لب خلّصنی یارب

ص:۵۵۱

آشنای اهل دل

سروده : شاعر نامدار خاندان رسالت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

فاطمه زندانی ات حاجت روا شد

کنج زندان بی کس و تنها فدا شد

وا اماما وا اماما وا اماما

طوطی باغ ولا از ناله افتاد

در قفس پر پر زد و یکباره جانداد

وا اماما وا اماما وا اماما

آشنای اهل دل بی آشنا رفت

از سیه چال بلا پیش خدا رفت

وا اماما وا اماما وا اماما

ناله پیوسته او گشته خاموش

یا به زیر تازیانه رفته از هوش

وا اماما وا اماما وا اماما

بار دیگر داغ زهرا گشته تازه

میزند بر سینه دنبال جنازه

وا اماما وا اماما وا اماما

خاك زندان گِل ز اشك غربتش بود

حلقههای سلسله هم صحبتش بود

وا اماما وا اماما وا اماما

ساق های پای او فرسوده گردید

ناله زد تا از قفس آسوده گردید

وا اماما وا اماما وا اماما

*****

ص:۵۵۲

صید قفس

سروده : شاعر نامدار خاندان رسالت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

زندانی تنهای ممنوع الملاقات

در کنج زندان گشته خاموش از مناجات

بی یار و یاور موسی بن جعفر

مانند زندان باغ دل را غم گرفته

زهرا برای یوسفش ماتم گرفته

بی یار و یاور موسی بن جعفر

دیدی چگونه حق پیغمبر ادا شد

زیر شکنجه موسی جعفر فدا شد

بی یار و یاور موسی بن جعفر

قاتل بیا قاتل بیا شرم از خدا کن

صیدی که در کنج قفس کُشتی رها کن

بی یار و یاور موسی بن جعفر

دیگر از آن آزرده جان پیکر نمانده

زان خسته بلبل غیر مُشتی پر نمانده

بی یار و یاور موسی بن جعفر

امشب چرا صوت مناجاتش نیامد

گویی که قاتل هم ملاقاتش نیامد

بی یار و یاور موسی بن جعفر

قربان مظلومی که مخفی ناله سرکرد

در گوشهٔ مطموره شبها را سحر کرد

بی یار و یاور موسی بن جعفر

ص:۵۵۳

غریب کاظمین

سروده : شاعر نامدار خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

ای سیّد زندانیان یوسف زهرا

تنهای تنها داده جان یوسف زهرا

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

در زیر زنجیر گران جان فدا کردی

بر جدّ مظلومت حسین اقتدا کردی

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

ای خاک زندان بلا قتلگاه تو

شب تا سحر نقش زمین روی ماه تو

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

ای بوده از هجر رضا خونِ دل قوتت

ای فاطمه سینه زده پای تابوتت

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

در گوشهٔ زندان خموش شد مناجاتت

بعد از شهادت آمدند بر ملاقاتت

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

به اشک چشم پسر و دخترت سوگند

به پهلوی شکستهٔ مادرت سوگند

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

دیدار شهر کاظمین از تو میخواهم

تذکرهٔ قبر حسین از تو میخواهم

فرزند پیغمبر یا موسی بن جعفر

ص:۵۵۴

آه دشمن گیر

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

ای ره نورد نور در شبهای هجرت

بادت سلام ای موسی صحرای هجرت

عالم ز هجرانت خجل

یوسف ز زندانت خجل

موسی بن جعفر

گفتی که از پیکر ردایت بر نیگرند

زنجیر و کُند از دست و پایت برنگیرند

تا با همان حال ای امام

وارد شویروز قیام

موسی بن جعفر

زندان چه زندانی که یکسان روز و شامت

دشمن به ننگ از ذکر تسبیح و قیامت

آه تو دشمن گیر شد

پیروبرزنجیر شد

موسی بن جعفر

*****

رضاجان می میرم ، در غُل و زنجیرم

بابا بیا از گردنم زنجیر بردار

معصومه دخترم خون شده جگرم

بابا بیا از گردنم زنجیر بردار

ص:۵۵۵

بوی پیراهن

سروده : شاعر نامدار خاندان امامت علیهم السلام

آقای حاج غلامرضا سازگار (میثم) از تهران

یوسف ز چاه آمد برون الله اکبر

یا گشته از زندان خلاص موسیبنجعفر

فرزند زهرا جان داده تنها

حبسی که صبحش بوده چون شام سیاهش

هم شد عبادتگاه او هم قتلگاهش

فرزند زهرا جان داده تنها

دائم به زندان بر لبش ذکر خدا بود

خرمای زهرآلوده اش اجر دعا بود

فرزند زهرا جان داده تنها

هم تار و پود قلب او از هم گسسته

هم استخوان پای او در هم شکسته

فرزند زهرا جان داده تنها

خونابهٔ دل قوت او داد از غریبی

تختهٔ در تابوت او داد از غریبی

فرزند زهرا جان داده تنها

زندان سیه چال و غذا اشک شبانه

دلجویی از او کرده اند با تازیانه

فرزند زهرا جان داده تنها

بوی غریبی خیزد از پیراهن او

زنجیر و غل را وا کنید از گردن او

فرزند زهرا جان داده تنها

ص:۵۵۶

نوگل فاطمه ، حجّت یزدان منم

سروده : شاعر دلسوخته خاندان ولایت علیهم السلام

محمّد (منتظر تهرانی)

نو گل فاطمه ، حجّت یزدان منم

بهر یاریّ دین ، به کنج زندان منم

موسیِ جعفرم ، هفتمین رهبرم

وا غریبا ، وا غریبا

من که ارث از علیّ و فاطمه برده ام ج

تازیانه برای حفظ دین خورده ام

زین جهان می روم ، در جنان می روم

وا غریبا ، وا غریبا

مانده ام این چنین ، در غل و زنجیرِ زور ج

روز و شب زین مکان ، ندیده ام رنگِ نور

کو رضاجان من، نور چشمان من

وا غریبا ، وا غریبا

خون دل خورده ام ، ز هجر معصومه ام

می کشم انتظارِ دختِ مظلومه ام

تا بیاید برم ، نو گلِ احمرم

وا غریبا ، وا غریبا

*****

از ظُلم هارون دَغا واویلا

سروده : شاعر دلسوخته خاندان ولایت علیهم السلام

شادروان مرحوم حاج حسن ناظم

از ظُلم هارون دَغا واویلا

گشتم به زندان مبتلا واویلا

تا کی بمانم ای خدای سبحان

در کنج زندان از جفای عدوان

دیگر نخواهم زندگی به دوران

از جور هارون دغا واویلا

یارب شدم دیگر ز زندگی سیر

تا کی بمانم زیر کُند و زنجیر

شد پیکرم یارب بسان تصویر

ای خالق ارض و سما واویلا

این غربت و رنج و غم فراوان

زندان و کند و بند و زهر سوزان

دوری فرزند و عیال و یاران

کو نُور چشمانم رضا واویلا

*****



ص:558

دعای مستجاب

سروده : شاعر نامدار خاندان ولایتعلیهم السلام

آقای محمد نعیمی

بی کس و تنها کنج زندانم

کی به سر آید شام هجرانم

ای رضا جانم ای رضا جانم

بی گناه و بی جرم و تقصیرم

همدمم باشد آه شبگیرم

کن خلاصم ای حیّ سبحانم

ای رضا جانم ای رضا جانم

ای اله من ای خدای من

مستجاب امشب کن دعای من

ای فروزان شمع شبستانم

ای رضا جانم ای رضا جانم

دارم امید وصل جانان را

میروم نزد مادرم زهرا

در کجایی ای نور چشمانم

ای رضا جانمای رضا جانم

ای امید من ای اله من

حبس هارون شد قتلگاه من

راهی بزم قرب جانانم

ای رضا جانم ای رضا جانم

*****



ص:۵۵۹

پیک شهادت

سروده : شاعر بزرگوار و گرامی

آقای سیّد هاشم وفائی (وفائی) از مشهد مقدس

در گوشه زندان اگر فرسوده گردیدم

پیک شهادت آمد و آسوده گردیدم

من شمع شب های غریبانم

با غنچه ها سر در گریبانم

رضا جـانم رضاجـانم

گاهی ز هجران رخ جانانه می سوزم

گاهی ز هجر تو چنان پروانه میسوزم

در شعله غم سوز و تب دارم

نام ترا بر روی لب دارم

رضا جـانم رضاجـانم

خرمای زهرآلوده در جانم اثر کرده

جان و دلم را غرق در سوز و شرر کرده

سوز جگر دارم بیا بابا

عزم سفر دارم بیا بابا

رضا جـانم رضاجـانم

*****

ص:۵۶۰

پیک شهادت آمد و آسوده گردیدم

من شمع شب های غریبانم

با غنچه ها سر در گریبانم

رضا جـانم رضاجـانم

گاهی ز هجران رخ جانانه می سوزم

گاهی ز هجر تو چنان پروانه میسوزم

در شعله غم سوز و تب دارم

نام ترا بر روی لب دارم

رضا جـانم رضاجـانم

خرمای زهرآلوده در جانم اثر کرده

جان و دلم را غرق در سوز و شرر کرده

سوز جگر دارم بیا بابا

عزم سفر دارم بیا بابا

رضا جـانم رضاجـانم



درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹